علی دهقان شادی

کتاب

نورین نیّرین

شامل

الواح مُبارکه

شرح زندگانی وشهادت

سُلطان الشّهدآء و مَحبُوب الشّهدآء

تألیف

عَبد الحمید اشراق خاوری

لجنهٔ ملّی نشر آثار امری

مؤسسه ملی مطالعات امری
۱۲۳- بیع

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
۱ ــ مقدمه	۳
۲ ــ اجداد واعمام نورین نیرین	۹
۳ ــ پدر و برادران وخواهران نورین نیرین و اولاد واحفاد هریك	۵۳
٤ ــ خلاصه واقعهٔ شهادت نورین نیرین	۹۱
٥ ــ الواح مبارکه نازله از قلم جمال قدم در بارهٔ نورین نیرین	۱۲۹
٦ ــ الواحی که بعد از صعود نورین نیرین در بارهٔ شهداء اصفهان نازل شده	۱٤۱
۷ ــ الواحی که به اعزاز منتسبین نورین نیرین نازل شده	۱۹٥
۸ ــ شهادت ملاکاظم طالخونچهٔ وگرفتاری آقا سید آقا جان	۲۱۷
۹ ــ مآل حال مسببین شهادت نورین نیرین	۲۲۷
۱۰ ــ لوح برهان	۲٤٥
۱۱ ــ آنچه راکه قدمای امر و مطلعین دربارهٔ شهادت نورین نیرین مرقوم داشته اند .	۲٥٦
۱۲ ــ نمونهٔ خط سلطان الشهداء و محبوب الشهداء	۳۰٥
۱۳ ــ عکس لوح حضرت مولی الوری به اعزازبازماندگان شهداء	۳۰۹

قولـه الاحلی تبارك و تعالی

ذکر نورین نیرین نموده بودند طوبی له قد سمعنا منـــه ذکر الذّین ناح لهم قلمی الاعلی و شهد بعلوّهم و سموّهـــم لسان الاحدیه فی سرادق الکبریاء یا محمد نیکوست حـــال نفسیکه بذکر ایشان مشغول شد و مصائب ایشان را نظمـــاً و نثراً در صفحه روزگار ودیعه گذاشت حسن بد و شهادت فائز شد چه که درایام حیات در اراده حق فانی بود . من کان فانیاً فی ارادة ربّه و مشیـــّة مولاه انّه فاز بالشّهادة الحقیقیّه و بشهادت ظاهره هم فائز شد طوبی له و لاخیه ولمن سمّی بکاظم . انتهـــی کلمات اللـــه عز وجل

اصفهان که مرکز عراق ایران محسوب بوده از قدیم الایـام یعنی قبل از این ظهور مبارك و ظهور دین مقدس اســـلام همواره نسبت بسایر معموره های جهان حکم بصر را داشته و از کثرت آبادی و فراوانی و خوبی اوضاع بنصف جهان معروف بوده است شعرای عرب و عجم هر یك بنوبت خود درمنقبت آن

شعر ها گفته و مضمونها بنظم آورده اند در کتب تواریخ و جغرافیا شرح کامل و مفصّل درباره این شهر و موقعیت آن و وقایع عجیبه و حوادث پر اهمیتی که در آن باختلاف ازمان بوقوع رسیده از قلم دانشمندان هر عهد و عصر نوشته شده است . شاعری گفته :

اصفهان نیمه‌ی جهان گفتند نیمی از وصف اصفهان گفتند

مرحوم محمد حسنخان صنیع الدوله مراغه ای پسر حاجب الدوله مراغه ای معروف در کتاب معروف خود مسمی بمرات البلدان که بقول خود در این کتاب تاریخ و جغرافی را باهم صلح و آشتی داده است درباره اصفهان و مناقب و شئون و وقایع تاریخیه و سلاطین نامدار و ارباب هنر و صنایع آن — شرحی کامل و مستوفی نگاشته که خوانندگان برای اطلاع باید بآن کتاب و امثال آن مراجعه فرمایند تاکنون متجاوز ازبیست تألیف بزرگ بنام اصفهان نگاشته شده و بطبع رسیده است و از اینهمه بخوبی اهمیت این شهر ثابت میشود بعد ازظهور این امر عظیم الهی این شهر از نور هدایت بهره مند گردید در اول وهله جناب باب الباب بامر مبارك عازم خراسان شدند و در حین ورود باصفهان مدتی توقف فرمودند و عده‌ئی از — اصحاب با استعداد را بحق و حقیقت دلالت نمودند نفوس مهمه‌ئی در آن اوقات بامرالله اقبال کردند و سپس این شهر عظیم براثر تشریف فرمائی هیکل مبارك حضرت نقطه اولی جل اسمه الاعلی مجدی جدید واحترامی جدید یافت وجمعی ازهرطبقه

و مقام با مرالله توجه نمودند و نفوس مقدسه جان خود را در سبیل حضرت کلمة الله فدا کردند شهدای این ارض اگر چه بسیارند و هر کدام بنوعی مراتب وفاداری خود را از راه — جانبازی در درگاه الهی ثابت کردند ولی جانبازی وفداکاری نورین نیّرین حضرت آقا میرزا حسن سلطانُ الشّهداء و آقا میرزا حسین محبوب الشهداء داستان دیگری است .

قلم حضرت طلعت قِدم جل ذکره و ثنائه درباره شهادت این دو نفس مقدس در لوح مبارکی که باعزاز مرحوم آقا میرزا آقای افنان نورالدین علیه بهاء الله نازل شده چنین بیان فرموده است قوله الاعلی الاحلی :

"... در اینفقره ملاحظه نمائید که سید عالم شهید شد بآن تفصیل که بسمع مبارك رسیده و ایشان ازعباد ایشان محسوبند معذلك شهادت ایشان اثرش بیشتر و نفوذ شرکاملتر و حرقتش زیادتر مشاهده میشود تعالیٰ مَن رفعهم و تعالیٰ مَن عززهم و تعالی من جعلهم فائزین بهذا المقام الّذی انفق الاولیاء ارواحهم للبلوغ الیه ... انتهی "

این دو برادر که فرزندان جناب آقا میرزا ابراهیم بودند در شبی که هیکل مبارك را پدرشان بمنزل خود دعوت کرده بود بحضور مبارك مشرف شدند جناب محبوب الشهداء در آن وقت یازده ساله و جناب سلطان الشهداء نه ساله بودند و بشرف خدمتگزاری هیکل مبارك در آن ضیافت مشرف شدند

بعد ها با عمّ بزرگوار خود جناب آقا . میرزا محمد علی نهری
ببغداد عزیمت کرده بحضور مبارك جمالقدم مشرف شدند و
بمراتب ایقان و ایمان و اطمینان فائز گشتند عنایات خفیه‌حق
منیع شامل حال آن دو نفس مقدس گردید و ارادة الله بر آن
قرار گرفت که بعلاوه ایمان که ثروت واقعی و حقیقی است از
ثروت و مکنت ظاهری و مادی هم برخوردار شوند مدتی در
اصفهان با عزت و جلال بسر بردند و در همه حال نسبت
بامرمبارك معروف ومشهور بودند و ما اخذتهما فی اللهلومة
اللّائمین با مردم از یار و اغیار در نهایت عطوفت و مهربانی
بودند هر مریضی را طبیب مهربان و هر فقیری را ملجأ و
پناه شدند در قحطی سنه ۱۲۸۸ جمعی را از مرگ حتمی
و گرسنگی نجات دادند جمیع السنه بذکرمحامد و نعوتشان
ناطق بود در تمام ایام عمر یك لحظه کتمان عقیده نفرمودند
و انتساب خود را بسده سنیه الهیه برای خود افتخاری‌عظیم
میشمردند و ایام بر همین منوال بود تا دوره شهادت کبری
فرا رسید با کمال استقامت و انقطاع جان فدا کردند و —
بفرموده مبارك ثروت آنان را از توجه بساحت قدس حق منع
نکرد پس از وقوع شهادت کبری مدتها قلم الهی و لسان —
عظمت جمالقدم در هر لوحی که نازل میشد بثنای آنان‌ناطق
بود در حقیقت احصای الواحیکه باعزاز این دو نفس مقدس —
قبل از شهادت و بعد از شهادتشان از قلم الهی نازلشده
برای اینعبد ضعیف غیر مقدور است مگر بازماندگان‌ومنتسبین

آن دو نفس مقدس آن آثار مبارکه را بتدریج جمع آوری کنند و در مجلدی مخصوص مدوّن سازند و بطبع و نشر آن پردازند معذلك این بنده با وجود رمد شدید که همواره الیف و مزاحم است بحمی قدیر اتکال نمودم واز سماء فضل الهی مسئلت تأیید کردم و تا آنجا که ممکن بود از الواح الهیه جمع آوری کردم واز اسناد و مدارك لازمه موجوده استفاده نمودم و عاقبت این دفتر بعون و عنایت الهیه فراهم شد ودر معرض استفاده احبای الهی قرار گرفت از الواح مبارکه نازله از سماء اراده الهی آنمقدار که اقتضا داشت در این دفتر ثبت افتاد و اگر بدرج آنچه از الواح مبارکه که در باره نورین نیرین و بازماندگان و منتسبین آنان از قلم جمالقدم و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله جاری و صادر شده مبادرت شود این دفتر که بنای آن بر اختصار است کتابی بزرگ گردد در خاتمه این رساله اسناد تاریخیه که از بعضی فضلای امرالله نظماً و نثراً موجود بود ضمیمه نمودم تا آن آثار گرانبها که نتیجه افکار و آثار اقلام علمای فی البهاء و دانشمندان امر مبارك است از دست برد محو و زوال محفوظ ماند و اینده دفتر را مسك الختام شود در این دفتر شرح حال اجداد نورین نیرین و تفصیل شهادت آن دو بزرگوار با رعایت اختصار مندرج گردیده و برای تألیف این دفتر از الواح مبارکه الهیه و تذکرة الوفاء حضرت عبدالبهاء و تاریخچه حضرت منیره خانم حرم محترم مرکز عهد و پیمان الهی و رساله جناب ابوالفضائل

گلپایگانی و تحقیقات و تاریخچه مرحوم آقا میرزا اسدالله فاضل مازندرانی و کتاب ظهورالحق ایشان جلد دوم و سوم و از مثنوی مرحوم آقا میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجانی و ازقول قدمای امر که شرف خدمتشان دست دادوسایر منابع تاریخیه غیر امریه استفاده شده است از احبای الهی رجا دارد که این عبد مستمند را با دعای خیر خود یاد و مسرور و شاد فرمایند .

اصفهان ــ یوم الکمال یوم العلاء من شهرالنور
۱۱۵ دوشنبه دوم تیرماه ۱۳۳۷ هـ ش

عبدالحمید اشراق خاوری

قسمت اوّل

اجداد و اعمام

نورین نیّرین

حاجی سید محمد هندی

جناب حاجی سید محمد اصلا از مردم زواره اصفهان بودند(۱) پس از اینکه در معموره مزبوره نشو و نما یافت و بسن جوانی و رشد رسید تصمیم گرفت که بهندوستان مهاجرت نماید و در آن اقلیم سکنی گزیند این تصمیم بمرحله عمل درآمد و در یکی از بلاد آن اقلیم وسیع رحل اقامت افکند قضا را یکی از ثروتمندان آن سرزمین که بمذهب شیعی معتقد بوده وارثی تمام باولاد حضرت خیرالانام علیه الصلوة والسلام داشت چون آثار کمال صوری و معنوی را از ناصیه سید جوان مشاهده کرد وی را بدامادی خویش برگزید و بواسطه این حسن تقدیر سید محمد مزبور بثروتی بسیار و مکنتی بس عظیم نائل گردید و سفری برای زیارت بیت الله بمکه معظمه شتافت و پس از مراجعت از زیارت خانه خدا در همان بلده اقلیم هند روزگار بسر میبرد و در نهایت عزت و آبرو و ثروت و احترام میزیست تا پیك اجل فرا رسید و دعوت حق را اجابت فرمود و بحکم کریمه کل نفس ذائقه الموت از گلخن جهان بگلشن عوالم روحانی پرواز فرمود چنانچه در آغاز این گفتار اشاره شد مشارالیه از اهل اصفهان بود ولکن بواسطه طول اقامت در اقلیم هندوستان بحاجی سید محمد هندی شهرت یافته است از

---

(۱) زواره از معموره‌های اطراف اصفهان است و مردم آن اکثر سادات و اولاد رسول هستند و از السنه شعرای شیرین گفتار نکات لطیفه در باره زواره و سادات آن جاری شده که در کتب ادبیه مندرج است .

مشارالیه فرزند برومندی بنام حاجی سید مهدی بیادگار ماند (۱)

حاجی سید مهدی نهری

پس از وفات حاجی سید محمد هندی پسر بزرگوارش جناب حاجی سید مهدی معروف به نهری جانشین پدر گردید و مدتی در هند با کمال احترام و شهرت بسر برد پس ازمدتی ثروت بی پایان خود را برداشت و عازم عتبات عالیات شده در بلده نجف رحل اقامت افکند و ثروت خویش را صرف تأسیس کاروانسرا و خانه و حمام و دکان نمود و املاك و ضیاع و عقار فراوان فراهم ساخت و از جمله امور خیریه که مشارالیه باجرای آن موفق گردید یکی آن بود که برای استفاده مردم آن دیار نهر آبی احداث فرمود و با این اقدام یکی از مشکلات اهالی را مرتفع ساخت و از آن پس بحاجی سید مهدی نهری معروف و مشهور گردید در جریان گذشت ایام در آن دیار ندای قیام و اقدام حضرت شیخ احمد احسائی علیه الرحمة والرضوان (۲)

---

۱ ــ در رساله حضرت حرم مسطوراست که مشارالیه دوپسر داشته وبزرگتر حاجی سید مهدی بوده است

۲ ــ شیخ احمد بن زین الدین احسائی پیشوا ومقتدای شیخیه و موسس اینطریقه است . مشارالیه درسال ۱۲٤۲ هـ ق در بین مکه ومدینه وفات فرمود ودرقبرستان بقیع درمدینه طیبه مدفون گردید شرح حالش درتاریخ نبیل ودرلغت نامه دهخدا وکتاب ریحانة الادب بتفصیل مسطوراست برای اطلاع بکتب مزبوره مراجعه شود .

را استماع نمود و در سلك پیروان آن عالم شهیر در آمد پس از مدتی هوای وطن اصلی را در سر پرورد و پس از تهیه وسائل لازمه و مقدمات ضروریه از نجف عزیمت اصفهان فرموده و در آن بلده طیّبه رحل اقامت افکند داستان تأهل مشارالیه را مقدمه ایست که ذیلا مینگاریم :

در آن اوقات از جمله علمای مشهور اصفهان که مقتدای انام و مرجع خواص و عوام محسوب میشد مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام بود پدر مشارالیه سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی بود و شفت یکی از قراء رشت گیلان است و لهذا حجة الاسلام مزبور را سید شفتی میگفتند نفوذی تام و اقتداری عظیم داشت و تحصیلات علمیه مختلفه خود را در محضر علمای اعلام مانند سید بحرالعلوم و صاحب ریاض و کاشف الغطاء و ملامهدی نراقی و میرزای قمی و غیرهم به‌پایان برده بود صاحب ریحانة الادب در شرح حال وی مینویسد که " شرح جلالت وی خارج از قوه تقریر و تحریر است "مشارالیه دارای تألیفات متعدده قریب به بیست مجلد است وی حدود شرعیه را اجرا میکرده و گویند بادست خود جمعی را بحکم شرع بقتل رسانیده و جمعی هم بفتوای او بقتل رسیدند زیرا شرعا مستوجب این حد شرعی بودند و برخی عده مقتولین مزبور را تا صد وبیست (۱۲۰) تن نوشته اند حجة الاسلام شفتی همانست که در آغاز حال بر حسب مندرجات تاریخ نبیل زرندی با پیروان شیخ احمد احسائی و سید رشتی

رحمة الله علیهما بشدت مخالفت میکرد بلکه معاندت میورزید و شیخ و سید و پیروان آن دو وجود مقدس را کافر و خارج از دین مقدس اسلام میدانست سید کاظم مرحوم جناب ملا حسین بشرویه‌ئی (بعداً به باب الباب ملقب شد) رابرای مذاکره با سید شفتی باصفهان فرستادند و ملاحسین مزبور پس از چند جلسه که با حجة الاسلام مذاکره فرمود او را بحقیقت حال دلالت کرد و باو ثابت فرمود که تعلیمات شیخ و سید بهیچوجه مخالف با اسلام نیست و از آن ببعد سید شفتی جبران مخالفتهای قبلی خود را نمود و نسبت بشیخ و سید نهایت احترام را مراعات میفرمود و حتی بخط خود هم مکتوبی در اینخصوص نوشت و توسط ملاحسین بشرویه‌ای برای جناب سید کاظم رشتی فرستاد و بالاخره در سال ١٢٦٠ هـ ق . قبل از اظهار امرمبارك در هشتاد و پنج سالگی بمرض استسقاء وفات کرد و در مسجدی که خودش در بیدآباد اصفهان ساخته بود و بمسجد سید معروفست مدفون گردید بهر حال مقصود نگارنده از این مقدمه این بود که زوجه حجة الاسلام شفتی مزبور از پیروان شیخ و سیدعلیهما الرحمة بود و چون جناب حاجی سید مهدی نهری وارد اصفهان شد و سکونت گزید زنی از خویشاوندان زوجه حجة الاسلام را بحباله نکاح خود درآورد و از این اقتران فرزندانی چند از نسل جلیل وی بوجود آمدند ازاین قرار :

جناب آقا میرزا محمد علی نهری ــ جناب آقا میرزا هادی

محمد علی نهری اصفهانی

والد حرم مبارک حضرت عبد البهـــاء

نهری ــ جناب آقا میرزا ابراهیم آقا و اینك شرح حال هریك را بترتیب مندرج مینماید :

جناب آقا میرزا محمد علی نهـــری

این بزرگوار محل تولدش بلده اصفهان است و پس از بلـوغ بحد رشد بکسب علوم و معارف پرداخت و شب و روز در مدرسه " کاسه گران بسر میبرد و در تحصیل علوم متعارفه در آن عصـر سعی بلیغ مبذول میفرمود مدتی بر این منوال گذشت تا آنکـه برای تکمیل مراتب تحصیل عازم عراق عرب گشت و در کربـلای معلی رحل اقامت بیفکند و از مدد طالع بیدار و مسـاعدت ظروف و اقدار بمحضر حاجی سید کاظم رشتی علیه الرحمـة والرضوان * راه یافت و از بحر علم آن عالم ربانی باستفاضـه مشغول گردید و در همان بلده مکرمه تأهل اختیار فرمود و در اوقاتی که هیکل مطـهر حضرت نقطه اولی جل ذکره الاعلی قبل از اظهار امر مبارك وارد کربلا شدند وچندی توقف فرمودند آقا میرزا محمـد علی نهری چند مرتبه هیکل اطهر را در حرم مطهّـر حضـــرت

---

* حاجی سید کاظم پسر سید قاسم رشتی و جانشین مرحـــوم شیخ احمد احسائی است مشارالیه پس از شصت سال زندگانـی در سال ۱۲۵۹ هـ ق روز نهم ذی حجة که بیوم عرفه معروفست صعود فرمود و در کربلا در پیشگاه مرقد منور حضرت سید الشهداء مدفون گردید شرح حالـش در تاریخ نبیل و ریحانة الادب مندرجســت مراجعه فرمائید .

سید الشهداء علیه السلام ملاقات کرده شیفته و فریفته آن
وجود مطهر گردید و برادر والاگهرش آقا میرزا هادی نهری
نیز بشرحی که خواهد آمد در این موهبت شریك بود وچون
آوازه امر مبارك از شیراز مرتفع گردید آقا میرزا محمدعلی نهری
زوجه خویشرا در کربلا گذاشت و با برادرش آقا میرزا هادی
بصوب شیراز روان گردید و در آنجا استماع نمود که هیکل
اطهر بزیارت کعبه تشریف برده اند میرزا محمد علی نهری
و برادرش در آن ایام با جناب ملاحسین بشرویه برخورد
کردند و بوسیله آنجناب بمعرفت کامل مظهر حضرت ربالاربآب
فائز شدند و از ایمان و ایقان بهره کافی یافتند و با آن
جناب عازم اصفهان شدند و از آنجا روانه شیراز مینو طراز
گشتند و بشرف لقای موعود الهی مشرف گردیدند در آن ایام
وفود اصحاب از هر طرف بشیراز روز افزون بود و هر یك
حسب الامر مبارك در گوشه از شهر بکار و کسبی روزها
میپرداختند و شبها بر حسب اقتضا با اجازه هیکل مبارك
بحضور انور مشرف میشدند و از آنجمله میرزا محمد علی نهری
و برادرش آقا میرزا هادی نهری و ملاعبدالکریم قزوینی وغیرهم
بودند پس از وقوع حوادث بیشمار عاقبت الامر اصحاب بامر
مبارك هر یك بطرفی رفتند از جمله آقا میرزا هادی نهری
بشرحی که خواهد آمد بکربلا مراجعت نمود وآقامیرزا محمد
علی نهری باصفهان برگشت و اقامت نمود پس از چندی خبر
رسید که زوجه اش در کربلا وفات کرده لهذا از عزیمت بکربلا

اصلا منصرف شد و در مدرسه کاسه گران اصفهان اقامت گزید پس از چندی یکی از تجار اصفهان که حاجی آقا محمد نام داشت دختر خود را بجناب میرزا محمد علی نهری داد از این زن هم مانند زوجه قبل فرزندی برای میرزا محمدعلی نهری بوجود نیامد و احوال برهمین منوال بود تاوقتی که حضرت رب اعلی جل ذکره از شیراز باصفهان ورود فرمودند و شبی را که برحسب تقاضای جناب آقا میرزا ابراهیم آقا برادر آقامیرزامحمد علی نهری هیکل مبارك در منزل میرزاابراهیم میهمان بودند از ساحت اقدس رجا کردند که عنایتی فرمایند تا خداوند فرزندی بمیرزا محمدعلی عطا فرماید هیکل مبارك عنایت فرمودند خداوند دختری والاگهر بایشان عطا فرمود که نامش رافاطمه گذاشتند که بعدها بلقب منیره ملقب شده و بشرافت خدمت حضرت غصن الله الاعظم در آمد و فرزندان دیگر نیز خداوند بجناب میرزامحمدعلی نهری عطا فرمود که شرحش خواهد آمد

باری مدتها گذشت و امر مبارك حضرت اعلی خطاب باهل ایمان صادر شد که علیکم بارض الخاء چون این ندای مبارکرا جناب میرزا محمدعلی نهری شنید از اصفهان با برادر خود آقامیرزاهادی بجانب مشهد خراسان عزیمت فرمود و بالاخره در انجمن بدشت شرکت جست و از فتنهٔ نیالا نیز هردوبرادر نصیبی موفور یافتند جناب میرزا هادی نهری بشرحی که در ذیل ترجمه حالش خواهیم نگاشت وفات یافت و جناب میرزا محمدعلی نهری تنهابطهران رفت و ازآنجا باصفهان عزیمت

فرموده رحل اقامت افکند و جناب آقا میرزا حسن سلطان الشهداء و حضرت محبوب الشهداء پسران جناب آقا میرزا ابراهیم بوسیله جناب آقا میرزا محمدعلی نهری که عم محترمشان بود بهدایت کبری فائز شدند و بشرحیکه بخواست خداوند خواهیم نگاشت در میدان وفاداری و جانفشانی گوی سبقت ازهمگنان ربودند و قلم نسخ بر جریده سرگذشت شهیدان راه الهی در ایام ماضیه کشیدند از جناب میرزا محمدعلی نهری یك پسر موسوم بسید یحیی و سه دختر مسماة بفاطمه خانم وراضیه بیگم و گوهربیگم باقی ماند اشهر فرزندان مشارالیه همان فاطمه خانم ملقبه بمنیره خانمست که ترجمه حال مشارالیها را در اینمقام برای تتمیم فایده مینگارد .

فاطمه خانم ملقبه بمنیره محرم مبارك
حضرت عبدالبهاء جلّ سلطانه

بشرحی که پیش از این نگاشته شد حضرت منیره خانم والد بزرگوارشان جناب آقا میرزا محمدعلی نهری اصفهانی بودند این مخدره مکرمه بصرف اراده و توجه هیکل مبارك حضرت رب اعلی بحلیه وجود آراسته شده و از غیب بعرصه شهود قدم گذاشت و مختصری پیش از این مرقوم گردید که هیکل مبارك حضرت اعلی بر حسب دعوت آقا میرزا ابراهیم پسر حاجی سید مهدی نهری شبی را بمنزل او تشریف بردند — میزبان برای احترام میهمان عزیز خود جمعی را نیز دعوت

کرده بود که از آنجمله میر سید محمد امام جمعه سلطان العلماء (۱) و برادرش میرمحمد حسین (۲) و آقا سید محمد رضای پاقلعه‌ئی و حاجی محمد تاجر پدرزن آقا میرزا محمدعلی نهری و جناب آقا میرزا محمدعلی نهری و برادرش آقا میرزا هادی نهری که برادران میزبان بودند و ملا محمد تقی هراتی وغیرهم بودند و در هنگام صرف شام هیکل مبارك مقداری غذا با دست خود بجناب آقا میرزا محمدعلی نهری عنایت فرمودند و بشارت بوجود آمدن فرزند ارجمندی را باو تلویحا دادند و خداوند منان دختری نیك اختر بایشان عنایت فرمود که نامش را فاطمه گذاشتند تاریخ ولادت حضرت منیره خانم که وجه اشتهارشان باین لقب بعد از این ذکر خواهد شد.

بطوریکه از خلال رساله که در شرح حال خودشان مرقوم فرموده اند برمیآید در سال ۱۲۶۴ هـ ق است که اصحاب در نیالا گرفتار ظلم و هجوم اعداء شدند جناب آقا میرزا محمد علی وقتیکه از اصفهان بجانب خراسان عزیمت فرمودند بحرم محترمشان گفتند که اینك ما روانه راهی هستیم که راه خداست و عاقبت کار ما مجهول است لهذا پس از تولد فرزندت اگر

---

(۱) سلطان العلماء همانست که از طرف منوچهرخان معتمدالدوله مأمور پذیرائی از هیکل مبارك در منزل خود بود وتفسیرسوره والعصر بدرخواست او نازل شده ودر ابتدا بهیکل مبارك محبت داشت و بعدها از مقام وریاست خود بیمناك شد که مبادا زوال پذیرد ودر باره حضرت فتوای جنون داد وفاتش بسال ۱۲۹۱ هـ ق است.

(۲) میرمحمد حسین بعدها بواسطه اقدام بشهادت نورین نیرین در لوح برهان از قلم رحمن برقشاء ملقب شد.

دختر بود نام او را فاطمه خواهی گذاشت و اگرپسر بـــود او را به علی تسمیه نما خلاصة القول بشرحیکه حضرت منیـره خانم نوشته اند نظر پدر بزرگوارشان آن بوده که دختر خود را بساحت اقدس بفرستند تا بخدمات اهل سرادق عصمـت و طهارت بپردازد ولی قبل ازعملی شدن اینمنظور جنـاب آقا میرزا محمدعلی نهری صعود فرمود و فاطمه خانم بتدریج نشو و نما میکرد تا اینکه نهالی برومند شدند .

و پس از چندی لوحی از ساحت اقدس باعزازسلطان الشهداء و برادرشان محبوب الشهداء رسید و بیانی باین مضمون در آن مندرج بود که فضل الهی درباره شما بحدی است کـه شما را از ذوی القربی و منتسبین حق قرار داده است . مضمون و مصداق این بشارت وقتی ظاهر شد که شیخ سلمان پیک رحمن * ازارض مقصود وارداصفهان گردید و بجنـــاب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء عرض کرد که جمالقـدم

*شیخ سلمان پیک رحمان دارای الواح بسیاراست وخدمات عظیمه انجام داده شرح حالش را درتذکرة الوفا حضرت عبدالبهاء مرقوم فرموده اند اولاد واحفادش امروزموجود ودرظل امرالله هستند مشارالیه اصلازمردم هندیجان اهواز از چم خلف عیسی است و نام مادریش که باو داده شیخ خنجر بوده و پس از تصدیق بامر مبارك بشیخ سلمان معروف شد نام قریه مولد او در چم خلف عیسی هندیجان امروز باقـی و به دریهك مصروفست . صعودش بسال ۱۳۱۶ هـ ق و قبرش در شیراز است .

بمن امر فرموده اند بنت عم شما دختر آقا میرزا محمد علی نهری را با قافله حجاج حرکت بدهم و بارض مقصود ببرم زیرا ارادة الله بر این قرار گرفته که مشارالیها مخطوبه حضرت غصن الله الاعظم باشد باری فاطمه خانم با شیخ سلمان از راه شیراز و بوشهر عازم شدند و در شیراز فاطمه خانم با حضرت حرم محترم حضرت رب اعلی خیرالنساء خدیجه خانم ملاقات کردند و از فیض محضر آن ورقه ممتحنه مطهره استفاضه نموده به سفر خود ادامه دادند و پس از طی سفر از راه حجاز باسکندریه و از آنجا واردعکا شدند و حسب الامر مبارك در منزل جناب میرزا موسی کلیم ورود فرمودند و مدت پنج ماه در آن منزل اقامت داشتند و در همان ایام فاطمه خانم از لسان مبارك به منیره خانم لقب یافتند . جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی نیز ذکر این بیان جمال مبارك را درباره فاطمه خانم کسره از قهسل نگاشته شد نموده اند و تصریح کرده اند که بعد از آن بیان مبارك که بین احباب شهرت یافت فاطمه خانم بمنیره خانم شهرت یافتند اینك داستان منیره خانم را در همین جا متوقف ساخته و برای تکمیل سلسله وقایع تاریخی کلمهٔ چند درباره شهربانو که اول بار مخطوبه حضرت غصن اعظم بود و چگونگی عدم تحقق این قرار داد را در این موضع مینگارد .

". . . . جناب آقا میرزا محمد حسن برادر جمالقدم جل جلاله را دختری بود مسمات بشهربانو در اوقات توقف

جمال قدم و سایر منتسبین در طهران و قبل از نفی ببغداد
چنین مقرر شد که شهر بانو دختر جناب میرزا محمد حسن
مخطوبه حضرت عبدالبهاء باشد و قول و قرار داده شد و در
آن ایام هر دو کوچك بودند و در ایران این رسم جاری بود
که خانوادهٔ نجباء و بزرگان پسر و دختر را از کوچکی نامزد
یکدیگر میساختند مدتی گذشت و مسأله نفی و تبعید عائله
مبارکه از طهران ببغداد و سایر جهات پیش آمد شهربانو با
پدر و بستگانش در طهران بود . خواهر بزرك ابی جمالقدم X
که نسبت بهیکل مبارك و عائله مبارکه نهایت بغض و عداوت را
داشت در طهران اقدام کرد و شهر بانورا بمیرزا علیخان پسر
صدر اعظم نوری تزویج نمود ومقداری زر و جواهر و گل الماس
و غیره برای شهر بانو آورد و او را فریب داد شهر بانو کهباطنا
باین وصلت ناجور تمایل نداشت و باجبار حاضر شده بود پس
از مدت قلیلی از غصه و اندوه مسلول شد و بدرود حیات گفت.
حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح شیخ قمی درباره شهربانو
ومسلول شدن و وفات یافتنش چنین میفرمایند :
قوله الاحلی : "..... یکی از بنات اعمام از صغر سن

X او مسماة بهعزیه و با امرالله بسیار مخالف بود ورسالهای بنام او در رد بر امرالله نگاشتهاند لوح حضرت عبدالبهاء خطاب بعمه که در مکاتیب جلد دوم موجود است خطاب بهمین عزیه است.

باراده مبارك نامزد این عبد شد چون ببغداد آمدیم عم بزرگوار بساحت اقدس شتافت و گریه کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود ولی این عبد قبول نمینمود عاقبت بامرقطعی جمال مبارك قبول نمودم معذلك همواره آرزوی تجرد داشتم تا بادرنه آمدیم و در ادرنه بودیم که عمه خانم بزرگ چون ارتباط بیحیی داشت محض سرور خاطر آن کوشید تاآن بیچاره را بپسر صدر اعظم میرزا علیخان داد و از قرار مذکور گریه کنان و هراسان و لرزان رفت و ایام معدود نگذشت که بمرض سل مبتلا گردید و مسلولا وفات نمود رحمة الله علیها . . انتهی

(مقصود از عم بزرگوار مذکور در لوح مبارك جناب میرزا محمد حسن برادر جمال مبارك است که باین معنی در آخر لوح ابن ذئب از قلم مبارك اشاره شده است و اسم آن دختر بقول جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی شهربانو بوده است .

حال برگردیم بنگارش دنباله سرگذشت حضرت حرم محترمه منیره خانم علیها بهاء الله " پس از پنجماه توقف در بیت جناب کلیم عاقبت بیت عبود برای عروسی تعیین شد حضرت ورقه مبارکه علیا بهائیه خانم پیراهن سفیدی برای عروس تهیه فرمودند و باندامش آراستند منیره خانم را حرم مبارك جمالقدم ام حضرت عبدالبهاء بمحضر جمالمبارك جل جلاله هدایت کردند و بشرف حضور فائز گردید هیکل مبارك خطاب بعروس فرمودند " یا ورقتی و یاامتی انا اخترناك و قبلناك لخدمة

غصنی الاعظم و هذا من فضلی الذی لا یعادله کنوز السموات والارضین ... در بغداد وادرنه و این سجن اعظم چه قدر دختر ها که امید این عنایت را داشتند و قبول نشد تو باید شکر کنی که باین موهبت و عنایت کبری فائز شدی ...

.. "آنشب مجلس جشن بر پا بود و الواح مخصوصه تلاوت شد درباره این اقتران سعادت توامان نبیل زرندی شعر بسیار فرمود و از جمله این قصیده است که در آن لیله مبارکه انشاء و انشاد کرد :

الا ای عاشقان شادی که عالم گلشن است امشب
مزین بزم عشاقان زسرو و سوسن است امشب
همه اشیاء غزلخوان شد همه ذرات رقصان شد
تو نیزای دل بزن بشکن که بشکن بشکن است امشب
زمان روح و ریحان شد زمین رشک گلستان شد
که در بزم از گل وسنبل هزاران خرمن است امشب
هلا وقت عروسی شد زمان دیده بوسی شد
تمام اهل ابهی را دو دیده روشن است امشب
بما شادی مسلم شد نشاط غصن اعظم شد
که دست افشان و پاکوبان همه مرد و زن است امشب
بنوشانوش ملها بین ببوسابوس گلها بین
کزین نقل فرح افزا جهان تر دامن است امشب..
همان شادی که در کنز بها مکتوم و مخزون بود
هویدا گشت و سرالله امین مخزن است امشب

نه تنها فرشیان رقصان تمام عرشیـــان رقصان
که آن دلداده بلبل را زگل پیراهن است امشب
همه آفاق در شادی گه وجد است و آزادی
که خورشید درخشان را قمر در رمکمن است امشب
بسرضوان حوریان رقصان بمحفل نوریان رقصان
که هنگام قران جان شادی با تـــن است امشب
همه ارواح قدوسی همه اشبـاح سبـــوحـــی
تماشا جوی این محفل ز پشت روزن است امشب
بیا مطرب سرودی زن رباب و چنگ ورودی زن
که مجلس مجلس یار و ز اغیار ایمن است امشب
بیا ساقی ز خمر جان خمار عاشقان بشکـــن
که بر پا محفل شادی بابهـــی مأمن است امشب
مبارك لیلة القدری که در وی یك مه و بـــدری
ببرج وصل و الفتشان مقام و موطنست امشـــب
سرور غصن رب آمد طرب اندر طرب آمـــــد
سرور اندر سرور آمد شب وجـــد من است امشب
الا ای یار دیرینم بفرما کـام شیـرینـــــم
که سرخ از آتش بهجت دلم چون آهن است امشب
بساط فضل بر پا کن عنایت ها مهیا کـــن
که وقت رأفت و احسان بوجه احسن است امشب
حریم حضرت سبحان مبارکباد شادیتـــان
از آن چیزی که میخواهم لسانم الکن است امشب

پذیرید از کرم نظمم اگر چه بس پریشانست
که جذب غصن رحمانی خرد رارهزنست امشب

* * *

از این اقتران هشت فرزند بوجود آمد که چهارتای آنان در کودکی وفات کردند از این قرار :

۱ ــ حسین (هیکل مبارك حضرت عبدالبهاء درباره حسین فرموده اند " اطفال خیلی مایه سرور و تسلی هستند من طفلی داشتم حسین افندی سه چهار ساله بود وقتی خواب بودم باهستگی در رختخواب من میامد کیفیتی داشت که بوصف نیاید انتهی : (سفرنامه مبارك)
ــ این حسین افندی همانست که میم را در کودکی " ب " تلفظ میکرده و کلمه " تماشا" را " تباشا " میگفته و پس از صعود ش لوح مبارکی نازلشد که از لسان او کلمه تماشا را ــ " تباشا" فرموده اند .)

۲ ــ مهدی ۳ فوادیه ــ ٤ روح انگیز . و چهار دختر دیگر بسن رشد و بلوغ رسیده شوهر اختیار کردند ودارای اولاد و احفاد شدند و اسامی آنان بقرار ذیل است .

۱ــ ضیائیه که با میرزا هادی افنان شیرازی پسر آقا سید حسین بن حاجی سیدابوالقاسم افنان معروف بسقاخانه ای فرزند آقا میرزا علی بن میرزا عابد ازدواج کردند نوگل شادابی از این اقتران بوجود آمد که عبارتست از وجود مقدس حضرت شوقی ربانی ولی امرالله غصن الله الممتاز جل سلطانه

(۱۲۷۵ ـ ۱۳۳۶ هجری شمسی) (۱۸۹۷ـ ۱۹۵۷ میلادی)

که پس از صعود هیکل اطهر حضرت عبدالبهاء بر حسب نص صریح مبارک در الواح مبارکه وصایا بر سریر ولایت عظمی و تبیین آیات رب اعزّ ابهی استقرار یافتند و حسب الوعده حضرت عبدالبهاء شرق و غرب از انوار جمال بیمثالش روشن و امرالله سراسر جهان را فرا گرفت و در سال ۱۹۳۷ میلادی با صبیه مستر مکسول حضرت روحیه خانم که بدعای حضرت عبدالبهاء بسال میلادی ۱۹۱۰ متولد شدند و بسیارمورد عنایت بودند اقتران فرمودند .

۲ دختر دیگر هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء روحا بود که زوجه میرزا جلال پسر حضرت سلطان الشهداء شد ۳ صبیه دیگر هیکل مبارک طوبی بود که زوجه میرزا محسن شد

٤ ـ صبیه دیگر هیکل مبارک منور بود که بحباله نکاح میرزا احمد یزدی در آمد .

باری منیره خانم بعد از صعود حضرت عبدالبهاء مدتی هم در عالم با سوز و گداز فراق ظلمت میثاق دمساز بودند تا در سال ۱۳۱۳ هـ ش در حیفا بملکوت ابهی صعود فرمودند و رمس آن مخدره بامر هیکل مبارک حضرت ولی امرالله شوقی ربانی جل سلطانه در کوه کرمل استقرار یافت و بنائی مجلل بر مزارش ساخته و پرداخته گردید :

داستان ترجمه حال جناب آقا میرزا محمد علی نهری و

اولاد و احفادش در اینجا خاتمه میابد از حضرت طاهره نامه در دست هست که از کربلا بجناب آقا میرزا محمد علی نهری مرقوم فرموده اند سواد یکه از آن نامه در دسترس این عبد است بسیار مغلوط است و ذیلا بنقل چند جمله از آن برای اتمام فایده مبادرت مینماید .

قبل از نگارش بیانات جناب طاهره مقدمة عرض میکنم در ضمن این نامه جملهئی بقرار ذیل مسطور است

" . . . . ارجع الی ارض الصاد و نبّه اخاك بمظمة حکم رب العباد " مقصود از برادریکه میفرمایند او را بعظمت امرالله متنبه ساز جناب آقا میرزا ابراهیم است زیرا مشارالیه درااوائل حال بامر مبارك مؤمن نبود و دعوتی را که از حضرت اعلی بمنزل خود کرد بواسطه آن بود که هیکل مبارك مهمان میرسید محمد سلطان العلماء یعنی امام جمعه بودند و آقا میرزا ابراهیم ناظر امور امام جمعه بود و برای تجلیل میهمان امام از هیکل مبارك شبی را تعیین کرد و درخواست نمود که بمنزلش تشریف ببرند باری آقا میرزا ابراهیم پس از وفات زوجه اولش خانمجان با زوجه اخوی مرحوم خود آقا میرزا هادی نهری که مسماة بخورشید بیگم و ملقبه بشمس الضحی بود ازدواج فرمود و دختر برادر مرحوم خود را هم بحباله نکاح فرزند ارجمند خویش آقا میرزا حسن سلطان الشهداء در آورد آقا میرزا ابراهیم هر چند پیش از ازدواج با خورشید بیگم تا اندازه ئی از امرالله مطلع

بود ولی در جرگـه اهل ایمـان نبود اما پس از ازدواج با مشارالیها بوسیله آن ورقه مؤمنه موقنه بتصدیق امر مبارک فائز گردید و در ایمان و ایقان بدرجه اطمینان رسید و الـــواح مبارکه متعدده از قلم جمال قدم باعزازش نازل شد که صورت بعضی از آن الواح مبارکه در قسمت ششم این کتاب مندرج اســـت.

اینک بنگارش قسمتی از نامه حضرت طاهره مبـادرت میشود قولها علیها بهاء الله :

"..... یا اخی الشفیق و مولای علی التحقیق لا یخفی علیك حالی لانك نورت بنورالایمان و تنظر بطلعـة البیان مولای ادع ربك راجیا لعل یحدث بعد ذلك امـرا و نلحق بمولانا روح من فی ملکوت الاسماء و الصفات فـداء طلعته آه آه ثم آه آه الی ماشاء ربی وا اسفاه و احسرتاه علی ما فرطت فی جنب الله مولای بابی انت و امی یا جامع الاسمین (محمد علی) و مظهرالرمزین ارجع الی ارض الصاد و نبّه اخاك بعظمة حکم رب العباد و بلغهم حکم الله و عرفهـم امرالله فمن شاء فلیؤمن فمن شاء فلیکفر بعزّة ربی لیس هذا التنبیه الا فضلا محضا لوارسل ربی نارا فیحرقنا فی الحیـن لکنا مستحقا لاننا غیّر نافطرة الله و کذّبنا حجة الله واختلفنا فی امرنا بعد الذی جعلنا امة واحدة و دینا واحدا اللـه اکبر نبهّهم یا سیدی و ذکرهم یا مولای والله الحق تاللـه ذوالفیض المطلق ان الامر قد قضی و الکل مامورون بالخروج

وعدم الامهال ولو دقیقة ذکرهم یا مولای بالنظر الی کتاب الله الذی لا یاتیه الباطل و لا یقارنه الماطل و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا و اکشف الغطاء عن بصایرهم ۰۰۰۰ الخ "

جناب آقا میرزا هادی نهری

این وجود مبارک نیز پسر حاج سید مهدی نهری وبرادر والاگهر جناب میرزا محمد علی نهری است مولدش شهر اصفهان و معروف به " قدس و تقوی " و عبادت و انزوا بود جمیع علمای شهر نسبت باو از هیچگونه احترامی فرو نمیگذاشتند مورد اعتماد تمام پیشوایان روحانی بود و مخصوصا مرحوم سید محمد باقر شفتی حجة الاسلام که پیش از این مذکور شد نسبت بآقا میرزا هادی نهایت محبت و عنایت را مجری میداشت و تا آن اندازه بمشارالیه محبت و عطوفت داشت که عموزاده خود خورشید بیگم را که دختری تحصیل کرده و دانا و دین دار و از هر جهت آراسته بود بحباله نکاح وی درآورد و آقامیرزا هادی نهری بر اثر این پیش آمد مدتها در اصفهان توقف فرمود و پس از چندی با خانواده خود از اصفهان بعتبات رفته در کربلا سکونت اختیار فرمود و بهمراهی برادرش آقا میرزا محمد علی نهری که در آن ایام ساکن کربلا بود به محضر حاجی سید کاظم رشتی میرفت

و از علم و دانش بی پایان آن بزرگوار استفاده مینمود این دو
برادر و عائله شان در کربلا بمحبت شیخ و سید معروف بودند
و از مشاهیر شیخیه بشمار میرفتند وچنانچه در شرح حال
آقا میرزا محمد علی نهری نگاشته شد این دو برادر درهمان
ایام در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام چندین
مرتبه حضرت نقطه اولی جل ذکره را که در خلف سبعین الف
حجاب من النور در آنروزگار مستور بودند ملاقات کردند ودل
بمهرش پیوستند و بارها جناب آقا میرزا هادی نهری ببرادرش
میرزا محمد علی میفرمود که قلب من گواهی میدهد که این
سید جوان حجت عصر و صاحب الزمان است مخصوصا توجه
تام و خضوع و خشوع بی مثل و مانندی که از حضرت اعلی در
حین زیارت مرقد منور حضرت سیدالشهداء علیه السلام ظاهر
و آشکار میشد و نیز احترام فوق العاده که سید رشتی نسبت
بهیکل مبارک مرعی میداشت بیشتر جالب نظر آن دو برادر
صاحب بصیرت بصوب نقطه حقیقت بود و چون ندای الهی
از شیراز مرتفع گردید آقا میرزا هادی ببرادرش فرمود که
گمان میکنم صاحب این ادعا همان جوان شیرازی باشد که
سابقا در کربلا او را دیده ایم لهذا هر دو برادر بعزم
تحقیق حال عازم شیراز شدند وقتی رسیدند که هیکل مبارک
بزیارت کعبه مکرمه رفته بودند و قضا را اتفاق ملاقاتشان با
جناب ملاحسین بشرویه افتاد و بارشاد آن منبع ایمان وصفا
بعرفان نقطه الهیه فائز شدند و با جمعی از اصحاب و

جناب ملاحسین بجانب اصفهان و از آنجا بشیراز توجه
نمودند و بشرحیکه گذشت مدتها از محضر مبارك در اوقات
مقتضی استفاضه مینمودند و پس از حدوث وقایع شدیده
شیراز بامر مبارك از شیراز عزیمت نمودند جناب آقا میرزا
محمد علی نهری بشرحیکه گذشت باصفهان رفتند و جناب
آقا میرزا هادی نهری هم بکربلا تشریف بردند و پس ازمدتی
از کربلا باصفهان آمدند و پس از ورود هیکل اطهر از
شیراز باصفهان بفیض لقای محبوب امکان بارها مشرف شدند
پس از آنکه حضرت رب اعلی جل ذکره الاعلی در زندان ماکو
محبوس شدند جناب آقا میرزا هادی نهری را شوق دیدار
طلعت مظهر پروردگار تاب و توان از کف برد و بقصد تشرف
محضر مبارك روانه ماکوشده بآرزوی خود رسید و از آنجا
مجددا باصفهان عزیمت نمودند خورشید بیگم زوجه جناب
آقا میرزا هادی در طول مدت در کربلا توقف داشت مشارالیها
از بحر علم و حکمت سید رشتی بهره ها برده و کسب فیض
بی پایان نموده بود و پس از وفات سید رشتی که در روز عرفه
(۹ ذی حجه) سال ۱۲۵۹ در کربلا بوقوع پیوست خورشید
بیگم معتکف محضر حضرت طاهره قرة العین که در کربلا
تشریف داشتند گردید و فیض موفور نصیبش شده از کأس کافور
حقایق بهره کافی یافت و در بین یاران مشهور و ملقب
بشمس الضحی گشت و در عرفان و ایقان بر اثر معاشرت با
حضرت طاهره بدرجه اعلی رسید و حائز قدح مُعلّی گردید

قضا را روزی اراذل و اوباش بتحریك اعدا بخانه حضرت طاهره هجوم کرده و شمس الضحی را اشتباها بجای طاهره گرفته اذیت و آزار بسیار روا داشتند و سنگسار نمودند باری شمس الضحی با حضرت طاهره همه جا همراه بود تا وقتی که حضرت طاهره بقزوین وارد شدند شمس الضحی نیز با ایشان بود و در همین وقت شوهرش جناب آقا میرزا هادی نهری که از ماکو مراجعت میکرد که باصفهان برود در قزوین از ورود حضرت طاهره و شمس الضحی آگاه شد و مشارالیها را با خود از قزوین باصفهان برد در فصول آینده بازد رباره احوال شمس الضحی سخن خواهیم گفت باری جناب آقا میرزا هادی نهری با برادر خود پس از استماع امر مبارك حضرت اعلی که فرمودند علیکم بارض الخاء بشرحیکه گذشت بجانب مشهد عزیمت کردند و در بین راه در انجمن بدشت شرکت نمودند و پس از پایان انجمن مزبور با جمعی از اصحاب بجانب مازندران رهسپار شدند قضا را در نیالا مورد هجوم اشرار واقع و جمعی از مردم هزار جریب مازندران بجمعی از اصحاب و از جمله بجناب آقا میرزا هادی نهری اذیت و آزار بسیار وارد ساختند پس از صدمه بیشمار دو برادر نهری خود را بکناری کشیده در خرابهٔ پناه گرفتند و جناب آقا میرزا هادی نهری در آنجا صعود فرمودند شرح این داستان و تفصیل واقعه از این قرار است که بعد از خاتمه یافتن انجمن اصحاب در بدشت یاران عزیمت مازندران کردند

جمالمبارك جل جلاله دستور دادند كه هودجی فراهم سازند وچون امر مبارك انجام يافت در يكطرف هودج جناب قدوس و در طرف ديگر جناب طاهره سوار شدند طاهره هر روز اشعار لطيفه و ابيات پر شور و هيجان ميسرود و اصحاب در اطراف هودج آنرا با هلهله و نشاطی عجيب ميخواندند و راه را با سرور و انبساط و رقص و بيخودی و بهجت و نشاط عجيبی طی مينمودند تا بقريه نيالا رسيدند و شب را در دامنه كوه گذراندند هنگام فجر صادق جمعی از مردم هزار جريب بغتة بر اصحاب هجوم كردند علت اين هجوم ناگهانی از طرفی شدت بغض و عنادی بود كه بتحريك علماء و فقهاء نسبت باصحاب داشتند و از جهت ديگر افترائات عجيبه و تهمتهای ناروائی بود كه از مردم درباره اصحاب شنيده بودند وآنان را سزاوار كشتار و قتل ميدانشتند و از ديگر جهت خوف و هراس غريب از بابيه در قلوب آن مردم بوجود آمده كه از راه علاج واقعه قبل از وقوع خواستند غفلة اصحاب را مورد حمله قرار دهند تا هم از بيم آنان ايمن شوند و هم بواسطه قتل و نهب اموال آنان بثوابی عظيم نائل گردند بخصوص كه شور و نشاط و سرور و حبور اصحاب در شب كه در دامنه كوه فرود آمده بودند بغضی شديد در قلوب آنمردم نادان ايجاد كرد وازطرفی هم تحريك علماء و تحريص پيشوايان دين آن گروه سفله را بهجوم باصحاب وادار كرد خلاصة القول جميع اين علل و

اسباب دست بهم داد و اصحاب مورد هجوم واقع شدند
مردم هزار جریب با چوب و سنگ و سایر آلات و ادوات حرب
و ضرب اصحاب را مورد صدمات بسیار و اذیت و آزار بیشمار
قرار دادند جمعی از اصحاب مجروح شدند و اموال بسیار
بتاراج بردند و چون اصحاب در آن موقع از هر جهت آسوده
خاطر بودند و انتظار چنین حمله و هجوم عنیفی را نداشتند
لهذا در قبال آن حمله ناگهانی تاب مقاومت نیاورده —
پریشان شدند و هر یك بطرفی رفتند حضرت قدوس بجانب
مازندران رهسپار شدند و در آن گیر و دار که هر یك بطرفی
فرار اختیار کردند جناب طاهره تنها و بی پناه باقی ماندند
جوانی از اصحاب موسوم بمیرزا عبدالله شیرازی برای حفظ
حضرت طاهره بفداکاری اقدام نموده شمشیر از غلاف کشید
و خواست بگروه مهاجمین حمله کند ولی جمال مبارك جل —
جلاله او را از هجوم و کشتار منع فرمودند و خود هیکل
مبارك در مقابل مهاجمین قرار گرفتند و با نصایح و مواعظ
مؤثر و پند و اندرز بیشمار آنانرا از هجوم باز داشتند و از
آنجماعت پرسیدند که رئیس شما کیست گفتند دریابیگی رئیس
ماست فرمودند من با او آشنا هستم و با هم سابقه معرفت
داریم جمعی رفتند و دریابیگی را مطلع ساختند و بمحض
اینکه نام مبارك را شنید بحضور مبارك مشرف شد و اظهار
عبودیت و خلوص کرد جمالمبارك از او خواستند مردم را از
هجوم و حمله باز دارد و اموالی را که بغارت و تاراج —

برده اند از مهاجمین بگیرد و مسترد سازد دریابیگی فورا
امر مبارك را اطاعت کرد و جمیع اموال بغارت رفته را از مردم
پس گرفت و مسترد داشت جمالقدم امر فرمودند که حضرت
طاهره از راه بار فروش که امروز به بابل معروف است عازم
خطه نور شوند هیکل مبارك در نور منزل و محلی را برای
سکونت جناب طاهره تعیین فرمودند و بملا ابوتراب اشتهاری
که حاضر بود دستور دادند جناب طاهره را بنور ببرد ودر
محل و منزل معین سکنی بدهد باری از جمله نفوسیکه از
اصحاب در آن واقعه هائله کتك بسیار خورد و اذیت و آزار
فراوان از مهاجمین اشرار دید جناب میرزا هادی نهری
بود برادر والاگهرش جناب آقا میرزا محمد علی نهری این
واقعه را چنین بیان فرموده است که چون گروه عوام ومهاجمین
کالانعام در نیالا باصحاب با وفا هجوم کردند و اموال
و اثقال همه را بتاراج و یغما بردند هر یك از اصحاب بطرفی
رفتند من و برادرم آقا میرزا هادی نهری با چند نفر دیگر
راهی را پیش گرفته روانه شدیم برادرم آقا میرزا هادی که
آسیب بسیار دیده و زخم های متعدد داشت در بین راه
قوایش بتحلیل رفت و از شدت ضعف تاب و توان و قوت ازاو
سلب شد اجبارا هر طور بود خود را بکارونسرائی که خراب
و ویران بود رسانیده پناهنده شدیم برادر من آقا میرزا
هادی همان شب در آن کاروانسرای خراب وفات فرمود و از
مشقات دنیا رهائی یافت چند نفر از اصحاب هم که با من

همراه بودند نیمه شب از خوف هجوم اشرار فرار کردند و من تنها ماندم و فکر میکردم که چکنم و برای دفن برادرم از چه کسی استمداد نمایم صبح جنازه برادرم را از کاروانسرا بیرون برده در کنار جاده گذاشتم شاید عابری پیدا شود ودر دفن جنازه مرا مساعدت نماید چشم بجاده دوخته بودم پس از ساعتی از انتهای راه گردی برخاست و دلیل عبور مسافری بود منتظر ماندم که چه کسی باشد بالاخره چون رسید دیدم زنی است چون بمن رسید پرسید کیستی و در اینجا چه میکنی؟ گفتم غریب این دیارم و دیشب برادرم در این کاروانسرا وفات کرده و جویای شخصی هستم که مرا در دفن جنازه اش مساعدت نماید زن گفت بهیچوجه نگران مباش الان من تو را در این خصوص مساعدت مینمایم و اصلا برای همین کار اینجا آمده ام گفتم چگونه از این جریان اطلاع یافتی ؟ گفت دیشب حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء علیهاء سلام الله را در خواب دیدم که بمن فرمودند یکی از فرزندان من در این نزدیکی ها بی کس و غریب وفات کرده فورا برو و او را با کمال اعزاز و احترام دفن کن من هم حسب الامر آن بزرگوار براه افتادم و اینک مقصود خود را یافته ام و خدا را بر حصول این موهبت شکرگزارم آنگاه بجانب ده روان شد و جمعی را برای انجام مراسم کفن و دفن با خود آورد برادرم را در نهراب غسل دادند و کفن کردند و چون برادرم بارها گفته بود که اگر من وفات کردم البته مرا در سر راه زوار کربلا دفن

کنید لهذا او را در همان جایگاه که سر راه بود بخـــاك سپردیم . این بود خلاصه آنچه جناب آقا میرزا محمدعلی نهری پس از مراجعت باصفهان برای احباب و هویشاونـــدان نقل فرمودند . از جناب آقا میرزا هادی نهری و خورشید بیگم ملقبه بشمس الضحی قرینه محترمه اش یك پسر و یکدختر باقی ماند پسرشان موسوم به سید علی بود که با دختر عموی خود راضیه بیگم صبیه جناب آقا میرزا محمد علی نهری ازدواج کرد و از این اقتران پسری موسوم بمیرزا عنایت الله * بوجود آمد که امروز در حیفا متوطن و در قید حیات و ثابت بر امـــر و میثاق محکم الهیست و دارای فرزندان میباشد . امـــا دختر جناب میرزا هادی نهری مسماة بفاطمه بیگم بـــــود مشارالیها بشرف مصاحبت جناب آقا میرزا حسن سلطان الشهداء علیه بهاء الله مفتخر گردید و از این اقتران فرزندانی بوجود آمد که در ضمن ترجمه حال و شرح احوال جناب سلطان ـــ الشهداء بدان اشاره شده است . در کتاب تذکرة الوفا شرح حال فاطمه بیگم صبیه آقا میرزا هادی نهری وشمس الضحی و قرینه مکرمه حضرت سلطان الشهداء از قلم مبارك حضـــرت عبدالبهاء جل ثنائه نگاشته شده و در اینمقام بنقل آن میپردازد میفرمایند قوله الاحلـــی :

---

* میرزا عنایت الله در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳٤۰ مطابق چهارم شهر العظمة ۱۱۸ در طهران صعود کرد .

حرم حضرت سلطـــان الشهداء

و از جمله مهاجرات حرم حضرت سلطان الشهداء امة الله المحزونه فاطمه بیگم است . این ورقه مقدسه شجره الهیه از جوانی در سبیل الهی بهلایای نامتناهی گرفتار گشت . اول مصیبت بدر پاك گهرش در اطراف بدشت بعد ازمشقتهای عظیمه در بیابان و کاروانسرائی بزحمت بی پایان در غربت و کربت و ناتوانی وفات نمود و این مخدره یتیم گشت .. چندی گرفتار بود تا آنکه بدرقه عنایت رسید و در ظل عفت و عصمت حضرت سلطان الشهداء در آمد و چون سلطان الشهداء ببهائی شهیر آفاق و دلداده دلبر رحمانی و سرگشتـــه و سودائی بود ناصرالدین شاه در نهایت خونخواری واعدا در کمین بودند هر روز سعایتی مینمودند و فتنه و آشوبـــی می انداختند لهذا خاندان سلطان‌الشهداء روزی درحق او آمن نبودند و همیشه مترصد شهادت او بودند ودرنهایت اضطراب ایام بسر میبردند خاندان مشهور ببهائی اعدا در نهایت ظلم و بیدادی حکومت در تعرض نامتناهی پادشاه اقلیم در غایت خونخواری دیگر معلوم است که این خانواده ایام را چگونه بسر میـــردند هر روز صدائی بود هر دم — ضوضائی در هر نفس غوغائی تا آنکه شهادت حضـــــرت سلطان الشهداء بمیان آمد حکومت چنان درندگی ظاهر نمود که عالم انسانی بجزع و فزع آمد و جمیع اموال بتـــالان و تاراج رفت و آن خانواده بقوت ضروری محتاج شد .

فاطمه بیگم هر شب زار زار گریه مینمود و تا بامداد همدم چشم اشکبار بود چون نظر باطفال مینمود از آتش حسرت مانند شمع میگداخت ولی بشکرانهٔ حضرت پروردگار میپرداخت که الحمدلله این مصائب و نوائب در سبیل نیر آفاق و در محبت کوکب اشراق است مظلومیت خاندان حضرت سیدالشهداء علیه السلام را بخاطر میآورد که بچه مصائب شدیده در راه خدا امتیاز یافتند چون متذکر میشد قلبش پرواز مینمود که الحمدلله ما نیز با خاندان نبوت همدم و همراز شدیم و چون تضییق بر خاندان سلطان الشهداء شدید بود لهذا جمال مبارك امر بحضور آنان نمودند تا در سجن اعظم در جوار موهبت کبری تسلائی مافات گردد .

چندی در نهایت شکر و شادمانی در جوار رحمانی زندگانی نمود و هر دم حمد و ستایش ربانی بر زبان میراند با وجود آنکه سلیل سلطان الشهداء آقا میرزا عبدالحسین در سجن اعظم وفات نمود والده اش فاطمه بیگم در نهایت تسلیم و رضا بود ابدا آه و فغان ننمود و ماتم نگرفت و کلمه ئی متأثرانه و متحسرانه بر زبان نراند .

این امة الله بی نهایت صبور و شکور و وقور بود ولی بوقوع مصیبت کبری و رزیهٔ عظمی صعود سراج ملااعلی صبر و قرار نماند اضطراب و احتراق بدرجه ئی رسید که دائما مانند ماهی لب تشنه بر روی خاك میغلطید و جمیع اعضاء در اضطراب و انقلاب بود عاقبت مقاومت فراق نماند اطفال را وداع کرده

بجوار رحمت کبری صعود نمود و بظل عنایت حضرت احدیت بشتافت و در بحر انوار مستغرق گشت علیها التحیة و الثناء وعلیها الرحمة و البهاء و طیب الله ترابها بصّیب الرحمة من السماء و اکرم الله مثویها فی ظلّ سدرة المنتهی .

خورشید بیگم " شمس الضحی "

اینك که داستان زندگانی جناب آقا میرزا هادی نهری بپایان رسید شرح حالی هم از قرینه محترمه اش لازمست که نگاشته شود در اینباره از کتاب مبارك تذکرة الوفا آنچه را که حضرت عبد البهاء جل سلطانه درباره آن ورقه مطمئنه مرقوم فرموده اند در اینجا نقل مینماید .

قوله الاحلی :

" ..... و از جمله مهاجرات و مجاورات والده حرم سلطان الشهداء امة الله المنجذبة بنفحات الله حضرت خورشید بیگم الملقبة بشمس الضحی است این امة اللهالناطقة بنت عم حاجی سید محمد باقر معروف است که در اصفهان امیرالعلماء و شهیر الآفاق بود این امة الله المنجذبة در سن طفولیت چون پدر و مادر وفات نمودند در آغوش — جده شان در سرای عالم فائق مذکور و مجتهد مشهور تربیت شدند و در علوم و فنون و معارف دینی تتبع نمودند و چون بسن بلوغ رسید اقتران بجناب آقا میرزا هادی نهری نمود و چون هر دو از نفحات عرفان النجم الساطع و البارع

الصادع حضرت حاجی سید کاظم رشتی مشام معطر داشتند لهذا با برادر آقا میرزا هادی جناب آقا میرزا محمد علی نهری بکربلا شتافتند و در مجلس سید کاظم حاضر میشدند و اقتباس انوار معارف مینمودند تا آنکه امة الله المنجذبة از مسائل الهیه و کتب سماویه اطلاع و در حقائق و معانی تتبع تام یافت و یك دختر و یك پسر سلاله یافتند پسر نامش سید علی و دختر نامش فاطمه بیگم که بعد از بلوغ حرم حضرت سلطان الشهداء گشت .

باری آن کنیز نورانی الهی در کربلا بود که ندای رب اعلی از شیراز بلند شد فورا فریاد بلی بر آورد اما قرین محترم آقا میرزا هادی نهری با برادر بزرگوارش فورا عازم شیراز شدند زیرا این دو برادر در روضهٔ سید الشهداء علیه الصلوة و السلام جمال مبارك نقطه اولی روحی له الفدا را مشاهده نموده بودند و از آن شمائل نورانی و خصائل و فضائل رحمانی حیران گشته بودند که این شخص جلیل شبهه‌ئی نیست که رجل عظیم است لهذا بمجرد استماع نداء فریاد بلی بر آوردند و بنار محبت الله بر افروختند و همچنین هر روز در محضر پر فیض مرحوم سید صراحة میشنیدند که میفرمودند ظهور نزدیك است و مطلب بسیار دقیق و باریك کل باید در تجسس و تفحص باشند شاید حضرت موعود در بین خلق حاضر و مشهود ولی کل غافل و محجوب چنانکه در حدیث اشاره بآن شده

باری آن دو برادر چون بایران رسیدند سفر مکه حضرت اعلی را شنیدند لهذا حضرت آقا سید محمدعلی باصفهان رفتند و جناب آقا میرزا هادی بکربلا مراجعت کردند امـــا شمس الضحی در این بین با امة الله ورقة الفردوس همشیره جناب باب الباب آشنا گشتند و بواسطهٔ ورقة الفردوس ملاقات با جناب طاهره کردند و شب و روز در نهایت الفت ومحبت و مؤانست بودند و بتبلیغ مشغول چون بدایت امر بود استیحاش ناس چندان نبود از ملاقات حضرت طاهره انجذاب و اشتعالشان بیشتر گشت و استفاضهٔ بیحد نمود :

سه سال در کربلا با حضرت طاهره معاشر و مجالس بود و شب و روز مانند دریا بنسائم رحمن پر جوش و خروش و بلسان فصیح در گفتگو چون حضرت طاهره در کربلا شهرت یافـــت و امر حضرت اعلی روحی له الفداء صیتش در جمیع ایـــران منتشر گشت علماء آخر الزمان بر تکفیر و تدمیر و تحقیر قیـام نمودند و فتوی بقتل عام دادند از جمله علماء سوء در کربلا جناب طاهره را تکفیر نمودند و چون گمان مینمودند که در خانهٔ شمس الضحی است در خانهٔ او ریختند و امة اللـــه المنجذبه را احاطه کردند و بسب و شتم و لعن پرداختنـد و زجر و آسیب شدید وارد آوردند و کشان کشان از خانـه ببازار بردند و بچوب و سنگ و دشنام هجوم مینمودند در این اثنا ابوی قرین محترمشان حاجی سید مهدی رسیـــد فریاد بر آورد که این زن جناب طاهره نیست ولی فـراشـان

و چاوشان و نفیر عام دست بر نداشتند و بر این مدعا شاهدی خواستند در بین این ضوضاء و غوغا شخصی فریاد بر آورد که قرة العین را گرفتند لهذا از شمس الضحی دست برداشتند

باری در خانه جناب طاهره مستحفظ گذاشتند ودخول و خروج ممنوع بود و منتظر اوامر بغداد و اسلامبول بودند چون انتظار بطول انجامید جناب طاهره از حکومت خواهش نمودند که مارا بگذارید خود ببغداد میرویم و تسلیم صرف هستیم هر چه وارد گردد همان بهتر و خوشتر است حکومت نیز اجازه داد لهذا جناب طاهره ورقة الفردوس و والده شان و جناب شمس الضحی از کربلا رو ببغداد حرکت کردند ولی عوام کالعوام تا مسافتی از دور سنگسار مینمودند چون ببغداد رسیدند در منزل جناب آقا شیخ محمد شبل والد جناب آقا محمد مصطفی منزل کردند چون از کثرت مراودت عرصه در محله افتاد از آنجا بمنزل مخصوصی نقل و حرکت کردند و شب و روز بتبلیغ و اعلاء کلمة الله مشغول بودند و علما و مشایخ و دیگران حاضر میشدند و سئوال و جواب مینمودند لهذا در بغداد شهرت عجیب یافتند زیرا در ادق مسائل الهیه صحبت میداشتند .

چون این اخبار بدیوان حکومت رسید حضرت طاهره را با شمس الضحی و ورقة الفردوس بخانهٔ مفتی شهر بردند و مدت سه ماه در خانه او بودند تا جواب از اسلامبول رسید و در ایام اقامت در خانهٔ مفتی با مشارالیه در اکثر اوقات

بمکالمه و مذاکره مشغول بودند و اقامهٔ براهین و حجت
قاطعه مینمودند و تشریح مسائل الهیه میکردند و بحث
از حشر و نشر مینمودند و از حساب و میزان سخن میراندند
و بیان معضلات حقائق و معانی مینمودند و بعد پدر مفتی
روزی وارد و بنهایت تعرض و اطالهٔ لسان پرداخت مفتی
از این معامله قدری آزرده گشت و بعذر خواهی پرداخت و
گفت که جوابشما ازاسلامبول آمد پادشاه شما را مرخص
کرده ولی بشرط آنکه از مملکت او خارج شوید لهذا صبحی
از خانهٔ مفتی بیرون آمده بحمام رفتند و جناب حاجی شیخ
محمد شبل و جناب شیخ سلطان عرب تهیهٔ اسباب سفر
دیدند و بعد از سه روز از بغداد بیرون آمدند یعنی
جناب طاهره و جناب شمس الضحی و جناب ورقهٔ الفردوس
و والده آقا میرزا هادی و چند نفر از سادات یزدی از
بغداد رو بایران برون آمدند و مصارف طریق را جناب
شیخ محمد متحمل شد تا انکه بکرمانشاه رسیدند این
مخدّرات در خانهٔ منزل نمودند و رجال در خانهٔ دیگر
ولی تبلیغ و تحقیق مستمر بود و چون علماء مطلع شدند حکم
باخراج دادند لهذا کدخدا با جمعی بخانه ریختند
و اسباب حضرات را تالان و تاراج نمودند و در کجاوهٔ بی
روپوش نشاندند و از شهر براندند تا بصحرائی رساندند
مکاریها حضرات را بر روی خاك نهادند و دواب برداشتند
و بردند نه زاد و توشهئی نه لانه و آشیانهئی نه اسباب سفری

جناب طاهره بوالی کرمانشاه نامه‌ئی مرقوم نمودند که مسافر بودیم و میهمان اکرموا الضیف ولو کان کافرا آیا میهمانرا تحقیر و تدمیر جائز و شایان والی شهر حکم باعادهٔ منهوبات نمود که آنچه تالان و تاراج نمودند دوباره ارجاع نمایند لهذا مکاریها نیز از شهر آمدند و حضرات را سوار نموده بهمدان وارد شدند و در همدان نساء حتی شاهزاده خانمها هر روز می آمدند و ملاقات مینمودند دوماه در آنجا زیست نمودند جناب طاهره در همدان بعضی از همراهان را مرخص نمودند تا مراجعت ببغداد نمایند لکن بعضی دیگر تا قزوین مرافقت نمودند در بین راه سوارانی از منسوبین جناب طاهره رسیدند یعنی برادرانشان گفتند که ما بامر و ارادهٔ پدر آمده ایم تا او را تنها ببریم ولی جناب طاهره قبول ننمودند لهذا مجتمعا وارد قزوین شدند جناب طاهره بخانهٔ پدر رفتند و احباب از سواره و پیاده در کاروانسرائی منزل نمودند .

اما جناب آقا میرزا هادی قرین شمس الضحی بجهت تشرف بحضور حضرت اعلی بماکو رفته بود حین مراجعت در قزوین منتظر ورود شمس الضحی شد و چون وارد شدند با او باصفهان حرکت نمودند و چون باصفهان رسیدند جناب آقا میرزا هادی سفر ببدشت نمودند در بدشت و اطراف آن بدرجه‌ئی اذیت و جفا و مشقت و ابتلاحتی سنگسارش دیدند که در کاروانسرای خرابه‌ئی وفات نمودند و جناب آقا میرزا

محمد علی اخویشان در سر راه ایشان را دفن نمودند حضرت شمس الضحی در اصفهان ماندند ولی شب و روز بذکر حق مشغول بودند و بتبلیغ امرالله در بین نسآء مألوف بلسان فصیح موفق بودند و ببیان بدیع مؤید در میان اجلاء نساء در اصفهان بسیار محترم بودند و در زهد و ورع و تقوی نزد کل مسلم عفت مجسمه بود و عصمت مشخصه و شب و روز یا ترتیل آیات مینمود یا تفسیر آیات کتاب یا تشریح غوامض مسائل الهیه یا تبلیغ امرالله و نشر نفحات قدسیه .

لهذا حضرت سلطان الشهداء روح المقربین له الفدا بصهریت او قیام نمودند و بصبیه محترمشان اقتران کردند و چون در خانهٔ ایشان منزل کردند و سرای حضرت سلطان الشهداء شب و روز مملو از آینده و رونده بود زیرا اجلّه نساء از آشنا و بیگانه و یار و اغیار مراوده مینمودند و شمس الضحی بنار محبت الله افروخته و بنهایت انجذاب در اعلاء کلمة الله میکوشید این بود که در میان اغیار بفاطمة الزهراء بهائیان مشهور گشت .

حال بر اینمنوال میگذشت که رقشاء و ذئب اتفاق نمودند و فتوی بر قتل حضرت سلطان الشهداء دادند و با حاکم شهر همداستان شدند تا اموال بی پایان بتالان و تاراج ببرند شاه نیز با این دو گراز همراز گشت و هم آواز شد امر بسفك دم مطهر دو برادر حضرت سلطان الشهداء و حضرت محبوب الشهداء داد بفتهٔ عوانان رقشاء و ذئب

و فراشان و چاوشان پر جفا هجوم نمودند و آن دو بزرگوار را بسلاسل و اغلال بحبس خانه بردند و سرای سلطان — الشهداء و محبوب الشهداء را بتمامه تالان و تاراج کردند حتی باطفال شیر خوار رحم ننمودند تا توانستند بستگان و منسوبان آن دو نفس مقدس را طعن و لعن و سبّ و ضرب و اذیت بی پایان نمودند .

ظلّ السّلطان در پاریس حکایت میکرد و بقسم های مؤکده روایت مینمود که من آن دو سید جلیل را بکرّات و مرّات نصیحت نمودم ولی فائده نبخشید عاقبت شبانه آنان را خواستم و بالمشافهه بنهایت الحاح پند و نصیحت دادم که حضرات سه مرتبه است که شاه امر بقتل شما نموده و فرمان پیاپی رسیده حکم قطعی است چاره‌ئی ندارد مگر اینکه شما در حضور علماء تبرّی نمائید در جواب گفتند یا بهاءالابهی جانها فدا باد عاقبت راضی شدم که تبرّی ننمائید همین قدر بگویند که ما بهائی نیستیم گفتم باین دو کلمه اکتفا مینمایم تا من این را وسیله نموده کیفیت را بشاه نگارم تا سبب خلاصی و نجات گردد گفتند این ممتنع است ما بهائی هستیم یا بهاء الابهی تشنهٔ شهادت کبری هستیم یا — بهاء الابهی عاقبت تغیر نمودم و بحدت وشدت خواستم که آنانرا منحرف و منصرف نمایم ممکن نشد و فتوای رقشاء وذئب ضاری و حکم شاه مجری گشت .

باری بعد از شهادت آنان پایی شمس الضحی شدند

آن امة الله منجذبة مجبور بر این شد که بخانهٔ برادر رود زیرا برادرشان هر چند مؤمن نبود ولی در اصفهان مشهور بزهد و تقوی و علم و فضل و اعتکاف و انزوا بود لهذا محل رسوخ و اعتماد و اعتقاد عموم ناس گشت در خانه برادر ماندند ولی حکومت پاپی بود و در نهایت جستجو تا آنکه از او خبر یافت حکومت شمس الضحی را خواست علماء سوء نیز با حکومت همراز و همداستان شدند لهذا برادرشان مجبوراً او را برداشته بخانه حاکم رفتند خود در خارج و شمس الضحی را باندرون حاکم فرستادند حاکم در دم اندرون رسید و شمس الضحی را بزیر لگد بدرجه‌ئی کوبید که نفس منقطع شد و حاکم فریاد برآورد و بهمسر خویش خطاب کرد امیر زاده امیر زاده بیا و تماشای فاطمة الزهرای بهائیان نما .

باری زنها او را برداشته در اطاقی نهادند برادر در بیرون سرای حیران عاقبت شفاعت کنان بحاکم گفت که این خواهر از شدت ضرب بی جان و روان گشته و وجودش در اینجا چه ثمر دارد امید حیاتی نه لهذا مساعده فرمائید که بخانه مراجعت دهم در آنجا اگر از این جهان درگذرد بهتر است این سیده است از سلاله طاهره است جرم و قصوری ندارد مگر آنکه منسوب بداماد خویش است حاکم گفت این از صنادید بهائیانست باز سبب هیجان گردد برادرشان گفت من تعهد مینمایم که نفسی بر نیارد و یقین است بیشتر از چند روز بقائی نخواهد داشت جسمی است

بیجان و تنی است در نهایت ضعف و ناتوان و مورد صدمات بی پایان چون آنشخص بسیار محترم بود و محل اعتماد خواص وعام لهذا حاکم او را بخشید و بدست برادر بسپرد چندی در آن خانه بسر میبرد و شب و روز ببکاء و ناله وفغان و ماتم و عزاداری اوقات میگذراند ولی نه برادر راحت بود و نه عوانان دست بردار هر روز همهمه‌ئی بود و هر وقت دمدمه‌ئی برادرشان مصلحت در آن دید که او را بزیارت مشهد برد بلکه این غوغا و ضوضا بنشیند و ایشانرا بزیارت مشهد برد و در جوار حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام در خانه مخلا بطبع تنها منزل داد چون برادر بسیار زهد و تقوی داشت هر روز صبحی بزیارت میرفت و تا قریب ظهر بعبادت مشغول بود و همچنین بعد از ظهر ببقعهٔ مبارکه میشتافت و تا شام بنماز و اذکار میپرداخت خانه خالی بود و همچنین شمس الضحی باین وسیله بنساء احباب راه یافت و بنای مراوده گذاشت و چون نار محبت الله در قلب مشتعل بود تحمل سکوت و صمت نداشت در وقتیکه برادر در خانه نبود مجلس گرم بود نساء احباب میرفتند و بیان بلیغ و کلام فصیح میشنیدند .

باری با وجود آنکه در آن اوقات در مشهد بی نهایت سخت بود و ستمکاران پابی و بمجرد آنکه احساس از نفسی مینمودند فورا بقتل میپرداختند ابدا راحت و امان نبود لکن شمس الضحی را اختیار از دست رفته با وجود آن بلایا

بی محابا خود را بآتش و دریا میزد برادر چون با کسی مماشر نبود و بی خبر و روز و شب از خانه بزیارت و از زیارت بخانه مراجعت میکرد و کسی را نمیشناخت چونکه منزوی بود حتی با نفسی مکالمه نمینمود با وجود این روزی ملتفت شد که در شهر همهمه ایست و منجر بصدمه خواهد شد از بسکه ساکن و بی صدا بود تعرض بخواهر ننمود بغتةً او را برداشت و مراجعت باصفهان کرد و در اصفهان نزد صبیه خویش حرم سلطان الشهداء فرستاد در خانهٔ خود منزل نداد .

باری شمس الضحی در اصفهان بود و در نطق و بیان جسور و در نشر نفحات الله از سورت نار محبت الله هرطالبی می یافت بی محابا زبان میگشود و چون ملحوظ بود که خاندان سلطان الشهداء دوباره در رنج و بلا افتند و در اصفهان در نهایت زحمت و ابتلا هستند لهذا اراده — مبارك بحضور آنان بسجن اعظم صدور یافت شمس الضحی با حرم سلطان الشهداء و اطفال بارض مقدس وارد شدند و در نهایت روح و ریحان و سرور بی پایان اوقات بسر میبردند تا آنکه سلیل جلیل حضرت سلطان الشهداء آقا میرزا — عبدالحسین از اثر شدت صدمات در اصفهان بمرض سل مبتلا شده در عکا فوت شد از وفات او شمس الضحی بی نهایت متأثر و محزون گردید و بآتش فرقت و حسرت میسوخت علی الخصوص چون مصیبت کبری و رزیهٔ عظمی رخ نمود بکلی بنیان حیاتش متزلزل گشت و شب و روز چون شمع میگداخت

عاقبت شمس الضحی بستری شد و اسیر فراش گشت قوهٔ حرکت نداشت با وجود این دمی ساکن و ساکت نبود یا از ایام گذشته صحبت میداشت و از وقایع امریه حکایت میکرد یا ترتیل آیات بینات مینمود یا بتضرع و مناجات میپرداخت تا آنکه در سجن اعظم بجهان الهی پرواز نمود و از این ورطهٔ خاك بجهان پاك شتافت و از این خاکدان رخت بر بست و بعالم انوار رحلت نمود علیها التحیة و الثناء و علیها الرحمة المطمی فی جوار رحمة ربها الکبری .

انتهی

قسمت دوّم

پدر و برادران و خواهران

نورین نیّرین

و

اولاد و احفاد هریک

جناب آقا میرزا ابراهیـــــم

فرزند دیگر جناب حاجی سید مهدی نهری آقا میرزا ـ ابراهیم نام داشت مشارالیه از معاریـف اصفهان بود و در نزد امام جمعه و حکومت و سایر اعیان اعتباری تمام داشـت و فرزندان متعدد که عبارت از چهار پسر و یکدختر بودنـد خداوند بمشارالیه عطا فرموده بود در ضمن این اوراق ـ اشاره باحوال فرزندان او خواهیم کرد اشهر فرزندانـــش جناب آقا میرزا حسین (محبوب الشهداء) و جناب آقا میرزا حسن (سلطان الشهداء) بودند که در ایمـان و ایقان بی مثل و نظیر و در جانفشانی و انقطاع بیمانند و در نزد حق منیع مقرب و در امر مبارك دارای رتبه رفیعـه و درجه عالیه هستند الواح متعدده نازله از قلم جمالمبـارك باعزاز این دو برادر والاتبار شاهد علو مقام و تقرب آنـان بدرگاه ملیك علاّم است اینك درباره هر یك از آن دو نـور بهّاج وهّاج مختصری نگاشته و سپس بذکـر شهادت آنـان بتفصیل میپردازد حسبنا الله و نعم النصیر .

جناب آقا میرزا حسیـن (محبوب الشهداء)

چنانچه ذکر شد این بزرگوار نجل جلیل جناب آقا میـرزا ابراهیم پسر حاجی سید مهدی نهری است که در ســـال

١٢٥١ قمری متولد شدند حضرت محبوب الشهداء بـــا فاطمه سلطان بگم ازدواج فرمودند از این اقتران چهـــار فرزند بوجود آمد . پس از صعود فاطمه سلطان بیگم حرم حضرت محبوب الشهداء الواحی بافتخار ایشان نازل شد که صورت دو فقره از آن از اینقرار است .

مناجات طلب مغفرت نازل از خامه حضرت عبد البهاء باعزاز حـــرم حضرت محبوب الشهداء :

* اللـــه ابهـــی *

الهی الهی هذه ورقة قد اهتزت من نفحات نفحت مـــن ریاض ربوبیتك و هذه امة استشرقت من انوار لمعت و سطعت من افق الوهیتك و آمنت بجمالك و صدقت بکلماتك و استوضحت بیّناتك و شاهدت آیاتك و انتسبت بشجرة نشئت فی حدیقـة معرفتك و اخضرت من فیض سحاب رحمتك و ازهرت بازهـــار موهبتك و اثمرت باثمار محبتك و احتملت کل عاصفة و قاصفة و زوبعة فی سبیلك و تاصلت و استحکمت فی ریاض الملکوت ـــ بفضلك و الطافك ثم هذه الامة المنتسبة الیه بقت یا الهی فی ذُل و هوان فی محبتك بین الکواسر من الحیوانات الضاریـــة و الذئاب المفترسة و احتملت کل بلاء و تحملت کل شفاء و ـــ عوملت بکل جفاء یعجز عن ذکره الاقلام و کل ذلك یا الهـــی فی سبیلك و محبتك الی ان انتهت ایامها و صدقت احلامها و رجعت الیك و حطت رحلها برحاب ملکوتك و وفدت بباب

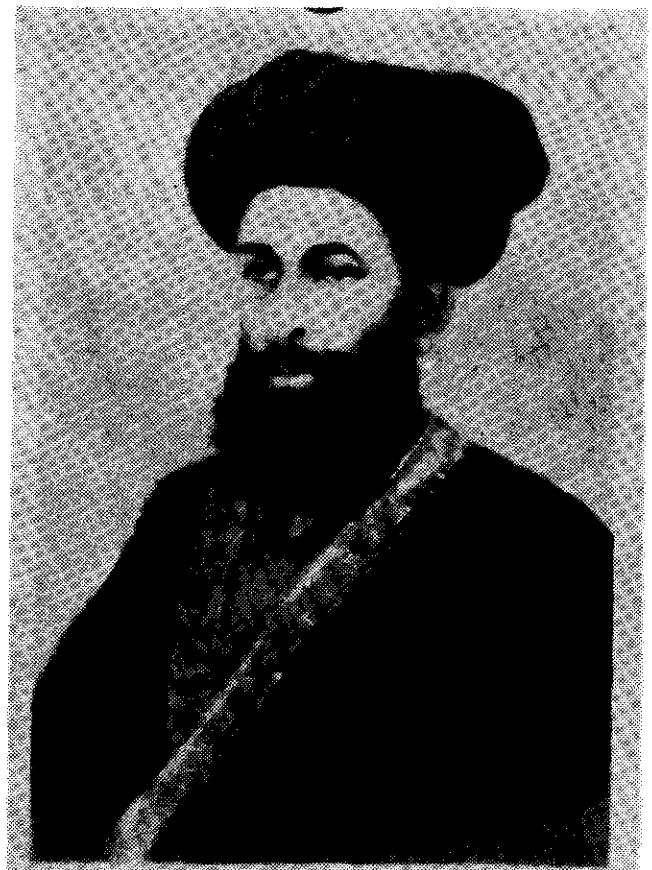

حضرت محبوب الشهداء (جناب آمیر حسین)

جبروتك و استجارت بجوار رحمتك ای رب اکرم مثواها لیحتفل بوفودها حوریات القدس فی الفردوس البقاء و تستقبل ورودها طلعات الانس فی الفردوس البهاء و افرغ الصبر و السلوة — علی فروعها و فلذة کبدها التی تتذرف عیون الملاء الاعلی لحزنها واساها و جواها و نواها و حسرتها و کربتها وغربتها انك انت الکریم الرحیم . ع ع

* الله ابهی *

از صعود و عروج آن طیر حدیقه ایقان جمیع قلوب محزون و مغموم است ولی چون آن ورقه طیبه روحانیه از حضیض بلایا باوج عنایت ملکوت ابهی عروج نمود و از این ظلمات مصائب دنیا بعالم نورانی مسرت کبری صعود کرد لهذا باید فروع و منتسبین کل متسلی باشند چه که الحمد لله آن ورقه مطمئنه موقن بجمال الله و مطمئن بموهبة الله و معرض اعظم بلایا فی سبیل الله و در ظل عصمت نفس مبارکی بود که ملکوت وجود پر جلوه باوست ولله الحمد نفوسی نیز باقی و بر قرار گذاشت که در ظل کلمه وحدانیت مستظل و از ملکوت رحمانیت مقتبسند ملحوظ لحاظ عنایتند و مشمول الطاف — حضرت احدیت . و البهاء علیکم . ع ع

فرزندان محبوب الشهداء

۱ - فاطمه بیگم که با مرد مسلمی بنام آقا مهدی حاجی رسول

بشریه است و بدین سبب ضعف بر هیکل عنصری مستولی باید آنجناب دائما اسباب روح و ریحان بجهت او فراهم آورید که اقلا نوعا ماّ تسلی حاصل گردد و تأثرات قلبیه تخفیف یابد تالله الحق تفریح فوادها مما تفرح قلوب الملاء الاعلی و تسلیتها تسلیة لاهل الملاء الاعلی و البهاء علیك . ع ع

در لوح دیگر میفرمایند قوله الاحلی :

ای ورقه مقدسه نورانیه فاطمه بیگم همشیره جناب آقا میرزا صادق علیها بهاء الله الابهی فی الحقیقة در سبیل الهی در هر زمان مطلع بلایا بودی و مرکز رزایا جرعهٔ آبی براحت ننوشیدی و روزی بی آه جانسوز نزیستی و شبی در بستر راحت نیارمیدی و دمی از شهد آسایش جان و راحت وجدان نچشیدی ولی محزون مباش دلخون مباش زیرا اگر راحت دل و آسایش روح و خوشی تن محبب و مقبول و مرغوب بود حضرت سید الشهداء البته میجست و آرزو مینمود و جمیع انبیاء و اولیاء از برای خود اختیار میکردند پس بدان که مصائب در راه حق موهبت است و رضا بقضاء از خصائص اهل الله . . . ." ع ع

۲ــ آقا میرزا محمدعلی فرزند محبوب الشهداء هنگام شهادت آنحضرت چهارساله بود بعدا یکی از نوه های اخت سلطان الشهداء را بحباله خود درآورد .

۳ میرزا احمد پسر دیگر محبوب الشهداء بود و در هنگام شهادت پدر بزرگوارش یازده ساله بود مشارالیه با زنی طلعت نام که ایمانی کامل نداشت وصلت کرد و فرزندانی

دارا شد پس از صعود جناب آقا میرزا احمد توقیعی از خامه مقدس حضرت عبدالبهاء جل ثنائه خطاب بزوجه مشارالیـــه طلعت خانم صادر شد و در آن لوح او را نصیحت میفرمایند به وفا قیام نماید و به پرورش اطفالش پردازد تا در ظل امرالله محشور شوند ولی این زن نصیحت الهیه را نشنید و بوخامت عاقبت مبتـلی گشت صورت آن لوح مبارک در این مقام مندرج میگردد . قوله الاحلـی :

ارض ص

هواللـــه

ورقه وفیه موقنه امة الله حرم من رجع الی مقصد الصدق آقا میرزا احمد علیها بهاء الله الابهی :

هوالابهی الابهی

ای امة الرب الورقة الطیبة النوراء هر چند این مصیبت چنان شدید بود که جبل حدید تاب و تحمل نتواند و بنیان عظیم مقاومت نکند ولی حکمت رب جلیل پنهان و خفی اســت اما نفوس برّیه در این برّیّه سیر و سیاحت نتواند و بحقیقـت اسرار احدیه آگاه نشود در هر صورت باید صبر و تحمـل را شعار و دثار خویش نمود و رضا بقضا داد نظر عنایت باشما ست و توجهات ملکوت ابهی شامل حال شما اگر چنانچه بوفا قیام نمائید و نوعی انشاء الله حرکت نمائید که سبب تسلی قلوب و حسن پرورش و تربیت اطفال باشد بسیار سبب روح و ریحان

حاج میرزا محمد صادق ولد ارشد محبوب الشهداء

گردد و وفا در نزد حق از جمیع امور اعظمست . ع ع

٤ــ میرزا محمد صادق ــ ارشد اولاد حضرت محبوب ــ الشهداء جناب میرزا محمد صادق بود که هنگام شهادت پدر بزرگوارش ١٥ ساله بود پس از مدتی با دختر حضرت سلطان الشهداء مسماة بسکینه بیگم ازدواج کرد و یکسال بعد از اقتران دختری بوجود آمد که نامش را خانم ضیاء نهادند طولی نکشید که حرم محترمه جناب آقا میرزا محمد صادق ــ یعنی سکینه بیگم مریض شد و بملکوت ابهی عروج نمود و چون خبر این مطلب بساحت اقدس رسید لوحی بعنوان جناب میرزا محمد صادق نازل که با بازماندگان شهداء بساحت مبارک مشرف شود مشارالیه نیز با خورشید بیگم شمس الضحی و فاطمه بیگم زوجه سلطان الشهداء و خانم افندی خواهر سکینه بیگم متصاعده مزبوره و دو برادر مشارالیها و کنیز سلطان الشهداء مسماة حبّیه و حناساب پیشکار سلطان الشهداء و یك نوکر همه بساحت اقدس مشرف شدند و لقای ملیک علام از آلام و مصائبشان کاست و این تشرف اولین موهبتی بود که بعد از صعود زوجه میرزا محمد صادق نصیب او گردید باری مدتی بر این منوال گذشت و دوران تشرف بپایان رسید و پس از مراجعت باصفهان و نظم و ترتیب کارها جناب میرزا محمد صادق با حرم دوم خود ازدواج فرمودند و آن مخدره نوه حضرت مشکین قلم بود که نامش طوبی خانم بوده است و

ده سال پس از وفات زوجه اولیه اش این اقتران واقع شد و فرزندان متعدد بوجود آمد .

لوح مبارکی باعزاز حرم میرزا محمد صادق و فرزندانش از قلم حضرت عبدالبهاء جل‌ثنائه نازل شده که در این مقام مندرج میگردد . قوله الاحلی :

اصفهان حرم محترمه متصاعد الی الله آقا میرزا محمد صادق وامة الله روحا وامة الله حوریه وامة الله فرح انگیز — وامة الله اقدس وامة الله عذرا وحسین آقا وحسن آقا علیهم بهاء الله الابهی

* هوالابهی *

ای بازماندگان دونفس مقدس مبارک نامه شما رسید از مضامین واضح و مبرهن بود که بعون وعنایت جمالقدم بعد از صعود حضرت صادق سلیل جلیل حضرت شهید بر امرالله ثابت و مستقیمید شما ها منتسب بجناب سبذه نور مبین حضرت مشکینید آن نفس بزرگوار مدت حیاترا در محو و فنا و محبت و خلوص در امرالله بانتها رساند شخصی بود روح مجسم و نور مصور و در کمالات ظاهریه از جمیع اقران ممتاز و چون مشام بنفحه رحمانی معطر نمود بکلی فانی و منقطع از دون حق گشت راحت و آسایش خویشرا فدای سبیل الهی نمود از ایران باقلیم عثمانیان هجرت کرد مدتی در عراق بود بعد برومیلی شتافت و از رومیلی سفر بمدینهٔ کبیره اسلامبول نمود و در آنجا بخدمت پرداخت شهیر آفاق شد و اسیر زنجیر

محبة الله و از مدینه کبیره سرگون گردید و در کلیولـــی
بساحت اقدس مشرف شد و در معیت حضرت احدیت درکشتی
بنهایت روح و ریحان گذراند چون بمکا رسیدیم ایشانـرا
بقبرس بردند و در قلعه ماغوسا حبس نمودند مدت مدیدی
در آن قلعه با نهایت زحمت و مشقت بسر برد و چون جزیره
مذکور بتصرف دولت عادله یعنی حکومت انگلیس افتاد ایشانرا
آزاد نمود فورا بسجن اعظم شتافت و از مجاورین گردید
شب و روز مشغول بتحریر و ترتیب الواح و تنمیق قطعات اسم
اعظم بود و آن قطعه ها بجمیع آفاق منتشر در ایران و توران
و در اروپ و آمریك و در آسیا و آفریك شهری نیست که اثر
خامهٔ او در آن نباشد و اکثر آن الواح اسم اعظم است حتی
یکی از وزرای ایران در پاریس حکایت نمود که من بممالك روس
شتافتم و از آن سمت بپاریس آمدم در مدینهٔ مسکو در نهایت
حزن و الم و یأس بودم تا بخانه شخصی بسیار محترم از ـــ
دوستان خود داخل شدم چشمم بر لوحه‌ئی افتاد که در ـــ
صدر آن اطاق معلق بود و آن لوحه بخط حضرت مشکین در
نهایت اتقان بود و یابهاء الابهی مرقوم بود چون نظـرم
باسم اعظم افتاد که در اوطاق شخص عظیم و در موقع تعظیم
بود بغتة یکفرح و سروری عظیم رخ داد و الی الآن آن فرح
و سرور در خاطر است ابدا فراموش نمیشود این شخص ـــ
وزیر معیرالممالك داماد ناصرالدین شاه بود و بایمان وایقان
فائز گشت و در پاریس بخدمات مشغول بود و همچنین شما

ها منتسب شمع بارق حضرت صادق آن وجود مبارك پدر
بزرگوار حضرت محبوب الشهداء را در قربانگاه عشق قتیل و
شهید مشاهده نمود دیگر معلوم است چه صدماتی بر او
وارد شد در جمیع موارد صابر و در جمیع امتحانات ثابت تا
آنکه بملکوت ابهی جهان بی پایان پرواز نمود شماها منتسبین
این دو نفس مبارك مقدسید و در نزد عبدالبهاء بسیار عزیز
لهذا تضرع بآستان مبارك مینمایم که در ظل عنایت و درصون
حمایت از جمیع طوارق و عوارض محفوظ و مصون باشید و سراج
منیر آن دو بزرگوار را روشن و تابان نمائید اقتدا بآنان کنید و
اخلاف موافق آن اسلاف بزرگوار شوید فردوسی در شهنامه در
حق کیخسرو می گوید نشان از دوشه دارد این نیك پی . .
ز افراسیاب و ز کاوس کی . و علیکم البهاء الابهی

عبدالبهاء عباس

٤ شعبان ١٣٣٩ حیفا

باری جناب آقامیرزا محمد صادق اولین فرزند حضرت —
محبوب الشهداء در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت
هجری قمری متولد شد و پس از شصت سال زندگانی در این
عالم و موفقیت بهمه گونه مواهب روحانی و حقیقی در اول —
شوال سال ١٣٣٨ هـ ق در اصفهان بجهان الهی صعود
فرمودند مدفن منورش در تخته فولاد اصفهان است جمعی
از احباء و منتسبین جنازه ایشان را با کمال جلال و عزت
بتخته فولاد بردند مرحوم میرزا محمد صادق وصیت فرموده

بود که بر سر قبر مشارالیه و قبور شهداء بنائی ساخته شود و حسب الوصیه بازماندگانش باین کار اقدام کردند و بساختن بنائی که جالب انظار بود مبادرت نمودند ولی علماء سوء بکمک اشرار بمخالفت برخاستند و حکومت اصفهان را که سردار جنگ بود وادار کردند که آن بنا را خراب کند و قبور را از بین ببرد اشرار جاهل هجوم نمودند سنگها و کاشی های قبور مقدسه را شکسته و ایوان را ویران ساختند و قبور احباکه در آن حول و حوش بود همه را از بین بردند این واقعه بحضور مبارك حضرت عبد البهاء جل ثنائه عرض شد لوح مبارکی در این خصوص نازل شد از اینقرار است قوله الاحلی :

* هوالله *

نامه مفصل که بتاریخ غره محرم سنه ۱۳۳۹ بود رسید از قرائتش تأثرات قلبیه حاصل گردید البته احبای الهی از واقعه اصفهان بسیار متأثرند لابد قلوب اصفیاء از توهین اعداء محزون گردد ولی چون بحقیقت نگری این واقعه اصفهان نیز اعظم دلیل بزرگواری آن نفوس مبارك است و برهان عزت ابدیه برای شهدای سبیل الهی ملاحظه نمائید که بعد از شهادت سید الشهداء روحی له الفداء در ایام اموبین آثاریکه در قتلگاه بود بکلی محو و نابود کردند و آن صحرا راشخم زدند و زراعت کردند تا قتلگاه بکلی مفقود شود هفتاد سال بر این منوال قتلگاه مفقود الاثر بود و امویون نگهبانان

گذاشتند که مبادا کسی از یك فرسخی بتواند زیارتی نماید در این هفتاد سال ابدا تقرب بقتلگاه ممکن نبود و اگر نفسی مبتهلی مؤمن بود از ده فرسخی توجه بقتلگاه میکرد و زیارت مینمود این نیز در نهایت احتیاط و همچنین قبر منور حضرت امیر علیه السلام را بهمین منوال محو و نابود نمودند بعد از اینکه بنی عباس خلافت امویه را محو نمودند و بر سریر سلطنت نشستند اجازت زیارت دادند و در قتلگاه محبان آنحضرت آثاری بنا کردند که دلالت بر موقعیت آن محل مینمود بعد از مدتی مدید در زمان متوکل عباسی نیز حکم مبرم صادر که دوباره آنمقامات مقدسه را ویران کنند باز بکلی محو و نابود نمودند و آن صحرا را شخم زدند و ویران کردند حتی از ده فرسخی نمیگذاشتند کسی نزدیك برود تا آنکه حکومت و صدارت و وزارت بدست آل بویه افتاد آل بویه از محبان حضرت سید الشهداء روحی له الفداء بودند و چنان نفوذ و قدرتی حاصل که از برای خلافت عباسی نفوذی نگذاشته امور جمیعا در دست آل بویه بود و خلیفه در قصر خلافت بخود مشغول در زمان آل بویه دوباره تعمیر قتلگاه کردند و همچنین مرقد منور حضرت امیر را دفعه ثالث باز انشا نمودند حتی عضد الدوله که اعظم رجال آل بویه است سلطنت ایرانرا تجدید کرد و لقب پادشاهی گرفت و در خطبه بعد از خلیفه ذکر پادشاهی عضد والدوله بود آن روز را ایرانیان در بغداد — عید گرفتند که الحمد لله ایرانیان بعد از اضمحلال تام دوباره

علم بر افراشتند و آن روز در قصر عضد الدوله در خارج بغداد
بزم طرب آراستند و با چنگ و چغانه و نفمه و ترانه پاکوبان
دست افشان کف زنان روز را بعصر رسانیدند بعضی از —
حاضرین از وزراء ایرانی بودند از عضد الدوله خواهش
نمودند که امروز روز تجدید سلطنت ایران است و سزاوار
نهایت شادمانی الحمدلله بزم طرب از هر جهت بر پاست
لهذا رجا مینمائیم که اذن و اجازت فرمائید که بر حسب
عادت سابق ایرانیان در چنین روز فیروزی صراحی و ساغر
بمیان آید عضد الدوله گفت ان شرب الراح مقبول بالمطر
" نم نم باران بمیخواران خوش است . امروز بارانی نیست
بعد از ساعتی ابری پیدا شد و باران شدید بارید گفتند
ایها الملك باران بارید قضا و قدر اجرای امر تو نمود دیگر
مانعی نماند خلاصه جشنی جدید برخاست . و ساغر بدور
آمد در این اثنا عضد الدوله بیمار شد وجع شدید در امعاء
حاصل گشت قریب بصبح از حیات ناامید گردید از او سئوال
نمودند که ای شخص جلیل چه وصیتی داری گفت چه وصیت
کنم هیچ وصیتی ندارم جز یك وصیت و آن این است که مرا
در آستان حضرت امیر نظیر پاسبان دفن کنید و بر قبر من
بنویسید و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید حال ملاحظه کنید
چه خبر است لهذا یقین بدانید که آن اجداث مطهر چنان
مرتفع گردند که با کیوان همعنان شود در امرالله نفس خرابی سبب
آبادی است و حقیقت ذلت سبب عزت کبری بی نام و نشانی

نشانه عظمت عظمی ذرهم فی خوضهم یلعبون و علیك البهاء الابهی .

٢٤ صفر ١٣٣٩ حیفا عبد البهاء عباس

لوح مبارك جمال اقدس ابهی جل کبریائه بافتخار سلیل جلیل حضرت محبوب الشهداء مرحوم حاج میرزا محمد صادق علیه رضوان الله :

جناب میرزا صادق علیه بهاء الله

هوالله تعالی شانه الحکمة و البیان صدق ذکره رحمته الله من شرب رحیق الایمان و اقبل الی افق الرحمن متمسکا بحبله و متشبثا بذیله و قائما علی خدمته امره و متوجها الی انوار وجهه الی ان حضر و فاز بما انزله الرحمن فی الفرقان و فی الانجیل و التوراة و الزبور یشهد لسان العظمة لنفسه بنفسه انه لااله الا هوالمهیمن القیوم قد اتی من سماء البرهان بر ایات البیان طوبی لمن شهد و اجاب ویل لکل غافل محجوب یا ایها الحاضر لدی المظلوم و الساکن فی جواره انه یشهد بانك فزت باللقاء و اقبلت اذا عرض الوری الا من شاء الله رب ماکان و ما یکون قد قصدت المقصد الاقصی و الذروة العلیا و طرت بقوادم الانقطاع الی ما لك الابداع الی ان قمت لدی باب فتح علی من فی الغیب و الشهود اشکرالله بما یشهد لك القلم الاعلی فی هذه اللیلته البلماء اذ کان المظلوم مستویا علی العرش و ناطقا بما یقرب الناس الی المقام المحمود طوبی لك بما وجهت و اقبلت بحیث ما منعتك شئونات

الا مراء و لا سبحات العلماء و خرجت عن مقامك متوكلا على الله ربك العزيز الودود نسئل الله ان يوفقك و يؤيدك على ما يحب و يرضى و يظهر منك فى العالم ما يبقى بدوام اسمائه الحسنى و صفاته العليا انه هوالمقتدر على ما يشاء يقوله كن فيكون لله الحمد شنيدى و فائز شدى و اقبال نمودى در ايامیکه کل بر اعراض قیام نمودند از حق میطلبم شما را مؤید فرماید بر حفظ این مقام اعلی اوست قادر و توانا

نامه جناب امین علیه بهائی و عنایتی که به آن جناب ارسال نمودند ملاحظه شد اظهار محبت و مودت او به آن جناب و اهل بیت سبب فرح و ابتهاج گشت نسأل الله ان يويدة و ينصره انه هوالفضال الكريم فى الحقيقه جناب امين مستقیمند و بر خدمت قائم طوبی از برای نفوسیکه به طراز محبت شهیدین و آن جناب و منتسبین مزینند ان لكم شاناً عند الله رب العالمين طوبى لمن اقبل اليكم و فاز بحبكم و سمع ما نطق به لسانكم فى امرالله العزيز الحكيم و البهاء من لدنا عليكم و على الامين و على كل ثابت مستقيم و كل راسخ امين .

در اینجا مناجات طلب مغفرت صادره باعزاز جناب آقا میرزا محمد صادق علیه اال ؟ را که از قلم مرکز پیمان جاری شده ثبت مینماید :

* هوالله *

الهى الهى لم ينقض يوم على عبد البهاء الا وتقع مصيبة

دهماء ولم تتول ليلة الا استمع برزية كبرى تقطع بها الاكباد و تذوب بها القلوب و تسيل بها العبرات و تصعد بها الزفرات رب ان الفرع الرفيع من شجرة الشهادة الكبرى محبوب — الشهداء قد اشتدت عليه المواصف و هبت عليه القواصف حتى استاصلته يد القضاء و قلعته صدمة الاجل المسمى رب ان — هذا الفرع كان ريانا خضلا خضراً طريا بفيض سحاب الطافك و مهتزا بنسيم هاب من مهب عنايتك قد احتمل المصائب فى سبيلك و صبر على الشدائد فى محبتك رب قد سلب الظالمون منه الاموال و الاثاث ظلماً و عدواناً و عتواً و طغياناً و لا زال كانوا يهجمون عليه بالسهام و الظبا و السنان فى اوان الحيوة و يلدغونه بالسنة حداد و يعذبه اللئام بالشماتة والملام و لا يفترون فى الاذاء و لا ينتهون فى الظلم و العدوان و هو صبور فى موارد البلاء و شكور على الابتلاء و وقور بين السورى لا تاخذه لومة لايم و لا سلطة شاتم بل ثبت بثبوت الجبال على ظلم اهل الضلال و لم يزل يناديك بكل تضرع و ابتهال ويقول لك الحمد يا الهى بما جعلتنى و ريث محبوب الشهداء و خصيص رحمتك فى هذه البلدة التى تظاهرت بالبغضاء و الشحناء رب اجعلنى صابرا على بلائك و شاكرا على قضائك و ثابتا على عهدك و ميثاقك لا يزعزعنى هجوم الشبهات و لا يزل قدمى مفتريات اهل السبحات بل اخرق الحجبات و — اشاهد انوار جمالك من ملكوت الايات رب ان المحتجبين يزمزمون ليلا و نهارا و الناكثين يتمتمون عشياً و ابكارا فاجعلنى

سدّاً سديداً في مقابلة هؤلاء الخصماء و حصنا منيعا اقاوم سلطة الزنماء فاحفظني من كل معتد اثيم و افاك و فتّاك زنيم و هتاك لم يخش يوم الوعيد رب ثبت قدمي على الصراط وقوّني في سبيل النجاة و اجعلني من عبادك المخلصين ايام الحياة و الفائزين بالطافك بعد الوفات رب افض على شاء بيب رحمتك و اغرقني في بحار مغفرتك و نور وجهي بنور عفوك و موهبتك و ابن لي بيتا معمورا في جوار رحمتك و اعرج لي الى ملكوت الالطاف و اجرني من عذاب صناديد الظلم و الاعتساف حتى استريح في ظل سدرة رحمانيتك و آوى الى كهف فردانيتك رب انّي فقير اغنّني من كنز ملكوتك و اسير طلقني و كسير فاجبرني يا طبيب روحي و قلبي و فوادي و اصعدني الى ملكوت رحمانيتك رب انه ترك اولادا و احفادا فاحفظهم بمصونك و حمايتك و احرسهم بلحظات اعين ربانيتك و ايدّهم على الاقتداء بابيهم النبيه حتى يثبتوا على الايمان ويتجنبوا اهل الضلالة و الطغيان و احرسهم من شر الناس اهل الوسوس حتى يكونوا آيات الهدى بين الورى و فروعا لتلك الشجرة التي قطعت في سبيلك بسيوف الظلم و البغضاء حتى يوافق اخلاقهم اعراقهم و يصبحوا اسرارا لآبائهم و اجدادهم - فاجعل انتسابهم نسبة حقيقة لا النسبة المجازية حتى لا يقال يا نوح انه ليس من اهلك انّه عمل غير صالح رب ايدّهم و شيّدهم و انصرهم على القوم الغافلين رب ان هذا الفرع الجليل من ذلك الشجر النبيل كان عبدا صادقاً في عتبة

ربانیتك و اخلص وجهه لوجهك الکریم فاشمله بفیضك المبین حتی ینال الفوز العظیم و یستغرق فی بحرالانوار فی عالم الاسرار و یتمکن من الفردوس الاعلی و یتمتع فی الجنة الماوی و یترنم بتسبیحك و تقدیسك کالطیور علی افنان سدرة المنتهی انك انت الغفور انك انت الرؤف الرحمن الرحیم :

عبدالبهاء عباس

جناب مشکین قلم

در ضمن این داستان ذکری از مشکین قلم بمیان آمد — لهذا برای تکمیل اطلاعات قارئین گرامی مختصری هم در باره حیات سعادت توامان مرحوم مشکین قلم که نوه اش — طوبی خانم حرم جناب آقا میرزا محمد صادق نجل حضرت محبوب الشهداء گردیده نگاشته میشود .

جناب مشکین قلم از معاریف قدمای احبا و مشاهیر طائفین حول بوده است اسم مبارکش میرزا حسین و از اهل اصفهان است ادوارد برون بغلط مشارالیه را در مقدمه کتاب نقطة الکاف خراسانی نوشته است شرح حال و ترجمه احوالش از قلم مبارك حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در — تذکرة الوفاء بشرح ذیل مندرج است . قوله الاحلی :

مشکین قلم

و از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین خطاط شهیر

مشگین قلـــم

میر عماد ثانی حضرت مشکین قلم است . قلم مشکین بسود و جبین روشن بنور مبین . از مشاهیر عرفا و سرحلقه ظرفا بود . این عارف سالك صیتش بجمیع ممالك رسید در ایران سرور خطاطان بود و معروف در نزد بزرگان درطهران در نزد وزراء و امناء مکانت مخصوصی داشت و بنیان مرصوصی گذاشت و در روم شهیر هر مرز و بوم بود و جمیع خطاطان حیران از مهارت قلم او زیرا در جمیع خطوط ماهر بود و در کمالات نجمی باهر این شخص کامل صیت امرالله را در اصفهان شنید . لهذا عزم کوی جانان نمود . مسافات بعیده طی کرد و دشت و صحرا پیمود و از کوه و دریاگذشت تا آنکه بارض سر وارد شد و بمنتهی درجه ایمان و ایقان واصل گشت صهبای اطمینان نوشید و ندای رحمن شنید بحضور مثول یافت و باوج قبول عروج نمود سرمست باده عشق گردد و از شدت وله و شوق سرگشته و سرگردان گشت آشفته و سودائی شد و سرگشته و شیدائی گردید مدتی درجوارعنایت بسر میبرد و هر روز مورد الطاف جدید میشد و بتزیین وتنمیق قطعه های رنگین میپرداخت و اسم اعظم یابهاء الابهی را باشکال مختلفه در غایت اتقان مینگاشت و بجمیع آفاق میفرستاد پس مأمور سفر اسلامبول گردید و باحضرت سیاح همراه شد چون بآن مدینه عظمی رسید در بدایت جمیع بزرگان ایرانی و عثمانی کل نهایت احترام مجری داشتند و شیفته خط مشکین او گردیدند ولی لسان بلیغ گشاد و بی محابا بتبلیغ

۱ ــ میرزاموسی کلیم ۲ ــ بدیع خراسانی (حامل لوح سلطان) ۳ ــ سلطان الشهداء ٤ ــ حاجی امین اردکانی ٥ ــ ابوالفضائل گلپایگانی ٦ ــ ورقاء شهید ۷ ــ میرزامحمود فروغی ۸ ــ حاجی آخوند ایادی ۹ ــ فاضل قائنی ۱۰ ــ حاج میرزا محمد تقی وکیل الدوله افنان ۱۱ ــ ابن ابهر ۱۲ ــ نبیل زرندی ۱۳ ــ شیخ کاظم سمندر ۱٤ ــ محمد مصطفی بغدادی ۱٥ ــ مشگین قلم ۱٦ ــ میرزاحسن ادیب ۱۷ ــ شیخ محمدعلی قائنی ۱۸ ــ زین المقربین ۱۹ ــ ابن اصدق .

پرداخت سفیر ایران در کمین او بود حضرت مشکین را نزد
وزراء متهم باین نمود که این شخص از طرف بهاء الله بجهت
فساد و فتنه و ضوضاء باین مدینه کبری آمده جمعی را مسخر
نموده و بانواع تدبیر باز بتسخیر مشغول است این
بهائیان ایران را زیر و زبر نمودند حال بپایتخت عثمانیان
پرداختند. دولت ایران بیست هزار نفر طعمه شمشیر کرد
تا بتدبیر این نائره فساد را بنشاند حال شما بیدار
شوید عنقریب آتش فساد شعله زند وعاقبت خرمن سوز بلکه
جهان سوز گردد و چاره از دست برود و حال آنکه آن مظلوم
در پایتخت روم مشغول بخوشنویسی و معروف بخداپرستی
بود در اصلاح میکوشید نه در فساد در الفت بین ادیان
سعی مینمود نه کلفت بین مردمان غریبان را مینواخت و بیت
اهل وطن میپرداخت بیچارگانرا ملجأ و پناه بود وفقیرانرا
گنج روان بوحدت عالم انسانی دعوت مینمود و از بغض و
عداوت بیزار بود ولی سفیر ایران نفوذ عظیم داشت و با وزراء
روابط خصوصی قدیم جمعی را بر آن داشت که در آن
مجالس و محافل داخل شوند و هر نسبت باین طائفه بدهند
جواسیس بتحریك عوانان از هر طرف احاطه بجناب مشکین
نمودند و بتعلیم سفیر لوائحی بصدر اعظم تقدیم کردند که
این شخص شب و روز بتحریك فساد مشغول طاغی و باغی
است و عاصی و یاغی این بود که جناب مشکین را مسجون نمودند
و بگالیپولی فرستادند و باین مظلومان همداستان شد او

را بقبرس فرستادند و ما را بسجن عکاء در جزیره قبرس در
در قلعه ماغوسا محبوس گردید و از سنه ۸۵ تا ۹۴ در ماغوسا
مسجون و اسیر بود و چون قبرس از دست عثمانیان برفت
حضرت مشکین از اسیری رهائی یافت و آهنگ کوی دوست
در مدینه عکا نمود و در ظل عنایت ایام بسر میبرد و
بتزیین و تنمیق لوح های مکمل میپرداخت و باطراف میفرستاد
و شب و روز در نهایت روح و ریحان مانند شمع بنار محبت
الله میگداخت و جمیع یارانرا تسلی خاطر بود و بعداز
صعود حضرت مقصود در نهایت ثبوت و رسوخ در عهد و
میثاق محکم و متین بود و مانند سیف شاهر بر رقاب ناکثین
ابدا مدارا نمیدانست ولغیرالله محابا نمیکرد ودقیقه‌ئی
در خدمت فتور نداشت و در هیچ موردی قصور نمینمود بعد
از صعود سفری بهندوستان نمود و در آنجا با حقیقت
پرستان آمیزش کرد وایامی بسر برد و هر روزی همتی جدید
نمود چون خبر ناتوانی او باین عبد رسید فورا او رااحضار
نمودم مراجعت باین سجن اعظم کرد یاران شادی نمودند
کامرانی کردند شب و روز همدم و همراز بود و هم نغمه و
هم آواز حالت غریبی داشت و انجذاب شدیدی جامع
فضائل بود و مجمع خصائل مؤمن و موقن و مطمئن و منقطع
بود بسیار خوش مشرب و شیرین سخن و اخلاق مانند بوستان
و گلشن ندیم بی نظیر بود و قرین بی مثیل در محبت الله
از هر نعمتی گذشت و از هر عزتی چشم پوشید راحت و

آسایش نخواست ثروت و آلایش نجست باین جهان تقیدی نداشت و شب و روز خویش رابرتبتل و تضرع میگماشت همیشه بشوش بود و در جوش و خروش محبت مجسم بود و روح مصور. در صدق و خلوص بی نظیر بود و در صبر و سکون بی مثیل بکلی فانی بود و بنفس رحمانی باقی اگر آشفته جمال ودلبسته بملکوت جلال نبود از برای او هر خوشی میسر بود زیرا بهر مملکتی میرفت این خطوط متنوعه سرمایه عظیم بود وفضائلش واسطه حرمت و رعایت هر امیر و فقیر ولی چون سرگشته و سودائی معشوق حقیقی بود از جمیع این قیود آزاد شد و در اوج نامتناهی پرواز داشت عاقبت در غیاب این عبد از این جهان تاریک بعالم نورانی شتافت و در جوار رحمت کبری فیض نامتناهی یافت علیه التحیة و الثناء و علیه الرحمة الکبری من الرفیق الاعلی . "

جناب میرزا حسین معروف بمشکین قلم پسر مرحوم حاجی محمد علی تاجر اصفهانی است که در سال یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری قمری در اصفهان متولد شد و پس از رشد به تحصیل مقدمات معموله در آن زمان پرداخت استعداد و قریحه و ذکاوتی بس عجیب داشت در دوران جوانی پدر برای او در صدد اختیار همسر زندگانی برآمد و دختری را بنام آغا بیگم بحباله نکاح میرزا حسین درآورد نتیجه این اقتران دختری بود مسماة بشاه بیگم که بعد ها بحباله نکاح یکی از تجار معروف بآنتیك فروش و مسمی بآقا

میرزا جواد پسر میرزا ابوالحسن تاجر در میاید و از ایـــن وصلت دختری بنام طوبی خانم متولد میشود که بعد هـــا بحباله نکاح جناب آقا میرزا محمد صادق پسر حضرت محبوب الشهداء در میاید و فرزندان برومندی از آنان پیدا میشود و بشرحیکه پیش از این مفصل و مشروح بیان گردیده. حال بر گردیم بنگارش دنباله مطلب که شرح حال مشکین قلم بـود پدر جناب مشکین قلم مرحوم حاجی محمدعلی بتجارت مشغول و با تجار معتبر دور و نزدیك معاملات داشته است قضـا را یکی از تجار در طهران و بقولی در مشهد که با او طـرف معامله بوده اجناس بسیار از حاجی مزبور دریافت میـــدارد و مدتها از او نه وجهی میرسد و نه جنسی در مقابل بـرای حاجی مزبور باصفهان میفرستد و نه خبری از او میشود حاجی محمد علی برای استحضار از حال طرف خود سفر اختیـــار میکند و بجانب طهران و مشهد رهسپار میگردد و پس از تحقیق معلوم میشود که طرفش مفلس و ورشکست شده اطـلاع بر این مقدمه حاجی را بی اندازه ناراحت میسازد و باصفهان بر نمیگردد و بدوود زندگی مینماید پسرش پس از استمـاع خبر وفات پدر برای رسیدگی بمحاسبات و تعیین تکلیـــف باطرف مفلس بطهران عزیمت کرد میرزا حسین در آن اوقات دارای مهارت در انواع خطوط بود و در نقاشی و طراحـی های بدیع در تمام ایران نظیر نداشت از جمله هنـر هـای او آن بود که باناخن خود روی کاغذ بهترین خطـــوط را

مینگاشت که خط سفید زیبائی بوجود میآمد و نگارنده نمونه خطوط ناخنی او را دیده‌ام و از جمله آنکه با ناخن تصویر اشخاص را روی کاغذ میانداخت که سبب بهت وحیرت هر بیننده ای میشد وقتیکه بطهران رسید روزی در دکان یکی از آشنایان نشسته بود که موکب پر جلال و جبروت صدر اعظم از آنجا گذر کرد مشکین قلم را که چشم بر صدر اعظم افتاد در همان مدت کم با ناخن نقش او را بر کاغذ تصویر نمود و برفیق خود داد مشارالیه آنرا در هنگام مراجعت صدر اعظم بنظر او میرساند و میرزا حسین را معرفی میکند صدر اعظم او را بدربار احضار میکند و پس از امتحان مجدد او را بشاه (۱) معرفی میکند شاه هنر او را تمجید کرده و بمصلحی ولیعهد که در تبریز بود بر قرار میسازد و بمیرزا حسین لقب مشکین قلم میدهد و نعمت بسیار باو میرسد مشکین قلم در آمد خود را برای عائله خود باصفهان میفرستد و چندی میگذرد آغا بیگم زوجه مشکین قلم با التماس در طهران از شاه درخواست مرخصی شوهر خود را مینماید و پس از رفت و آمد بسیار شاه اجازه میدهد که مشکین قلم باصفهان برای سرکشی بامور عائله برود ولی مرخصی او موقت و محدود بوده مشکین قلم باصفهان وارد میشود و در این هنگام بود که مقدمات پیدایش فرزند دیگری برای مشکین قلم فراهم میگردد که پس از تولد نامش را میرزا علی اکبر گذاشته و بعد ها میرزا علی اکبر در ارض اقدس ازدواج میکند و چند

(۱) ـ ناصرالدینشاه

فرزند از او پیدا میشود که از قرار مسموع در بغداد شام و
سوریه سکونت دارند خلاصة القول دوره مرخصی جناب مشکین
قلم بپایان میرسد و حسب الامر عازم طهران میشود درعرض
راه از سید مهدی ندای امرالله را میشنود و مؤمن میشود
و تا حدی ایمانش شدید بوده که منقطعا عما سوی الله
ترك همه شئون و مقام و ثروت را مینماید و بجانب بغداد
توجه کرده و در ادرنه بساحت اقدس حضرت بهاء الله جل
جلاله مشرف میگردد شاه که از غیبت طولانی او با خبر
میشود کسانی را بتعقیب او میگمارد ولی اثری از او بدست
نمیاورند در خلال همین احوال زوجه مشکین قلم بشرحی که
نگاشته شد دختر خود شاه بیگم را بآقا میرزا جواد عقد می
بندد و مشارالیه که بتجارت مشغول بوده با جناب سلطان
الشهداء و محبوب الشهداء معاملات داشته و مربوط بوده
و از طرف دیگر پدرش در دستگاه امام جمعه ناظر امور امام
بوده است آقا میرزا جواد از غیبت مشکین قلم غمگین وتگران
بوده و روزی که جناب سلطان الشهداء و برادرشان از راز
دل او مطلع میشوند که از فراق پدر زنش در تب و تاب است
و او را مفقود الاثر پنداشته است بغمگساری او میپردازند
آقا میرزا جواد بایشان عرض میکند که چون جناب مشکین قلم
متجاوز از بیست سال است که مفقود الاثر است زوجه اش از
فراق او غمناك و همسر من نیز از دوری پدر نالان است و
هر چه بیشتر او را جسته ایم کمتر یافته ایم ایشان میفرمایند

اگر تصویر مشکین قلم را ببیند میشناسد عرض میکند البته ایشان عکس مشکین قلم را باو نشان میدهند و او را مطمئن میسازند که مشکین قلم سالم و صحیح و زنده است میرزا جواد عکس را نزد زوجه مشکین قلم و زوجه خود میبرد و آنان را از مژده سلامتی مشکین قلم مسرور و مطمئن میسازد و آنان را بمنزل سلطان الشهداء و محبوب الشهداء میبرد و پس از چندی وسائل انتقال وسفر زوجه و پسر مشکین قلم را بارض اقدس فراهم میکنند و از طرف دیگر دختر مشکین قلم با شوهرش نیز با عائله آن دو برادر محترم معاشرت میکنند و عاقبت کار بجائی میرسد که دختر آقا میرزا جواد مسماة بطوبی خانم بحباله نکاح جناب آقا میرزا محمد صادق پسر ارشد حضرت محبوب الشهداء در میآید بشرحیکه پیش از این نگاشته ایم باری جناب مشکین قلم موردعنایت کبری بوده و پس از صعود جمال قدم برعهد و میثاق الهی ثابت ماند تا قبل از صعود جمال مبارك قطعات آثار خود را که امضاء میکرد مینوشت " بنده باب بهاء مشکین قلم "" و پس از صعود مبارك در دوره عهد ومیثاق مینوشت " بنده عبد البهاء مشکین قلم " در رواق یکی از مقابر مهمه تبریز که در جوار امامزاده معروفی است کتیبهٔ که عبارت از قصیده ای بسیارمفصل است بخط جناب مشکین قلم موجود است که

امضای آن را بنام مشکین قلم نگاشته اند بشرحیکه گفتیم جناب میرزا حسین مشکین قلم در سال ۱۲۲۷ هـ ق متولد شد و زوجه اش آغا بیگم نیز در ارض اقدس بعضی از البسه مبارکه جمال مبارك و اهل سرادق کبریا را میدوخت و در ارض اقدس وفات کرد و جناب مشکین قلم در سال ۱۳۲۷ هـ ق بملکوت بابهی صعود فرمود مبلغ او آقا سید مهدی و مبلغ دخترش شاه بیگم و دامادش آقا میرزا جواد مرحوم حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی صاحب کتاب بهجت الصدور و دلائل العرفان بوده است شاه بیگم تولدش بسال ۱۲۵۲ هـ ق بود و در محرم سال ۱۳۶۱ هـ ق پس از یکصد و نه سال عمر در طهران صعود کرد و در گلستان جاوید ارض طاء مدفون گردید حکایات و لطائف بسیار از مشکین قلم بیادگار است که مقام را حوصله نگارش آن نیست و اغلب آن ظرائف و لطائف در السنه و افواه احبای الهی معروفست درباره مشکین قلم الواح مبارکه از کلك اقدس حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء صادر شده که در دسترس عموم احبا قرار دارد .

آقا میرزا حسن سلطان الشهداء

فرزند دیگر جناب آقا میرزا ابراهیم پسر حاجی سید مهدی نهری موسوم بجناب آقا میرزا حسن متولد بسال ۱۲۵۲ هـ ق بودند که از قلم جمال قدم جل جلاله بسلطان الشهداء ملقب و معروف شدند پس از صعود جناب آقا میرزا هادی نهری

بشرحیکه قبلا ترقیم یافت جناب آقا میرزا ابـــراهیم زوجـــه برادر متوفای خود شمس الضحی را بحباله خود در آوردند و دختر او فاطمه بیگم را هم برای پسر اوسط خویش آقا میـــرزا حسن سلطان الشهداء گرفتند .

تولد جناب سلطان الشهداء در سال ۱۲۵۲ هـ ق بوقوع پیـــوست بشـــرح حـــال فاطمـه بیگـم از قبـل اشـــاره شد بهر حال بـــرای جناب آقا میـــرزا حســـن سلطـــان الشهداء فرزندانـــی بوجـــود آمد بزرگتـــر از همـــه پســـری بـــود مسمـــی بجلال که در حیـــن شهادت پـــدر دوازده ســالـــه بود و مشارالیه پس از واقعـــه شهادت پـــدر بارض مقصود رفـــت و مـــورد عنـــایـــت الهیـــه قرار گرفـــت و بدامادی حضـــرت عبدالبهاء مفتخـــر شد و فرزندانـــی از او بـــوجود آمـــد که در ضمـــن شـــرح حـــرم محترمه حضرت عبدالبهاء اشارتی باین قسمت رفـــت .

فـــرزند دیگر جنـــاب سلطان الشهداء دختری بـــود بنـــام سکینه بیگم مطـــابق آنچـــه از قبـــل نگاشتیـــم بحبالـــه نکاح جنـــاب آقا میـــرزا محمد صادق پســـر حضـــرت محبوب الشهداء در آمـــد و خانـــم ضیـــا زوجه آقا میـــرزا عنایـــت اللـــه اصفهانـــی از ایـــن اقتـــران بوجـــود آمد و شـــرح آن از قبـــل نگاشتـــه شد .

فـــرزند دیگر حضـــرت سلطان الشهداء دختری بود بنام خانم افندی که در ارض اقدس بحبـــاله نکاح سید

یحیی برادر حرم محترم مرکز عهد و پیمان و پسر آقا میرزا محمد علی نهری درآمد و خورشید خانم نتیجه این اقتران بوده است خانم افندی در اصفهان در موقع شهادت پدر هفت ساله بوده است فرزند دیگر جناب سلطان الشهداء موسوم به عبدالحسین بوده که پس از شهادت پدر بارض اقدس رفت و در هیجده سالگی در همانجا صعود نمود .

آقا میرزا اسماعیل

پسر دیگر جناب آقا میرزا ابراهیم موسوم بمیرزا اسمعیل است که از دو برادر دیگر کوچکتر بود و در موقع گرفتاری برادران او نیز گرفتار و محبوس گردید ولی روز پنجم از حبس خارج شد و از قتل و شهادت برکنار ماند در مثنوی مرحوم عندلیب و مقاله جناب ابوالفضائل و غیره این معنی بصراحت مذکور شده است جمعی از منتسبین نورین نیرین ذکر کرده اند که امام جمعه برای استهلاك هیجده هزار تومان قرض خود ببرادران برای آنکه برادر کوچك را که از حبس خارج شده بود قانع و ساکت کند که در صدد مطالبه طلب برنیاید طاقه شالی بدوشش افکند و اعلان کرد که آقا میرزا اسمعیل مسلمان شده ولی خود ایشان هیچوقت کلمه ایکه دلیل بر تبری و یا عدم ایمان خود بامر بدیع مبارك باشد بهیچوجه نفرموده اند و دلیل این معنی آنستکه لوح مبارکی و طلب مغفرتی باعزاز او از قلم مبارك نازل شده و بعد از حمد وثنای

ازدواج کرد و در حین گرفتار شدن پدر بزرگوارش بچنگال اعدا و مخالفین محنت بی پایان تحمل نمود و بر اثر مشاهده مصائب لا تحصی مبتلی به بیماری شدید گردید و شوهرش تا یکسال بمداوای زوجه پرداخت و مشارالیها بالاخره در قرب سی سالگی صعود کرد شوهر مشارالیها هر چند مسلماً بوده ولی نهایت محبت را بهمسر خود داشته است حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در ضمن لوحی خطاب بمشارالیه چنین میفرمایند . قوله الاحلی :

" یا من شرفه الله بالانتساب الی محبوب الشهداء نعمت بر دو قسم است یکی مترقبه و دیگری غیر مترقبه . نعمت موعوده مسبوقة المعرفة است غیر موعوده نعمتی بود که بغیر از سئوال و بدون طلب و بدون اطلاع و انتظار محض لطف و عنایت خاصه کردگار میسر گردد و حال آنجناب را حضرت احدیت در حالتیکه هیچ اطلاع و التفات نداشتند صهر پر مهر ذات محترمی فرمود که افق شهادت کبری بنور جبین مبینش روشن و زجاج موهبت عظمی بسراج روی دلنشینش منور است در کشور ملکوت ابهی سریر بزرگواریش مستقر و در انجمن ملاء اعلی تاج عزت مقدسه اش بر سر از بدو بلوغ تا زمان ایمان نه مترقب چنین نعمتی بودید و نه ملتفت حصول چنین موهبتی پس قدر این الطاف را بجان و دل باید بدانید و در هر دمی صد هزار شکر باید بنمائید چون آن ورقه مقربه درگاه احدیت صدماتی چند خورده اند که مافوق طاقت

الهی بیان مبارك در لوح مزبور این است ، قوله الاحلی:

"..فرجعت یا الهی عن الثناء الی طلب المغفرة والعفو والعطا لمن انتسب بك و توکل علیك و سرع الیك لیفوز بین یدیك سمی الذبیح عبدك الاسمعیل رب رب انه کان مومنا بك و باياتك و معذبا بید اعدائك و مضطهدا فی ایامك لا نتسأ به الیك الی ان انشبت المنّیة به اظفارها و وضعت الساعة او زارها فرجع الیك متضرعا خاضعا خاشعا متمنیا عفوك و لقائك رب رب انك کاس الغفران و انعم علیه المبر والاحسان و ادخله فی ملکوت الرحمة یا رب الفضل و الجود انك انت العزیز الودود ثم ابتهل الیك مکبا بوجهی علی التراب راکعا ساجدا لك یا ربی العزیز الوهاب ان تغفر لمن انتسب الی باب احدیتك و ابتهل الی ساحة رحمانیتك و کان یتقی و یختفی من ظلم الاعداء الی ان قرب الحمام وآن اوان الوداع و ترك ما سواك و اجاب نداك فخشع قلبه وهاج حبه و ذرفت عینه بالدموع فی تلك الرجوع و تأوّه تأوّه المستهام فی تلك الایام شوقا الیك استغفر لذنبه معتمدا علیك و نطق بالاعتراف عند بضعة الرحمانیة و قال انی راجع الی ربی الوهاب الذی یرانی فی هذا الاضطراب انك انت الغفور العزیز الکریم الودود " ع ع

حقیقت حال ایشان در واقع و نفس الامر از مفاد و مضامین لوح مبارك مزبور کاملا واضح و روشن است . و آقا میرزا

اسمعیل با دختر میرزا تقی پسر میرزا محمد شفیع خوئی که از مقربان امام جمعه میر سید محمد بود ازدواج کرد میرزا تقی و دخترش ربابه سلطان و سایر منتسبین او همه مسلمان و مبغض بودند وعلی المشهور همین میرزا تقی پدر زن آقا میرزا اسمعیل نامه ای از طرف داماد خود بامام جمعه نوشت و در آن نامه عدم انتسلب او را بامرالله وعدم ایمانش را بشریعة الله تصریح کرد لهذا در حاشیه آن نامه امام و شیخ نوشتند که میرزا اسمعیل مسلمان است و برای او خلعت فرستادند و ربابه سلطان و پدرش داماد خود را از حبس و مصائب دیگر باین وسیله آزاد و بر کنار کردند بهر حال این اقدام سودی نداد و پس از یکسال که از شهادت نورین نیرین گذشت آقا میرزا اسمعیل صعود کرد و عائله و خانواده اش از امرالله خارج بودند و نامی از آنان نمانده است در ضمن مناجات طلب مغفرت که از قلم مبارك درباره میرزا اسمعیل نازل شده دو جمله " وکان یتقی و یختفی من ظلم الاعداء " دلیل است که مشارالیه در آن دوران امتحان بتقیه و اختفای ایمان خود میکوشید ولکن عنایات مبارکه پس از صعودش البته سبب آمرزش گناهان و عفو جرائم وی خواهد شد در لوح مبارك نازل از قلم جمال قدم جل جلاله باعزاز میرزا آقای افنان ملقب بنور الدین درباره آقا میرزا اسمعیل چنین نازل شده قوله تعالی :

و اینك درباره جناب میرزا اسماعیل مرقوم داشتند مکتوب

ایشان بتمامه عرض شد فرمودند در بعض آنچه ذکر نموده صادقست و باید با او ملاطفت و مدارا نمود لوح امنع اقدس هم مخصوص ایشان از سماء فضل نازل و ارسال شد ملاحظه فرمائید و بفرستید ان ربنا لهوالآمر العلیم الخبیر ولکن بسیار میرزای مذکور پریشان شده اند اگر چه حق با ایشانست امر بزرگ بوده چه که نسبتش الی الله بوده ولکن اگر قدری در بحر آگاهی متغمس شوند مشاهده میکنند که احسن و اعظم و اقوم و اکمل و اعلای امور عالم بوده و خواهد بود " انتهی

و از جمله فرزندان جناب آقا میرزا ابراهیم پسری بنام میرزا کاظم بود که دارای ایمان و ایقان بوده ایشان در سن بیست و پنجسالگی بجهان باقی صعود کردند و بشرحیکه در ضمن شرح حال حضرت حرم محترمه مرکز عهد و پیمان الهی نگاشته شد چون از همسری فاطمه خانم بنت آقا میرزا محمدعلی نهری دختر عموی خود محروم شدند مبتلی بکسالت گشته و از دنیا چشم پوشیده و بجهان جاودان انتقال یافتند آرامگاه آقا میرزا کاظم در " سر قبر آقا " واقع و معلومست

خدیجه سلطان بیگم

فرزند دیگر جناب آقا میرزا ابراهیم دختری بود بنام خدیجه سلطان بیگم که پس از بلوغ و رشد بحباله ثروتمندی مسلمان بنام حاجی عبدالغفار درآمد کنیز و غلام متعدد

برسم آن زمان در خدمت داشت از این وصلت چند دختر و
پسر بوجود آمد از قبیل زهرا بیگم که با تاجری مسلمان
ازدواج کرد و دارای فرزندان متعدد شد یکی لقائیه
خانم که زوجه میرزا محمدعلی پسر حضرت محبوب الشهداء
گردید و بشرحیکه از قبل نگاشته شد پنج اولاد بوجود
آورد باسامی میرزا ابراهیم میرزا اسمعیل میرزا حسن
رضوانیه و منور خانم که محب امرالله اند و دیگری منور خانم
دختر دیگر خدیجه سلطان بیگم مسمات بفاطمه بیگم بوده که
بعد از فوت مادرش با میرزا آقا برادر میرزا فضل الله ملک
ازدواج کرد و دارای دو دختر بنام منیره و طلعت شد که با
احباب معاشرت ندارند دختر سوم خدیجه سلطان بیگم گوهر
بیگم نام داشت که در پانزده سالگی بمرض سکته درگذشت و
دو پسر نیز برای خدیجه بیگم بوجود آمد بنام میرزا محمدعلی
و میرزا عبدالحسین که در اوائل حال وفات یافتند وشوهرش
هم در طهران ورشکست شد و وفات کرد خدیجه سلطان بیگم
ناچار از طهران باصفهان سفر کرد و عاقبت در سی و
پنجسالگی بملکوت ابهی عروج نمود مشارالیها پس ازشهادت
برادران عزیز خود خیلی نالان و گریان بود اشرار او را از
خانه شوهر مسلمانش بیرون کشیدند و نزد ظل السلطان
بردند حاکم او را وادار بتبری نمود اما خدیجه بیگم
استقامت فرمود حاکم او را بمنزل شوهرش عودت داد وشوهر
او را برداشته از اصفهان بطهران رفت و رحل اقامت ا

افکند مشارالیها بعدها برای حفظ اموال شهداء و رعایت بازماندگان آنان خدماتی کرد و آخر کار در اصفهان صعود نمود و در تخته فولاد مدفون گردید و پس از صعود از قلم جمال قدم جل جلاله زیارتنامه باعزاز او نازل شد از این قرار:

اخت سلطان الشهداء علیها بهاء الله الابهی

قوله تعالی :

"اول ذکر خرج من لسان العظمة و الکبریاء علیك یاایتها الورقة العلیا و المشرق من افق الامر فی ایام الله مالك الاسماء اشهد انك اقبلت الی الافق الاعلی و فزت بما لا فاز به اکثر الوری و اشهد انك حملت الشدائد و البلایا فی سبیل الله و کنت فی الامر علی شان ما اخذتك فی الله لومة اللائمات و لا اعراض المشرکات طوبی لك و لمن حضر مقامك و زارك بما ظهر من قلم الله العلی الابهی الذی حبسه الظالمون فی حصن عکاء و اشهد انك اسلمت الروح بالفراق بعد ما کنت مشتعلة بنار الاشتیاق فی ایام الله مالك یوم التلاق سحقا لقوم ماعرفوا ثنائك و ماشربوا کاس ذکرك ونعیما لمن یذکرك بما ذکر به الله فی الصحف و الالواح" انتهی

*

قسمت سوّم

خلاصه واقعه شهادت

نورین نیّرین

مناظری از داخل منزل سلطان الشهداء و محبوب الشهـــداء

شرح شهادت نورین نیرین

شرح شهادت و علت پیش‌آمدن این واقعه هائله را چنین گفته اند که میر محمد حسین که بعد از برادر خود سلطان العلماء امام جمعه اصفهان شده بود جناب آقا میرزا حسن و آقا میرزا حسین را ناظر و متصدی امور و معاملات خود کرده بود همانطور که پدرشان آقا میرزا ابراهیم در دوره سلطان العلماء امام جمعه قبل بشرحیکه گفته شد ناظر و متصدی امور خصوصی مشارالیه بود مدتی این دو برادر جمیع حواله جات امام را پرداختند و مبلغی هنگفت هم برای او املاك و ضیاع و عقار خریدند و در حسابش نوشتند تا آنکه بصرافت محاسبه ارقام افتادند و پس از رسیدگی دریافتند که مبلغ هیجده هزار تومان بابت حواله ایام پرداخته اند و چون این مبلغ بسیار هنگفت بود لهذا مراتب را بامام ابلاغ کردند و مطالبه طلب خود را نمودند امام که جز درهم و دینار کعبه مقصودی نداشت در ظاهر چیزی نگفت و قرار برسیدگی محاسبات داد مدت چهل روز رسیدگی بحساب طول کشید و در این مدت شبانه روز امام و بستگان و محرر و منشی و نوکران و منتسبین او ببهانه رسیدگی بحساب در خانه آن دوبرادر اغلب رحل اقامت افکندند و از خوان نعمت آنان برخوردار بودند پس از چهل روز امام که محاسبات

را درست یافت قول داد که طلب آنان را بپردازد ولی این همه برحسب ظاهر بود و در باطن همت گماشت که آن دو برادر را بهر نحوی هست یا از اخذ طلب منصرف کند و یا وسیله استیصال و حتی قتل آنان را فراهم سازد در همین اوقات مجلس نامزدی و جشن فاطمه بیگم دختر محبوب الشهداء با آقا مهدی حاجی رسول فراهم و برپا میشود این جشن مدت یکهفته طول داشت انجام این جشن هم بر حسد و بغض امام افزود و در صدد بر آمد که برای ازبین بردن طلبکار باوفای خود همدستی پیدا کند و قضا را روزی در حمام با شیخ باقر مجتهد معروف که بعدها از قلم حضرت اعز ابهی بذئب ملقب شد ملاقات نمود و راز دل بر او بگشود و بمصداق ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم زخرف القول غرورا شیخ را بطمع دست یافتن بمال و املاك آن دو برادر با خود همداستان ساخت و نقشه اقدامات هائله خود را برای از بین بردن مقربان درگاه خدا در حمام کشیدند و قرار بر آن دادند که برای این منظور مهم ظل السلطان مسعود میرزا فرمانفرمای اصفهان و سایر اقطار شاسعه ایران را با خود همراز و همراه نمایند پس از خروج از حمام هر یك بانجام نقشه هائله مشغول شدند و در جستجوی وقت مناسبی بودند و ازجمله با ظل السلطان ملاقات نمودند و او را هم باخود همدست ساختند و قرار دادند که روز هفدهم ربیع الاول که

بقولی روز تولد حضرت رسول الله است بدستگیری آن دو
نور دیده بتول و مقرب درگاه خدا و رسول اقدام کنند
روز موعود فرا رسید و سه برادر برای عرض تبریك عید میلاد
رسول الله ص بدیدن امام جمعه رفتند و آن سه جناب
میرزا اسمعیل و آقا میرزا حسن و آقا میرزا حسین بودند
که پیش از این بشرح حال هریك باختصار اشارت رفت و
در آن مجلس که مملو از خاص و عام بود جناب آقا محمد باقر
مدرس که مردی محترم و متین و بزرگوار و پدر زن ظل السلطان
و با برادران نورانی مزبور آشنائی و محبت داشت بجناب
آقا میرزا حسن فرمود که هر چه زودتر از این مجلس شوم
بیرون روید و خود را بمأمنی پنهان نمائید زیرا امام را
همت بر قتل شما استوار است یکنفر دیگر هم از آشنایان
در آن مجلس این سخن را تأیید نمود و جناب آقا میرزا
حسن یکسر و بیخبر از هر کس بمنزل آقا محمد باقر مدرس
رفتند اما دو برادر دیگر در مجلس باقی بودند و پس از
مدتی قیام کردند و از امام اجازه رفتن خواستند امام آنان
را اجازه رفتن نداد و گفت با شما کاری دارم و پرسید
آقا میرزا حسن کجا هستند گفتند ایشان تشریف برده اند
امام بهم برآمد و مأموری چند روانه کرد که او را هر کجا
ببینند دستگیر کنند و نزد وی آورند مأمورین با جمعی
اراذل و اجامر ابتدا بمنزل آقا میرزا حسن رفتند و در
کوبیدند و نشانه آقا میرزا حسن را گرفتند اهل خانه

جواب دادند که بمنزل امام رفته و هنوز بر نگشته اند معاندین
برای تفتیش وارد منزل شدند و وقاحتها کردند و چون اثری
نیافتند بسایر منازل و امکنه رفتند عاقبت الامر باشاره بعضی
از مفسدین رو بجانب منزل مدرس گذاشتند و شیخ و امام
هر دو بحکومت پیغام دادند که آقا میرزا حسن در منزل آقا
باقر پنهانست امر کنید او را تحویل ما بدهند حاکم مضطرب
شد و باقا باقر پیغام داد آقا باقر از استماع این واقعه
بهم بر آمد و یکسره بمنزل خود رفته داستان را برای جناب
آقا میرزا حسن نقل کرد و هر دو باهم سواره بمنزل حکومت
رفتند چون ظل السلطان جناب آقا میرزا حسن را دید لب
بتعرض و آزار گشود و تکلیف سب و لعن نمود جناب آقا میرزا
حسن سکوت کرد و ظل السلطان بار دوم شدید تر سخن
آغاز کرد و جناب آقا میرزا حسن سکوت فرمود حاکم غضبناک
شد و تکلیف لعن کرد و چون جز سکوت جوابی نشنید
خشمناک گردید و گفت معلوم میشود بهائی بودن تو راست
است آقا باقر خواست غضب حاکم را تسکین دهد لهذا
گفت عجالة جناب آقا میرزا حسن بواسطه این پیش آمد در
تشویش هستند خوبست از ایشان در گذرید و این مطلب
را بوقتی دیگر مرهون فرمائید ظل السلطان گفت چنین نیست
مقصودش آنستکه بمن بی اعتنائی کند و لهذا جوابی نمیدهد
آنگاه با چوبی که در دست داشت ضربات شدیده بسیار بر
سر و صورت آن زبده ابرار وارد آورد سپس فرمان داد تا

عوانان خون آشام جمیع البسه آن مظلوم را از تنش بیرون آوردند
و او را یکسره بزندان افکندند چون اهل حرم خبر یافتند
فورا لباس فرستادند این خبر چون بامام رسید آن دو برادر
دیگر را هم بزندان فرستاد نورین نیرین باهل حرم پیغام
دادند که در بلایا صابر باشید و شاکر و بهیچوجه بشیخ
و امام متشبث نشوید و مراجعه نکنید اهل حرم و منتسبین
اقدام نکردند ولی تجار اصفهان که با آن دو مظلوم محاسبات
و معاملات داشتند برای حفظ اموال خود تلگرافات بسیار
بشاه ایران ناصرالدینشاه کردند از شاه بظل السلطان تلگراف
رسید که محبوسین را بطهران روانه کند از طرف دیگر شیخ
و امام بفتنه و فساد خود ادامه میدادند و مردم را تحریک
میکردند ظل السلطان جمعی از تجار را انتخاب کرد و آنان
را برای نصیحت زندانیان به محبس فرستاد و حسب الامر
ظل السلطان تجار مزبور بآنان گفتند که با هر کس حسابی
دارید بنویسید زندانیان ملکوتی مقام گفتند حساب ما خیلی
زیاد است و جمیع محاسبات در دفتر تجارتخانه ثبت است
تجار نزد حاکم رفتند و ماجری باز گفتند ظل السلطان دفتر
تجارتی آنان را نزد خود خواست و نگاهداشت و رسیدگی
کرد و بر نظم و ترتیب کارهای آنان آفرین خواند و در ضمن
رسیدگی بدفتر مستحضر شد که امام جمعه مبلغ هیجده هزار
تومان بآنان مقروض است و فهمید که اصرار امام برای کشتن
آنان از چه راه است تلگرافاتی از شاه بحاکم میرسید و درباره

آن زندانیان سفارش اکید میشد که بهیچوجه آزاری نباید بآنان برسد بهر حال شش روز از گرفتاری آنان گذشت و روز ششم بود که برادر کهتر آقا میرزا اسمعیل علی ما یقولون برای تهیه پول و پرداخت بظل السلطان از محبس خارج و آزاد شد و دو برادر که قلم تقدیر بشهادتشان جاری شده بود در زندان ماندند و چون امام دانست که شاه با قتل آن دو برادر مخالف است و امر کرده که آنان را بطهران بفرستند مردم را تحریك کرد و با شیخ باقر و سایرین همداستان ندای واشریعتا بر آورد مردم اصفهان دکانها را بستند و آخر کار بشرحیکه در مثنوی عندلیب و آثار جناب ابوالفضائل گلپایگانی بتفصیل مندرج است آن دو بزرگوار را در روز ۲۳ ربیع الاول سال ۱۲۹۶ هـ ق بشهادت رسانیدند در میدان فدا آن دو برادر بر یکدیگر سبقت میگرفتند و عاقبت جناب آقا میرزا حسن قبل از برادر بزرگتر جام شهادت نوشید و برادر بزرگوارش هم بلافاصله بدو پیوست در ضمن اشعار — نعیم مذکور است :

هیچکس جز در اصفهان داده است
دیت قتل خود بمستقتل

مقصود از این بیت حضرت سلطان الشهداء آقا میرزا حسن است که در وقت شهادت انگشتری در دست داشت آنرا بدژخیم داد و فرمود که حضرت بهاء الله میفرمایند دست قاتل را باید بوسید اینك این انگشتری را از من بیادگار

بگیر باری پس از شهادت ریسمان بپای آن دو دلداده کوی جانان بستند و بهر طرف کشیده و عاقبت در میدان آن دو را در پای دار افکندند و اشرار و اراذل بخانه آن دو شمع سوزان مجلس انس جانان تاختند و هر چه بود بغارت بردند و حجره تجارتشان را هم تاراج کردند و قسمت اعظم را بامام جمعه تحویل دادند ناله اهل حرم تاب و توان از هر کس میربود شیخ و امام بآنان پیغام دادند که اگر صدا بگریه بلند کنید هر گونه بلا بر سرتان خواهد ریخت لهذا آن مظلومان از گریه ممنوع شدند و در زیر زمین ها مجتمع گشته آهسته و بی صدا اشك میریختند ابدان آن دو شهید همانطور در پای دار افتاده بوده مردم بد خواه خواستند آن دو را بدار بیاویزند ولی جناب آقا باقر مدرس مانع شد و نزد ظل السلطان رفت و اجازه دفن آنان را گرفت شیخ و امام فرمان دادند که آن ابدان تابناك نباید تا سه روز دفن شوند آقا باقر مجددا نزد ظل السلطان رفت و درنتیجه حاکم فرمان شدید صادر کرد که بدفن اجساد پردازند اما شیخ و امام جمعی را از طلاب فرمان دادند تا ریسمان بپای آن دو شهید بستند و بردند و در خرابه ای انداختند و دیواری روی بدن آنان خراب کردند و باز آقا باقر مدرس همت گماشت و آن اجساد شریف را در محلی دفن کرد دیگر بر اهل حرم چه گذشت حق منیع آگاه است و رمزی از مصائبشان در مثنوی عندلیب لاهیجانی علیه الرحمة مسطور ومنظوم است

گویند ظل‌السلطان روز پنجم گرفتاری برادران مظلـــوم

مبلغ نه هـــزار تومان از آنان گرفت و برادر کوچکترشان آقـا میرزا اسمعیل را از زندان رها کرد که سه هزار تومان دیگر تهیه کند و بپردازد و لباس هم برای محبوسین ببرد میـــرزا اسمعیل پس از تهیـه‌مراتب مزبوره خواست مراجعت کند لکن زوجه اش مانع شد و بوسیله دیگری پول و لباس را فرستاد ونیز مشهور است که ظل‌السلطان خود بنفسه جرئت باقدام برای قتل آنان نکرد و امام و شیخ و جممی دیگر فتوای قتل آنان را نوشته و مهر کردند و بحاکم تسلیم نمودند باز هم حاکـــم میر غضب خود را پنهان کرد که این عمل صورت نگیرد زیـــرا از غضب شاه خوفناك بود ولی شیخ محمد تقی نجفی پسرشیخ باقر آستینی بالا زد و در مجمع مردم حاضر فریاد کشید که من خودم برای ریختن خون آنان حاضرم بهر حال گویند کـــه ظل‌السلطان هم از اموال تاراج شده و بیغما رفته مظلومان شهید قسمتی قابل ملاحظه از امام و شیخ دریافت‌کرد ســـر دسته تاراج کنندگان منزل و حجره شهدا منشی و محرر امام جمعه حاجی شیخ احمد بود قیمت اموال و جواهر و دارائی آنان که بغارت رفته بسیار هنگفت و از احصاء بیرون بوده در منزل ظرفی نماند که باطفال آبی بدهند و قوتی نبود کـــه سد جوع کنند وکسبه حتی بآنان چیزی از ماکولات نمیفروختند در حین شهادت‌عمر جناب آقا میرزا حسین محبوب‌الشهداء چهل‌و پنجسال وعمر جناب سلطان الشهداء آقا میرزاحسن

چهل وسه سال وکسری بود نگارنده از مرحوم غلام رضاخان توفیق که از قدمای احباب اصفهان بود شنیدم که میفرمود من در روز شهادت آن دو بزرگوار در معرکه مزبور حاضر بودم و بچشم خود دیدم که جسد سلطان الشهداء و محبوب الشهداء برهنه وعریان روی خاك افتاده و فقط ساتر مختصری بود و پهلوهای آن دوشهید سعید از ضرب لگد معاندین که با نعل کفشهای سنگین خود بر آن دوشیفته الهی وارد میساختند کبود شده بود جمال قدم جل‌جلاله قاتل آن دو شهید یعنی امام جمعه را عبیدالله ثانی نامیده اند ودرلوح زین المقربین میفرمایند :

" از ظهور یك عمل رقشاء عبیدالله ثانی ظاهرشد وارتکاب نمود آنچه را که عبیدالله اول ارتکاب نمود " انتهی .

مقصود از عبیدالله اول پسر زیاد بن ابیه است که حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) را در کربلا بفرمان او بشهادت رسانیدند و داستان آن معروفست و در ضمن همین لوح میفرمایند :

. . . " آنچه در ارض از اموال بغارت بردند و از هر قطره خونی که در آن ارض بغیر حق چکیده خلق لاتحصی از ارض رفته و میرود . . . حق را نوم اخذ نکرده و نمیکند بیدار و آگاه است البته ظالمین بثمرات اعمال خود معذب خواهند شد " انتهی "

عجب دراین است که این دو برادر در قحطی سنه ۱۲۸۸

که بعد از شهادت حضرت بدیع باهل ایران مسلط شد بمردم اصفهان عموما نهایت مهربانی را مجری داشتند و جمعی بسیاررا از قحط وگرسنگی نجات دادند و از جمله بشخصی بنام رمضان که میرغضب بود بسیار مهربانی و مساعدت کرده بودند ولی مردم چنان ظلم فجیعی درباره آن دو ولینعمت خود روا داشتند جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد میفرماید قوله (ص ٧٢٦)

محمد تقی نامی از تجار اصفهان حکایت نمود که چون در سنه ١٢٩٦ هجریه حادثه شهادت نورین نیرین الحسن والحسین قدس الله تربتهما وقوع یافت بعد از ظهر یوم ٢٣ شهر ربیع الاول که یوم شهادت بود برای شغلی از اشغال تجارت بجلفا که مسکن نصاری است رفتم و عموم اهالی را ازاین حادثه کبری غمگین و محزون یافتم در این اثناء فتاتی از اجانب از من پرسید که سبب قتل این دو سید جلیل چه بود گفتم بسبب اینکه از طائفه بابیه بودند گفت دانم بابی بودند فائده قتل ایشان چه بود نه از ذریه پیغمبر شما بودند و بمکارم اخلاق و محاسن اطوار اشتهار داشتند گفتم قتل ایشان را علمای ما موجب ثواب میدانند و مایه تقرب حضرت رب الارباب میشمرند چون این عبارت را مسموع داشت متعجبانه در من نظری نمود و گفت ویل لکم ایتها الامة المجیبه اگر قتل ذریه نبویه از حسنات شماست پس سیئات شما چه باشد ؟ این بگفت و روی بر تافت و در غایت سرعت بجانب منزل خود

اصفهان محفل مقدس روحانی شید الله ارکانه

عریضه تقدیمی آن امنای روحانی مورخه ۴/۶/۱۳۱۷ ساحت
اقدس حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه واصل و مشروحات معروضه
راجع به بیت حضرت سلطان الشهداء و حضرت محبوب الشهداء که
از اماکن متبرکه تاریخی محسوب و بعد از صعود حضرت آقا میرزا
محمد صادق نجل حضرت محبوب الشهداء بین ورثات تقسیم
و حال قسمتی از ورثات از قبیل آقای آقا حسین محبوبی آقای
آقا حسن محبوبی امة الله قمر خانم عیال آقای حسین محبوبی
امة الله اقدس خانم پاینده و امة الله عذرا خانم هر یک
سهمیه خود را تقدیم امر نموده اند و قسمتی دیگر از سهمیه
ورثات را محفل روحانی ابتیاع نموده جمیع این مراتب
در محضر انور معلوم و واضح شد

این خدمات جلیله و اقدامات باهره بسیار مورد تقدیر
در محضر میسر شد و هر یک از تقدیم کنندگان ببدایع محبت
و محبت فائز و مشرف و مذکور شدند حسب الامر مبارک مرقوم گردید

۱۹ شهر القول ۱۱ دسمبر ۱۹۳۸ نصرالله نعیم

۹۵

شتافت ....» انتهی

بقولی جناب آقا میرزا اسمعیل برادر کوچکتربا مساعدت مدرس موفق شد که اجساد طیبه را از زیر خاك های دیوار بیرون آورد و در نهر نیاسرم که از شاخه های زاینده رود است آنها را غسل داد و در تخته فولاد دفن کرد امروز در حظیرة القدس اصفهان تخته سنگی است که میگویند جسد آن دو شهید را روی آن سنگ گذاشتند و شستند منزل شخصی جناب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء امروز در تصرف امر مبارکست .

خاطراتی از حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء

نقل از دفتر چه خاطرات جناب سرهنگ عنایت الله سهراب

شهرت :- این دو نفس بزرگوار گذشته از مقام اخلاقی و روحانیت که نسبت بعموم رئوف و مهربان بودند درباره ضعفا و فقرا نهایت مساعدت را مبذول میداشتند و باین صفات عالیه موصوف و مشهور بودند از لحاظ شهرت تجارتی نیز معروفیت بسزائی داشته اند در آن عصر معمول نامه رسانهای پست که تازه تأسیس شده بود این بوده است که پاکات و مرسولات تجارتی را بکاروانسرواها و تجارتخانه ها برده و صاحبان آنرا بنام صدا کرده دعوت بدریافت پاکات خود میکردند بنا بر آنچه شهسود عینی نقل میکرده اند در

موقع ورود نامه رسان بکاروانسرای گلشن و دعوت صاحبان پاکات متجاوز از هشتاد درصد پاکات واصله بنام آقا میرزا حسن و آقا میرزا حسین اعلام میشده و این تقریبا بسیارموجب اعجاب و حسادت سایر بازرگانان بوده است .

ثروت :- ثروت برادران معظم فوق زبانزد خاص و عام بوده بطوریکه معروف است کسان دور و نزدیك آنها بمجرد دستگیری و توقیف آنها در منزل امام جمعه و بعد اظل السلطان مقادیر و مبالغ زیادی نقود و طلا و جواهرات از منازل حضرات بمحل های دیگر انتقال میدهند که تا اواخر ایام درخانواده های وراث باقی بود معهذا پس از شهادت سهم معتنابهی طلا طعمه غارت و یغمای مأمورین حکومت وقت گردید .

بعلاوه مبلغ معتنابهی که از رقشاء طلب داشتند و بهمان سبب عناد او آغاز گردید که منجر بشهادت شد دلیل بارزی بر زیادی ثروت آنها میباشد معروف است که در همان روز — شهادت قافله سنگینی از اموال تجارتی حضرات باصفهان وارد و پس از ورود بمیدان نقش جهان معروف بمیدان شاه و مسلم شدن اینکه این قافله متعلق بکیست تماما بضبط حکومت در میاید .

جوانمردی :- معروف است که معاونت حضرات شامل حال عموم حتی شخص رمضان میرغضب که بعدا بالاجبار بقتل آنان مبادرت نمود و رمضان مدتی از ارتکاب باین عمل تعلل میورزید زیرا خود را مرهون مساعدتهای آنها میدانسته است

یکی دو فقره از اثرات شهادت ۱ــ بنان الملك پـــدر آقای فضل‌الله بنان شیرازی که از گماشتگان معروف ظل‌السلطان بوده است شرح گفتگوی ظل‌السلطان را در ــ مبادرت باین اعمـال در عمارت چهل‌ستون برای مرحـــوم جعفر قلیخان معظم الملك میر پنج که از خوانین معظـــم فریدن و صاحب منصب عالی افواج قدیم بود نقل کرده کـــه ظل‌السلطان نورین نیرین را در عمارت چهل‌ستون بحضـور خود دعوت کرد و با کمال عطوفت و مهربانی بنصیحت و ــ دلالت پرداخت که من راضی نیستم شما اولاد پیغمبـــر را بکشم فقط شما محض اسکات امام جمعه و شیخ باقر اظهـــار دارید که ما بهائی نیستیم من خودم آنها را از قتل شمـــا منصرف میکنم و تمام شئون و اعتبارات شما را بر میگردانـــم و نهایت محبت و مهربانی را در حق شما مجری میدارم حضرا با نهایت متانت و استقامت جواب میدهند که چنین امـــری برای ما محال و ممتنع است آنچه شاهزاده اصرار میـــورزد حضرات بامتناع خود باقی میمانند عاقبت الامر خشمگین شدهٔ با شدت هر چه تمامتر با چکمه بسر و صورت و دهان حضرات کوبیده و امر میدهد آنها را بشهادت برسانند .

نقل این واقعه تأثیراتی در مرحوم معظم الملك بخشید و بآن سبب هدایت یافت و فامیل بزرگی باین امر مبارك تصدیق و کانون امر در فریدن از این فامیل تشکیل گردید .

۲ ــ جناب آقا میرزا جعفر ثابت که سالها در اصفهـــان

مرقد منور سلطـــان الشهداء ومحبوب الشهداء

بشغل خرازی مشغول و بعدا بر اثر انقلاب و ضوضاء بطهران مهاجرت نمودند حکایت میکردند که من روز شهادت بدون اینکه از چگونگی امر مطلع باشم از میدان شاه عبور میکردم جمعیت کثیری اطراف میدان را احاطه و در عین حال افراد سرباز محوطه میدان را گرفته بودند سئوال کردم چه خبر است اظهار داشتند دو نفر سید که بابی شده بودند کشته اند و اجساد آنان در وسط میدان افتاده این عنوان که دو نفر سید را که بابی بوده اند کشته اند مرا بی اختیار متوحش و عصبانی ساخت و میخواستم فریاد بزنم که چرا اولاد پیغمبر را کشته اند شخصی که نزدیك من ایستاده بود دست مرا گرفت و با ملایمت و نصیحت مرا از آن کار باز داشت و از میدان بیرون برد و بنا کرد با من صحبت کردن و اینکه بابی یعنی چه و خلاصه حقیقت امر را بر من روشن ساخت و موجب ایمان من گردید . نظایر این قبیل که موجب هدایت نفوس کثیره شده است بیشمار بوده که من دو فقره در خاطرم مانده است .

مرض مرگ امام جمعه . شهری بر این قضیه اطلاع دارند که دملی بر گردن امام جمعه عارض شد که بوی عفونت آن تمام کسان او را متنفر و بیزار کرد او را بباغ شمس آباد انتقال دادند و در آنجا بمقر اصلی خود راجع گردید . معروف بود که شیخ باقر بواسطه سیادت حضرات اندکی تردید در در صدور حکم قتل کرد ولی امام جمعه که مسبب و مؤسس

چند منظره از ورودی و داخل منزل سلطان الشهداء ومحبوب الشهداء

اصلی بود بگردن خود دست زد و گفت بگردن من خـــون این دو نفر مباح اســت .

آقا میرزا اسمعیل برادر حضرات که بتقیه مبادرت کرد داماد مرحوم آقا محمد تقی پسر مرحوم حاج ملاشفیع خوئـی بود و چون از طائفه علماء بودند و ازایمان حضرات بظهـور مبارك مطلع میشوند قبلا در مقام تبرئه آقا میرزا اسمعیل بـر آمده و از شیخ باقر حکمی در این خصوص دریافت میکنند که در اوراق سابق عینا دیده شده است.

مرافعه اخیر : ـ در موقع تشکیل نوین دادگستری بوسیلـه مرحوم داور ورثه مرحوم آقا میرزا اسمعیل برای استرداد املاك رهنی امام جمعه که بنام حضرات بود در عدلیه طرح دعـوی کردند ولی بواسطه عدم علاقه وکلای ورثه از یکطرف و نفـوذ زیاد مالکین قبلی دعوی را بهیچ و پوچ بمصالحه برگـذار کردند و بجائی نرسید و پرونده بدون اثر ضبط شد قبل از این مرافعه هم ورثه در زمان ظل السلطان طرح دعـوی در محضر شـرع و دوایر حکومت در زمان استبداد نمودند ولی مالکین قصبه جز که مسلط بر املاك بودند با دادن رشـوه گزافی بظل السلطان قضیه را مسکوت گذاشتند چون یکـی از وراث مرحوم خانم سید صبیه آقا میرزا اسمعیل زوجه خـود ظل السلطان بود در حقیقت شاهزاده خود من غیر مستقیم ذیحق در دعوی بود ولی با گرفتن سهم خود بصورت رشـوه صرفنظر کرد و روزیکه دستور ختم مرافعه را داده بـود یـك

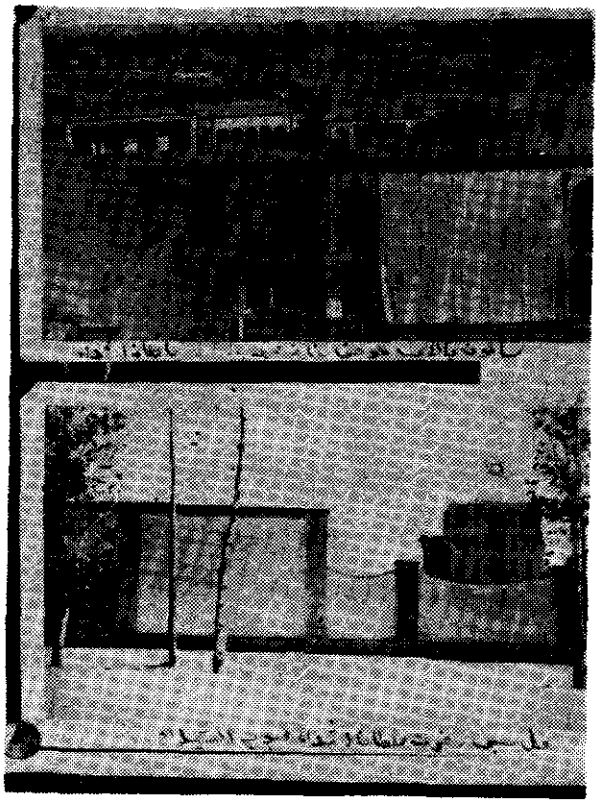

عکس بالا سالن منزل و عکس پائیـــــن
محبس سلطان الشهداء ومحبوب الشهداء
در اصفهـــان

اسکناس سه تومانی نزد زوجه اش خانم سید انداخت و گفت

(سید جون اینهم سهمی تو)

حضرت عبد البهاء جل ثنائه در ضمن نطق مبارك در حیفا بسال ۱۳۳۲ هـ ق درباره شهادت نورین نیرین فرمودند.

قوله الاحلـــی :

ظل السلطان از برای من در پاریس گفت میخواهم یك مسأله تفصیلش را برای شما بگویم خواهش دارم این حکایـــت را گوش بدهید گفتم بگو چه عیب دارد گفت قضیه سلطان الشهداء و محبوب الشهداء را میخواهم تفصیلش را برای شما ذکر کنم قسم خورد که اینکار را پدرم کرد این گناه از من سر نزد واین عصیان بر گردن پدر من است (۱) بمن نوشت حضرات را بیاور بکش من نوشتم که حضرات یعنی سلطان الشهداء و محبوب الشهداء از اشخاص عادی نیستند که من آنها را ــ بیاورم بکشم از نفوس معتبر و محترم این شهرند از کشتن اینها اهالی اصفهان خیلی جزع و فزع خواهند نمود مصلحـــت دولت نیست که اینها را بکشد جواب ثانی رسید که بایـــد حکما اینها را بکشی جواب نوشتم که این مسأله بسیار مشکل است اگر امر میفرمائید اینها را بیاورم توبه بدهم اینهاازسادااتند

(۱) ــ بدیهی است که ظل السلطان درشهادت نورین نیرین دخالت مستقیم داشت واینکه در حضور مبارك حضرت عبد البهاء چنین گفته است برای آنستکه خود را در محضر مبارك تبرئه کند بخیال اینکه با این دروغها میتواند خود را بیگناه جلوه دهد غافل ازآنکه حق عالـم بجمیع حقایق و امور است .

از سلاله پیغمبر هستند از سادات صحیح النسب اند امر سیم آمد که بدون مراجعه بوصول این امر فورا اینها را بیاور و بکشمن اول اشخاصی فرستادم نزد حضرات که اینها را - نصیحت بکنید که امر چنین است من مجبورم دیگر چاره نیست جز آنکه شما ها تبری بکنید من علما را جمع میکنم و شمارا در مجلسی حاضر مینمایم آنجا تبری بکنید این وسیله میشود که من شمارا از این ورطه خلاص نمایم قبول نکردند مجبور شدم آنها را بحبس بیاورم بعد در حبس نفوس متعدده ئیرا محرمانه نزد آنها فرستادم تا نصیحت کنند و بآنها بگویند که این حکم پادشاهی است نمیشود از آن صرف نظر کرد شما بیائید تبری کنید از این مساله بگذرید والا شاه بابا ابدا قبول نمیکند آنها قبول نکردند بعد خودم آنها را در شب خواستم گفتم آقا سید حسین آقا سید حسن این مسأله خیلی عظیم شده است شاه بابا نهایت اصرار در قتل شما دارد وسیله دیگر از برای من در دست نمانده است مگر آنکه بشاه بگویم شما تبری کرده اید والا اگر من نکشم شاه بابا مرا مسئول میداند من نمیگویم که بد بگوئید همینقدر بگوئید که ما بهائی نیستیم دیگر من باقیش را درست میکنم گفتند ممکن نیست ما بهائی هستیم یا بهاء الابهی هر چه گفتم آقا میرزا حسین آقا میرزا حسن میکشند گوش ندادند گفتند یا بهاء الابهی آنچه لازم بود من کردم ابدا قبول نکردند شاه هم با نهایت اصرار قتل آنها را میطلبید دیدم اگر من نکنم شاه بابا مرا

میکشد این حکایتی است که ظل‌السلطان برای من میگفت .
میگفت که آنچه من کردم که همینقدر بگوئید ما بهائی نیستیم
آنها قبول نکردند بل گفتند یا بهاء الابهی یابهاء الابهی"
انتهی

بطوریکه ملاحظه فرمودند رمسین اطهرین نورین نیرین
الحسن و الحسین علیهما سلام الله را در تخته فولاد بخاک
سپردند پس از چندی جناب آقا میرزا محمد صادق پسر
حضرت محبوب الشهداء از ساحت اقدس حضرت عبد البهاء
جل ثنائه درخواست نمودند که اگر اجازه مبارکه صادر شود
ایشان رمسین اطهرین شهیدین سعیدین را از تخته فولاد
اصفهان بمنزل شهداء که محل سکونتشان بوده انتقال دهند
لوح مبارك در جواب صادر شد و میفرمایند حال حکمت اقتضا
ننماید و موکول بمستقبل ایام است . عین لوح مبارك مزبور
این است . قوله الاحلی :

* هـــو *

اصفهان سلیل جلیل من فاز بملکوت الابهی محبوب
الشهداء علیه بهاء الله الابهی

هوالله

ای بنده صادق جمال ابهی اگر چه مدتی است با تو گفت
و شنیدی نکرده ام ولی ضمیر منیرت آگاه و گواه که دمی بی
یادت نیاسودم و همیشه رخ بدرگاه احدیت نمودم و زاری
نمودم که در جمیع موارد مصدر عبودیت ذات احدیت گردی

و بآنچه برازنده و پاینده و زیبنده است پردازی حمد خـــدا را که مؤید و موفق و مظـــور نظر عنایتی

در خصوص نقل دو هیکل مقدس مطهر از محل معلوم به بیـــت معمور مرقوم نموده بودید حال نظر بحکمت جایز نه زیرا اهل بغض و کین در کمینند و مبغضین گوشه نشین باندك فرصـــت به توهین قیام نمایند . ولی در استقبال یعنی عنقریـــب خوش واقع گردد . ع ع

در سال ۱۳۲۲ هـ ش محفل روحانی اصفهان حسب الامر حضرت ولی امرالله جل ثنائه و ابلاغ محفل مقدس ملی بهائیـــان ایران رمس مطهر نورین نیرین را از تخته فولاد بمحلی که در جوار رمس مبلغه فصیحه شهیره امرالله میسیس کیث رانسوم کهلر قرار داشت منتقل فرمودند این نقطه بدیعه که امروز درکنار زاینده رود در محل زیبائی مملو از درخت و سبزه و گل قـــرار گرفته مزار مقدس احبای الهیست و مرقد مبلغه شهیره در ـــ فاصله کمی از مرقد منور نورین نیرین قرار دارد و در ایـــن اواخر بر حسب اشاره حضرت ولی امرالله محفل روحانی اصفهان بنقل رمس مبلغ منقطع امرالله جناب آقا میرزا مهدی اخـــوان الصفای یزدی از قبرستان تخته فولاد بجوار مرقد میسیس ـــ رانسوم کهلر و نورین نیرین اقـــدام فرمودند .

در اینجا بمناسبت کلمه‌ئی چند هم درباره مبلغه شهیـــره آیت فصاحت و دارای مقام عظیم شهادت میسیس رانسوم کهلر ذکر میکنیـــم :

مشارالیها که بواسطه اجتناب از اطناب از شرح حالـــش صرف نظر میشود بامر مبارك وارد ایـران شدند و پس از ـ مدتی که در طهران و غیره بملاقات احباب سپری شد قـرار شد سفری باصفهان و از آنجا بشیراز بروند لهذا خبـر سفر مشارالیه بصوب اصفهان از طرف محفل مرکزی بمحفـــل روحانی اصفهان اطلاع داده شد و مشارالیها روز جمعـــه ۱۴ مهر ماه سال ۱۳۱۱ هـ ش بعد از ظهر باصفهان وارد شدند استقبال شایانی از طرف محفل روحانی از مشارالیها بعمل آمد که شرح آن بسیار مفصل و از اقتضای این دفتـــر خارجست در اصفهان میسس کهلر مبتلی بمرض آبله شدنـد و بالاخره در روز دوم آبان ۱۳۱۱ هـ ش پس از دو هفتـــه بستری بودن بملکوت ابهی صعود فرمودند و بتاریخ بدیـع یوم نهم شهرالعلم مطابق ۲۴ اکتبر ۱۹۳۳ موافق باسوم رجب سال ۱۳۵۲ هجری قمری بود و ابتدا در گلستـان جاوید که در تخته فولاد بود بامانت گذاشته شد و پس از مدتی که محلی حالیه تهیـه گردید بدانجا منتقل شـــد تلگراف مبارك پس از صعود مشارالیها رسید وبـایشان رتبه شهادت عنایت فرمودند و مشارالیها را در زمره ایادی امرالله محسوب ساختند علیها غفران الله و بهائـــه .

* * *

زیارتنامـــه شهـــــداء

سرکار امة الله روحاخانم محبوبی مفزی از ساحت حضـرت ولی امرالله جل سلطانه برای شهدای اصفهان تمنای صـدور زیارتنامه از قلم مبارك کردند .

این توقیع مبارك در پاسخ عریضه ایشان صادر شد .

اصفهان . امة الله روحاخانم محبوبی علیهابهاء اللهالابهی ملاحظه نمایند . عریضه تقدیمی آن کنیز آستان مقـدس الهی مورخه ۱۳۱۲/۳/۱۶ بساحت اقدس مولای عزیـز مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنالالطافه الفداء واصل و مضامین که دلیل بر سرور و روحانیت بود موجب انبساط و مسرت خاطر وجود مبارك گردید ذکر شهدای ارض صـاد و تمنای صدور زیارت نـامه از قلم مبارك نموده بودید فرمودند بنویس آنچه از قلم اعلی و کلك میثاق در حق شهدای آن ارض صادر کنزیست ثمین لاتعادله خزائن السموات و الارض عنایتی است کافی و موهبتی است وافی صدور زیارتنامه ازقلم این عبد جائز نه فرمودند این عبد آستان علو درجات آن نفوس زکیه را در احیان تضرع و تبتل در مقامات مقدسه بکمال خضوع و خشوع مسألت نماید و بازماندگان شهداء را تأییـد و

توفیق و سعادت ابدیه از درگاه حضرت رب البریه خواهم
صفحه منظومه بدیعه نیز منظور نظر عنایت و مکرمت وجود
اقدس واقع مجدد اظهار لطف و مهربانی در حق آن ورقه
منجذبه زکیه فرمودند حسب الامر مبارک مرقوم گردید .

نورالدین زین . ۱۵ شهرالنور ۹۰

۱۹ جون ۱۹۳۳

(بخط مبارک مرقوم شده) " . . . جعلك الله آیة
الموهبة و علم النصرة و مصباح الهدایة بین امائه المؤمنات
و الورقات الموقنات فی تلك الدعوة القصوی :

" بنده آستانش شوقی "

زیارتنامه بافتخار

سلطان الشهداء و محبوب الشهداء

ثم اقبل الی المشاهد المقدسه و المقامات العالیة و اذا
عرفت و وجدت و حضرت قف و قل :

اول نور اشرق من افق ظهور وجه ربکم فاطرالسماء علیکم یا
مظاهرالوفاء و مطالع الاسماء فی ملکوة الانشاء اشهد ان
بکم ظهرت رایات النصرة و ارتفعت اعلام الهدایة و انارت
افق الاستقامة و سرت نسمة الله بین البریة و بکم تجدد
طراز الشهادة و ظهر ما تحیرت به الافئدة و العقول انتم
الذین فدیتم ما عندکم و ارواحکم و کل عضو من اعضائکم و کل
عرق من عروقکم فی سبیل الله محبوبکم و مقصودکم انتم الذین

ما منعكم فى الله ظلم ظالم و لا لومة لائم و لا سطوة كل معـــرض اعرض عن الله اذ اتى بسلطان احاط من فى السموات والارضين اشهد ان بمصيبتكم ناح الملاء الاعلى و سكان سرادق الابهى و نطق لسان الله المهيمن القيوم من قبل كل مؤمن انا لله و انا اليه راجعون و فى كل الاحوال الحمد لله رب ما كان و مـا يكون " و بعد فاسال الله ما اراد ته من فضله انه هو العزيز الودود " عليك البهاء يا مشرق الوفاء من لدى الله فاطـــر السماء اشهد بك تزينت مدينة المعبودية و رفعت اعلامها و طرزت ابوابها و غنّت طيورها اشهد انك قد اقبلت الى الله و نطقت بثنائه بين عباده طوبى لك و لاخيك الذى ناح لـــه اهل الفردوس الاعلى و طوبى لمن توجه اليكما و وجد عرفكمـا و مشى فى اثركما و تمسك بالمعروف فى اهلكما بعد كمـــل " ثم توجه الى الكاظم الذى فاز بالشهادة الكبرى فى سبيل الله مالك الورى و قل " عليك بهاء الله يا من فديت بكلك فى الله رب العالمين اول عرف تضوع من قميص رحمة ربك مالك الاسماء عليك يا ايها النجم المشرق من افق الوفاء و الناظر الى الافق الاعلى اشهد انك اقبلت فى يوم فيه اعرض كل معرض و اخـــذت الكتاب اذ نبذه كل مشرك و اعترفت بما نطق به لسان العظمة اذا نكره كل منكر و شربت رحيق المعانى اذ تركه كل منافـــق طوبى لك ولارض فازت بجسدك و لزائر قصد مقامك و زار رمسك ولناطق بثنائك و تفوه بما ورد عليك فى ايام ربك اشهد بك ناحت السدرة و ذابت اكباد البرية الذين نبذوا العالم و اقبلوا

السى الافق الاعلى فى ايام الله مالك العرش و الثرى كذلك نطق القلم فى المقام الذى استقر مالك القدم على عرشه المعظيم البهاء و السلم و الثناء و الروح عليك يا من بك رجع حديث الحسين و ناحت البتول و الرسول فى حزن مبين تبا لقوم انكروا حقك و نبذوا ما امروا به من لدى الله العليم الحكيم البهاء الذى ظهر و لاح فى اول فجر فيه اظهر الله نفسه لمن فى جبروته و ملكوته و خيرة خلقه عليك يا سلطان الوفاء و اسمى الحاء و الحاء يشهد لكما قلمى الاعلى بانكما توجهتما و اقبلتما الى الله فاطر السماء فى يوم فيه سقطت الكواكب و اظلمت الشمس و نفخ فى الصور و سرت الجبال نميما لمن اقبل اليكما و فاز بذكركما و تمسك بحبل حبكما و تبرء عن الذين قاموا عليكما من دون بينة و لا كتاب اول سلام نطق به لسان المعظمة قبل خلق الارض و السماء عليك يا اسم الحاء المشرق من افق الوفاء اشهد انك اقبلت و سمعت النداء و اجبت مالك الاسماء و اخذك جذب الايات على شأن انفقت ما عندك و اهلك و روحك فى سبيل الله المهيمن العزيز القيوم *

زيارتنامه

" هوالله "

يا قلمى الاعلى ان اذكر اسمى الحسن الذى فدى فى سبيلى و انفق ما عنده حبا لجمالى و شوقا للقائى ثم اذكر اسمى الحسين الذى ما رجع من مشهد الفداء بهما رجع

حديث الذبح و ذابت الاكباد ثم اذكر الكاظم الذى شاهد مالا شاهد احد من العباد اشهد انكم آمنتم بالله فى يوم فيه اخذت الزلازل قبائل الارض كلها و اضطرب فيه القلوب و شاخصت الابصار اشهد بكم ارتفعت رايات الذكر بين العباد و نصبت اعلام الهداية فى اكثر البلاده انتم الذين فى مصيبتكم ناحت السدرة و صاحت الصخرة و شقت الجبال نعيما لمن تقرب اليكم و شرف بزيارتكم و نطق به ما نطق القلم الاعلى فى ذكركم و ثنائكم و ماكنتم فى محبة الله مالك المبداء و المآب .

زيارتنامه شهداى ارض صاد

انك انت يا اسمى و الناظر الى وجهى اذا رايت بياض المدينة التى فيها غابت شمس الوفاء قف و قل يا ارض الصاد اين مطالع نورك و مشارق عزك و اين طراز هيكلك و اين الذين بهم انارت افق الهداية بين البرية و اين كلمات كتاب الله العزيز الحميد يا ارض الصاد اين اعلامك و آياتك و اين بيناتك و راياتك و هل محت آثار الظلم فيك اوهل يكون بمثل ماقد كان فاخبرينى و لا تكونى من الصابرين هل الرقشاء تصئى فيك و هل الذئب يعوى كما عوى من قبل ان ربك يسال و يجيب و هوالقوى القدير نشهد فيك كنزت كنوز الوفاء و غرقت السفينة الحمراء و عقرت ناقة الله رب العالمين قد غابت من آفاقك شموس المحبة و الوفاء بما اكتسبت ايادى

الذين كفروا بالله العزيز المنيع قل يا ارض الصاد انا نوصيك
فى امانتى و اماناتى و نسالك من نار البغضاء هل انها
طفيت اشتعالها و لهيبها فاصدقينى لوجه الله رب الكرسى
الرفيع يا اسمى يا ايها الناطق بذكرى فاعلم من ارادان
يستنير بنور البقاء و يتشرف بزيارة احد من اهل البهاء —
المستقرين على الفلك الحمراء و المتوجهين الى الافق الاعلى
ينبغى له ان يطهر قلبه بماء الانقطاع و يقدس وجهه عن
التوجه الى ما خلق فى الابداع و زوّت فى الاختراع و يكون
على شأن الملكوت امام وجهه و ما سوى الله ورائه ثم يمشى
بوقار الله و سكينته فى كل خطوة يقول بجوهر الخضوع ومنتهى
الخشوع يا الهى قد قصدت الذين سفكت دمائهم فى سبيلك
و انفقوا ارواحهم فى حبك الى ان يصل الى الرمس الاقدس
و التراب المقدس يقف و ينظر الى اليمين كناظر منتظر رحمة
الله المهيمن القيوم ثم يتوجه و يقول اول فلاح لاح من افق
الكرم و اول عرف هاج من قميص طلعة حضرت مالك القدم واول
ذكر تكلم به لسان المشية فى العالم و اول نور انجذبت به
افئدة الامم عليكم يا هياكل الثناء و مطالع الاسماء و مشارق
الامر فى ملكوت الانشاء اشهد ان بكم استوى الرحمن على
عرش الامكان و ماج بحر الغفران و فاض كوثر الحيوان و
ظهر ملكوت البيان و اشرق من الافق شمس العرفان انتم
الذين بميثاقكم ظهرت المشية و سلطانها و برزت الارادة و
اقتدارها و القدرة و ما قدر فيه من لدى الله المقتدر القدير

و بكم احاطت الكلمة و سرت النسمة و انار العالمين من
تجليات نور طلع و اشرق من مطلع نور الاحدية ان بكم هدرت
حمامة الوفاء فى الفردوس الاعلى و نطقت سدرة المنتهى و
غن عندليب البهاء و نادت الاشياء بما شهد الله موجدكم و
خالقكم و سلطانكم و مبدئكم و مبدعكم و محييكم و مميتكم و
اولكم و آخركم و مظهركم و ملهمكم و مؤيدكم و معرفكم انتم
حروفات الكلمة الاولى و الطراز الاول فى ملكوت الانشاء و
مظاهر العدل فى الجبروت الاعلى انتم الكتاب المسطور
و الرمز المشهور و الرق المنشور و البيت المعمور بكم ارتفعت
رايات العدل و نصبت اعلام النصر و بكم تضوعت رائحة
القميص و ظهرت آية التقديس و بكم فتح باب الكرم على وجه الامم
و هطلت من سماء العرفان عناية الرحمن طوبى لكم و لمن
تقرب بكم الى الله و لمن تشبث باذيالكم و تمسك بحبالكم ونطق
بذكركم و ويل لمن انكر حقكم و اعرض عنكم و استكبر عليكم و جاحد
عناية الله فيكم يشهد كل شئى بعزتكم و ارتفاع مقامكم و ربحكم
فى الاخرة و الاولى و خسارة الذين كفروا بالله اذاتى بآيات
مشرقات و بينات واضحات و انوار ساطعات سبحانك يا من
باسمك طار الموحدون فى هواء قربك و لقائك و سرع المخلصون
الى مقر الفداء فى حبك ورضائك اسألك بالذين استشهدوا
فى سبيلك و اخذهم جذب آياتك على شأن ما منعهم ما فى
الدنيا عن التقرب اليك بان تكتب لنا من قلمك الاعلى ما
ينفعنا فى الاخرة و الاولى يا الهى و سيدى و رجائى اسالك

بهذا التراب الاطهر و الرمس المطهر بان تغفر لی و تکفر عنی جریراتی العظمی و قد رلی بفضلك ما تقربه عینی وتنشرح به صدری انك انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتك مفاتیح الرحمة و الفلاح لا اله الا انت القوی الغالب القدیر

از کلك حضرت عبد البهاء جل ثنائه هم زیارتنامه ای — باعزاز نورین نیرین و جناب آقا میرزا مهدی آقای اخـــوان الصفاء که در جوار مرقد نورین نیرین بعدا مدفون گردیده صادر شده

و صورت زیارتنامه مبارك اینست . قوله الاحلی :

ای یاران از قبل عبد البهاء روزی مخصوص بزیارت آن بقعـــه نوراء مشرف گردید و بخوانید و قولوا البهاء المشرق مـــن اوج العلی و النور الساطع عن الملاء الاعلی ینزل و یحـــف تلك البقعة النوراء التی دفن فیها تلك النجوم الساطعـــة و الضیاء النیران اللامعان فی ملکوت الابهی و السراج — الوهاج فی زجاج التقی و الروح المجرد الهادی الی منهاج الهدی اشهد انکم آیات الهدی بین الوری و رایات ملکوت الابهی و ملوك سریر الموهبة الکبری طوبی لکم بما نلتم هـذا المقام الاسنی و الذروة العلیا و رفعکم الله مقام صدق علیـا و اننی اتبرك بهذا التراب المعطر و المسك الاذفر لانه مراقد لتلك النفوس المطمئنة الراضیة المقربة الی رب البریة و اسـأل الله بان یجعل اجداثکم مشاکی النور فی هذا العصـــر المشهود و القرن المحمود ان ربی یختص برحمته من یشـــاء

حتى يستمد المخلصـــون منها الانوار و يستنشق منها —
الزائـــرون نفحات الازهار و عليكم البهاء الابهـــى
" عبد البهاء عباس "

* * *
* *
*

شیـــخ سلمـــان

مربوط به صفحه ۲۰

قسمت چهارم

الواح مبارکهٔ نازلهٔ از قلم

جمال قدم جلّ جلاله در

بارهٔ نورین نیّرین

علیهما البهآء الأبهی

لوح مبارک بافتخار محبوب الشهداء

هوالبهیّ الأبهی

انّ یا اسم الله اسمع نغمات الروح ولا تلتفت الی الذین هم کفروا بالله وآیاته وکانوا فی الأمر شقیًا ان اتّبع ملّة الروح فی حبّ ربّك وهذا اصل الدین ولن یعرف ذلك الّا کلّ موقن ذکیّ قل یا قوم قد شقّت سجاف آلوهم وانفطرت سماء الشرك وأتی الله علی ظلل القدس وفی حوله من الملائکة قبلًا إذا بدل کلّ أمر واضطرب کلّ نفس ونسف کلّ جبل شامخ رفیعًا وإنّك انت فاستقم علی الأمر بحول الله وقوته ثمّ اتّخذ لنفسك فی هذا المقام مقعد عزّ مبینًا ثمّ انصر الأمر بما استطعت لأنّ ملأ البیان أرادوا بأن یرجعوا الأمر إلی مقرّ الذی کانت انفسهم علیه مطروحًا خذ زمام الأمر لئلّا یمسّه أنامل الشرك وهذا ما قدّر لك فی ألواح عزّ حفیظًا ولقد قدّرنا لکلّ نفس بأن یکتب فی هذا الأمر ما یثبت به أرجل العارفین علی عزّ رفیعًا ان یا خلیل کسّر أصنام آلوهم بقدرة ربّك ثمّ اخرج الناس عن ظلمات الهوی وبشّرهم إلی موطن الأمن فی ظلّ سدرة الّتی ارتفعت بالحقّ عن جهة عرش عظیمًا إیّاك أن لا تلتفت الی شیء ثمّ تقرّب بنفسك الی الله الذی خلقك وسوّاك وجعلك للعباد ذکرًا منیعًا وإن تریدُ أن تطّلع علی ما ورد علی جمال عزّ بهیًّا فاعلم بأنّه قد وقع فی بئر الحسد وهذا قمیصه مرشوشٌ بدمه وأرسلناه إلیك لتکون علی بصر منیرًا کذلك ألهمناك وألقیناك ما ورد علی مظهر نفس الله من عباده الذین خلقوا بإرادة من قلمه وکانوا علی ربّهم بغیًّا

كُنْ كَلِمَةَ ٱللهِ وَسَيْفَ أَمْرِهِ بَيْنَ ٱلْعِبَادِ لِيَفْصِلَ بِكَ بَيْنَ ٱلَّذِينَ هُمْ آمَنُوا بِٱللهِ وَآيَاتِهِ
عَنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَكَانُوا عَلَى ٱلْأَمْرِ بَغِيًّا إِيَّاكَ فَٱنْصُرْ رَبَّكَ فِي كُلِّ حِينٍ وَلَا تَقْرُبْ
إِلَى ٱلَّذِينَ تَجِدُ مِنْهُمْ رَوَائِحَ ٱلْبَغْضَاءِ مِنْ هٰذَا ٱلْغُلَامِ ٱلَّذِي أَشْرَقَ عَنْ مَطْلَعِ
ٱلْبَقَاءِ بِسُلْطَانٍ مُبِينًا قُلْ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِعَلِيٍّ بِمَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلْبَيَانُ
وَبِمُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِهِ بِمَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلْفُرْقَانُ ثُمَّ بِٱلْكَلِيمِ بِمَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلْأَسْفَارُ
تَٱللهِ تِلْكَ آيَاتُهُمْ قَدْ نُزِّلَتْ عَنْ جِهَةِ ٱلْعَرْشِ مَنِيعًا وَمِنْ دُونِهَا قَدْ مُلِئَتِ ٱلْآفَاقُ
عَمَّا ظَهَرَ مِنْ سُلْطَانِ ٱلَّذِي كَانَ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ مُحِيطًا إِذًا يَا قَوْمُ فَٱسْتَحْيُوا
عَنِ ٱللهِ ٱلَّذِي خَلَقَكُمْ بِأَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ بِمَا فَرَّطْتُمْ فِي جَنْبِهِ وَهٰذَا جَنْبُ ٱللهِ
إِنْ أَنْتُمْ بِهِ عَلِيمًا قُلْ قَدْ عَمِيَتْ أَبْصَارٌ لَنْ يَرْتَدَّ إِلَى شَطْرِهِ وَبَكِمَتْ لِسَانٌ لَنْ يَنْطِقَ
لِبَدَائِعِ ذِكْرِهِ وَصَمَّتْ آذَانٌ لَنْ تَسْمَعَ نَغَمَاتِ ٱلرُّوحِ مِنْ هٰذَا ٱللِّسَانِ ٱلَّذِي
يَنْطِقُ فِي كُلِّ شَيْءٍ بِأَنِّي أَنَا ٱللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَإِنَّهُ قَدْ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا قُلْ يَا قَوْمُ
دَعُوا مَا عِنْدَكُمْ ثُمَّ خُذُوا لَوْحَ ٱللهِ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِهِ ثُمَّ ٱسْتَنْشِقُوا إِنْ وَجَدْتُمْ
عَنْهُ رَائِحَةَ ٱلرَّحْمٰنِ فَٱحْفَظُوهُ عَنْ ضَرِّ ٱلشَّيَاطِينِ ثُمَّ ٱنْصُرُوهُ بِمَا كُنْتُمْ مُسْتَطِيعًا
عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَنْصُرُ أَحِبَّائَهُ كَيْفَ يَشَاءُ وَإِنَّ نَصْرَهُ كَانَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ قَرِيبًا إِيَّاكُمْ أَنْ لَا
تُجَادِلُوا بِٱللهِ وَلَا تُحَارِبُوا مَعَ نَفْسِهِ وَلَا تَدْحَضُوا مَا يَسْتَعْلِي بِهِ أَسْمَاؤُكُمْ وَحُقِّقَ بِهِ
دِينُكُمْ خَافُوا عَنِ ٱللهِ وَلَا تَكُونُنَّ عَنْ شَاطِئِ ٱلْقُرْبِ بَعِيدًا وَٱلرُّوحُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنِ
ٱتَّبَعَ أَمْرَ مَوْلَاكَ فِي كُلِّ بُكُورٍ وَأَصِيلٍ ثُمَّ قَدْ نُزِّلَتْ مَرَّةً أُخْرَى عَنْ مَلَكُوتِ ٱلْأَبْهَى

مِنْ سَمَاءِ ٱلْعَمَاءِ

لوح مبارك نازل بافتخار سلطان الشهدآء

هُوَ الْبَهِيُّ الْأَبْهَى

سِرُّ اللهِ عَنْ سِدْرَةِ النَّارِ مِنْ وَرَاءِ تُلْزِمُ النُّورِ عَلَى بُقْعَةِ الْأَمْرِ قَدْ كَانَ بِالرُّوحِ مَشْهُودًا
وَيَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَيَقُولُ يَا مَلَأَ الْبَيَانِ اَ كَفَرْتُمْ بِالَّذِي بِهِ آمَنْتُمْ مِنْ قَبْلُ بِاللهِ هٰذَا جَمَالٌ
قَدْ ظَهَرَ بِالْفَضْلِ وَأَنْتُمْ احْتَجَبْتُمْ عَنْهُ بِمَظَاهِرِ الْأَسْمَآءِ فِي مَلَكُوتِ الْإِنْشَآءِ بَعْدَ الَّذِي
كُلُّهَا خُلِقَ بِقَوْلِهِ وَإِنَّهُ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا أَنْ يَا اِسْمَ الْأَعْظَمُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ مِنْ
أَعْظَمِ الْأَسْمَآءِ لِتَخْرُجَ عَنْ بَيْتِ الصَّمْتِ وَتَطْلُعَ مِنْ مَشْرِقِ الْبَيَانِ بِأَمْرٍ قَدْ كَانَ عَلَى
الْعَالَمِينَ مُحِيطًا إِذًا فَامْنَحِ اللِّسَانَ بِالْحَقِّ ثُمَّ بَلِّغِ النَّاسَ بِمَا بَلَّغَكَ بِالرُّوحِ فِي هٰذَا
اللَّوْحِ الَّذِي كَانَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مَنْزُولًا إِيَّاكَ أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْءٌ عَنْ ذِكْرِ رَبِّكَ ثُمَّ
اخْرُقْ حُجُبَاتِ الْأَحْزَانِ بِاسْمِ رَبِّكَ الرَّحْمٰنِ ثُمَّ أَشْرِقْ عَنْ أُفُقِ الذِّكْرِ بِأَنْوَارٍ مُبِينًا
إِيَّاكَ أَنْ لَا تَنْسَ حِينَ الَّذِي دَخَلْتَ بُقْعَةَ الْفِرْدَوْسِ وَحَضَرْتَ تِلْقَآءَ الْعَرْشِ وَإِنَّا
بَشَّرْنَاكَ بِكُلِّ الْخَيْرِ وَقَدَّرْنَا لَكَ مَقَامًا كَانَ فِي مُلْكِ رَفِيعًا وَلَا تَنْقُضْ عَهْدَ الَّذِي عَاهَدْتَ
بِهِ فِي مَحْضَرِ اللهِ وَلَا تَكُنْ مِيثَاقَهُ وَكُنْ عَلَى الْعَهْدِ مُسْتَقِيمًا أَنِ اسْتَقِمْ عَلَى حُبِّكَ
مَوْلَاكَ إِيَّاكَ أَنْ لَا تَمْنَعَ نَفْسَكَ عَمَّا قَدَّرْنَاهُ لَكَ لِتَكُونَ مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي أُمِّ الْأَلْوَاحِ
مَذْكُورًا ثُمَّ اكْتُبْ فِي إِثْبَاتِ هٰذَا الْأَمْرِ مَا أَلْقَى الرُّوحُ فِي صَدْرِكَ وَإِنَّهُ يُلْهِمُكَ بِالْحَقِّ
وَيُؤَيِّدُكَ عَلَى أَمْرٍ كَانَ مِنْ قَلَمِ اللهِ مَقْضِيًّا ثُمَّ الرُّوحُ وَالْعِزُّ وَالْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَ
عَلَى الَّذِينَ مَعَكَ فِي إِشْرَاقِ الْأَمْرِ وَاَصِيلِ الْقُدْسِ ثُمَّ فِي كُلِّ حِينٍ يَصِلُ إِلَى جَنَابِ
الحسن النهري مِنْ اَهْلِ الصَّادِ لِيَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

بسم الله العلي في رفرف الأعلى

أن يا حرف الوفاء قد حضر بين يدينا كتابك وعرفت ما سطر فيه من لدنك وقبلنا حبك في الله ومظاهر نفسه ومرايا كينونته وسوف يجزيك الله بأحسن جزاء من عنده ويجعلك من المهتدين في كتاب الروح مسطورا أوصيك حينئذ بتنصح البقاء وأيدك على جواهر الأمر في كلمات القدس ليتحدر روايح الفردوس عن مصر الجمال وتكون في جنة الخلد بعز الله مخلودا كن على بصيرة في أمرك ولا تغتب أحدا ولا تتبع الشهوات وتوكل على الله ربك ثم امش على الأرض بوقار من الله وأعرض عن الذين تجد في قلوبهم غلا من الله وأحبائه ولا تكن للكافرين خصيما وإن تعمل بما ألهمناك لتجد في الملك غناء من الله وفي الآخرة خير مقاما وأحسن مكينا كذلك ألقينا لك قول الحق وعلمناك سبل الهدى وعرفناك مناهج التقى لتكون على الأمر بصيرا قل يا قوم اتقوا الله ولا تتبعوا خطوات الشياطين وآمنوا بما نزل الله عليكم ثم اتبعوا ما يلقيكم العبد من نعمات البقاء لتكونن على الأمر في على العرش ظهيرا فاقصص هذا الرؤيا لقلبك فيما كشفنا لك من أسرار القضاء من وراء فلزم الحمراء وكذلك كان الحكم من عند الله على العالمين مقضيا اذا بشر في روحك فيما أجبناك وأذكرناك في اللوح وجعلنا لك بشارة من الله عظيما المنزول من الهاء بعد الباء يا حسن .

لوح مبارک نازل بافتخار حضرت سلطان الشهداء

هُوَ اللّٰهُ

فَسُبْحانَكَ اللّٰهُمَّ يا إِلٰهِي إِنَّ هٰذا عَبْدُكَ الَّذِي أَخَذَهُ حَرارَةُ حُبِّكَ وَجَذَباتُ عِشْقِكَ وَهَبَّتْ عَلَيْهِ مِنْ نَفَحاتِ قُدْسِكَ وَنَعَماتِ رُوحِكَ بِحَيْثُ انْقَطَعَهُ عَنْ كُلِّ الْجِهاتِ وَالْإِشاراتِ فِيما حَدَثَ فِي قَلْبِهِ وَلَهُ جَمالِكَ وَشَعَفُ إِجْلالِكَ حَتّٰى سافَرَ بِكَ إِلَيْكَ وَهاجَرَ مِنْكَ عَلَيْكَ وَانْقَطَعَ السَّبِيلَ حَتّٰى دَخَلَ فِي سُبُلِ عِنايَتِكَ كَأَنَّهُ مَشّٰى بِعَيْنِهِ فِي شَوْقِهِ لِلِقائِكَ لِيَصِلَ إِلىٰ بابِ مَدِينَةِ أَحَدِيَّتِكَ وَيَبْلُغَ إِلىٰ مَقاعِدِ عِزِّ أَزَلِيَّتِكَ حَتّٰى قامَ لَدىٰ خِيامِ رَفْعَتِكَ وَفُسْطاطِ عَظَمَتِكَ فِي مَكْمَنِ الْقُدْسِ عِنْدَ حَرَمِ كِبْرِيائِكَ وَحَدِيقَةِ جَمالِكَ وَمَدِينَةِ هِدايَتِكَ وَبَلَغَ بِذٰلِكَ الشَّرَفِ الْكُبْرىٰ وَالْإِفْتِخارِ الْعُظْمىٰ إِلىٰ مَقامِ الَّذِي أَحْكَمَ خِيطَ عُبُودِيَّتِهِ بِعُرْوَةِ رُبُوبِيَّتِكَ وَاسْتَوْقَدَ مِشْكاةَ فَقْرِهِ بِمَصابِيحِ غَنائِكَ فَبِذٰلِكَ دَخَلَ فِي لُجَّةِ أَبْحُرِ الْهُوِيَّةِ لَدىٰ تَمَوُّجِ آياتِ عِزِّ سَلْطَنَتِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ يا إِلٰهِي عَلىٰ ما أَعْطَيْتَهُ بِجُودِكَ وَأَكْرَمْتَهُ بِقُدْرَتِكَ وَلَكَ الشُّكْرُ عَلىٰ ما رَزَقْتَهُ مِنْ جَواهِرِ نَعِيمِ الْمَكْنُونَةِ وَبَدائِعِ رَحْمَتِهِ الْمَخْزُونَةِ الَّتِي أَثْمَرَتْ مِنْ شَجَراتِ الْحُبِّ فِي جَواهِرِ الْأَفْئِدَةِ إِذْ أَنَّكَ يا إِلٰهِي بِأَنْ تُسْمِعَهُ نِداءَ هٰذَا الطَّيْرِ النّارِيِّ فِي هٰذَا الْجَنَّةِ الْأَبْهىٰ لِيَظْهَرَ بِكَيْنُونَتِهِ عَلىٰ إِقامَةِ نَصْرِكَ فِي مَلَكُوتِ خَلْقِكَ وَجَبَرُوتِ عِزِّكَ وَلِتَظْهَرَ رُوحُهُ عَنْ كُلِّ ما لا قَضىٰ بِهِ قَضاؤُكَ وَلا يُمْضِي بِهِ رِضاؤُكَ إِذْ بِيَدِكَ زِمامُ الْأُمُورِ وَإِنَّكَ أَنْتَ مَظْهَرُ الظُّهُورِ وَالْمُغْنِي عَلَى النُّورِ فِي شَجَرَةِ الطُّورِ وَإِنَّكَ أَنْتَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَصَلِّ اللّٰهُمَّ يا إِلٰهِي عَلىٰ أَوَّلِ نُورِكَ الَّذِي اسْتَرْقىٰ بِهِ أَرْواحُ قُدْسِ صَمَدِيَّتِكَ وَعَلىٰ قَصْرِكَ الَّذِي كانَ مُتَحَرِّكًا عَلَى الْهَوىٰ فِي قُطْبِ الشَّمْسِ مَرْكَزِ الْإِمْضاءِ بِالْبَداءِ

عَلَى ٱلْقَضَاءِ وَعَلَى ٱلْمُدِلِّينَ عَلَيْهِ فِي رَفَارِفِ ٱلْبَقَاءِ وَعَرَائِشِ ٱلْعَمَاءِ وَإِنَّكَ
أَنْتَ ٱلْحَاكِمُ ٱلْقَادِرُ ٱلْقَاهِرُ ٱلْعَالِمُ ٱلْحَيُّ ٱلْمُقْتَدِرُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْقَدِيرُ ٱلْعَلِيمُ فَأَلْبِسْ
مِنْ قَمِيصِ ٱلتَّكْبِيرِ مِنْ قُطْنِ ٱلْبَقَاءِ عَلَى هَيْكَلِ أَحِبَّائِكَ فِي أَرْضِ ٱلْأَنْشَاءِ وَبَلِّغْنِي
عَلَيْهِ ٱلتَّسْبِيحَ مِنْ أَسْطُرِ ٱلْوَفَاءِ وَعَلَى ٱلَّذِينَ كَانُوا فِي حَوْلِكَ مِنْ أَهْلِ ٱلْهُدَى

«١٥٢ ارض صح سين»

لوح مبارك نازل بافتخار حضرت سلطان الشهدآء

هُوَ ٱللّٰهُ المقتدرُ القدير

طبیبی دراین ایام که هوا های نفسانیه بعضی را ازعدل وانصاف ومانزل فی الالواح من الاتحاد والائتلاف منع نموده دیگر قلم اعلی چه ذکر نماید ولسان علم ازبرای که تکلم فرماید جهل عباد افق منیر علم را تیره نموده غفلت ناس صبح نورانی هدایت راستر کرده دراکثری ازالواح منزله جمیع رابحکمت واتحاد واعمال پسندیده واخلاق حمیده ممدوحه امرنمودیم مع آنکه کل قرائت نموده وبراحکام الهیه مطلع شده مع ذلك ازسبیل مستقیم دورمانده اند واتباع هواهای خودرامقدم شمرده اند باتحاد امرنمودیم باختلاف برخاستند بحکمت دعوت فرمودیم بدون آن قیام نمودند ازتوجه بشطراحدیه دراکثری ازالواح نهی شدند مع ذلك هریومی فوجی واردوفوجی خارج لاحول ولاقوة الا بالله تفصیل ارض تا وعزم بعضی را برامر شنیع استماع نمودید هرنفسی راباصلاح امرنمودیم بافساد مشغول شدگویا اوامر الهیه راالغو شمرده اند واحکام ربانیه راازاوهام دانسته اند بهوی تکلم مینمایند وبحق

نسبت میدهند اِنَّهُ بَرِیٌ مِنَ الَّذِینَ أَفْسَدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَیَتَکَلَّمُونَ بِمَا نُهُوا عَنْهُ فِی کِتَابِ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ انشاء الله باید آنجناب بقدر وسع در تربیت بعضی از نفوس ضعیفه و اتفاق و اتحاد جهد کامل نمایند که شاید بما اراده الله فائز شوند حزن این مظلوم از این لوح ظاهر و هویدا است انا لله و انا الیه راجعون

« ۱۵۲ ص ح س ن »

لوح مبارک جمال اقدس ابهی بافتخار سلطان الشهدآء امر به تبلیغ جناب ح قبل س علیه بهآء الله

بنام ناطق دانا

ح س الحمد لله عرف قمیص را یافتی و ترا بمطلع غیب مکنون و مشرق کنز مخزون هدایت نمود تا آنکه بجناحین شوق و اشتیاق و جذب و انجذاب قصد مقصد اعلی نمودی و از صحاری و براری و بحار و جبال مرور نمودی تا بفضای قصوی که مطاف ملأ اعلی است فائز گشتی هیچ مقامی باین مقام معادله ننماید قَدْ شَهِدَ بِذٰلِکَ کُتُبُ اللهِ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَهٰذَا الْکِتَابُ الْمُبِینُ الْمُبِینُ نامه آنجناب رسید و کل بشرف اصغا فائز الحمد لله بذکر محبوب للعالم مشغولی و بخدمت امر قائم قسم بآفتاب افق تقدیس این بیان که از مشرق قلم رحمان اشراق نمود از دفتر عالم محو نخواهد شد أَنْ اعْرِفْ مَقَامَهُ وَکُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ انشاء الله نفوسی که بافق اعلی ناظرند و بذیل رحمت دوست یکتا متشبث بحکمت و بیان در تبلیغ امر الهی مشغول باشند جمیع امور الیوم معلق بحکمت است اگر حکمت اقتضا ننماید تکلم جائز نه باید کل باموریکه سبب اطمینان و سکون ناس

متمسک شوند چه که ضوضاء غافلین سبب وعلت اضطراب افئده ضعفاء خواهد شد إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْمُشْفِقُ ٱلرَّحِيمُ طُوبَىٰ لِمَنْ يَنْصُرُ رَبَّهُ بِٱلْأَعْمَالِ ٱلطَّيِّبَةِ وَٱلْأَخْلَاقِ ٱلرُّوحَانِيَّةِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ ٱلْبَهَآءِ فِي ٱلصَّحِيفَةِ ٱلْحَمْرَاءِ ٱلَّتِي رُقِمَتْ فِيهَا مِنْ قَلَمِ ٱلْأَعْلَىٰ أَسْرَارُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ مخصوص آنجناب آیات بدیعه منیعه نازل انشاء الله بجمیع آن فائز شوید وبکمال حکمت وبیان بخدمت امر مشغول گردید آنچه باقی ودائم است بشانیکه فنای دنیا واختلافات آن آنرا تغییر ندهد تبلیغ امر الهی است اگر بحکمت واقع شود إِنَّهُ يَقُولُ ٱلْحَقَّ وَيَهْدِي ٱلسَّبِيلَ وَيُظْهِرُ ٱلدَّلِيلَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْجَمِيلُ . ۱۵۲

این کلمات درّیات از قلم جمال قدم خطاب بجناب حاء وسین نازل شده قوله تعالی یا حا قبل سین غصن اکبر حاضر وبذکرت ناطق ازحق میطلبم ترا مؤید فرماید برآنچه سبب وعلت بقای وجود است لله الحمد از کوثر حیوان که از قلم رحمان جاری شده آشامیدی وحفیف سدره منتهی اصغا نمودی این ذکر واین عنایت ببقای ملکوت الهی باقی ودائم است زود است ظاهر میشود آنچه از قلم اعلی جاری گشته نَسْأَلُ ٱللَّهَ أَنْ يُؤَيِّدَكَ عَلَىٰ حِفْظِ هٰذَا ٱلْمَقَامِ ٱلْأَعْلَىٰ إِنَّهُ هُوَ ٱلْمُقْتَدِرُ ٱلْقَدِيمُ در هرحال ذکرت مذکور بوده وهست هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّكَ عَلَيْكَ انتهی

این لوح مُبارک قبل از شهادت سلطان الشهدآء باعزاز مشار الیه از قلم جمال قدم جلّ جلاله نازل گردید . .

قولهُ تعالیٰ

بنام مبیّن دانا بحر معانی از مطلع فم مشیّت رحمانی بصورت این کلمات تجلّی

فرمود غیوم اوهام جهلاء افق منیر عالم را تیره و تار نموده وسطوت امراء صافی کاس اطمینان را مکدر کرده ولکن زود است که قضایای الهیه این احجاب مانعه را خرق نماید و اسباب مانعه حائله را زائل فرماید بگو ای دوستان اضطراب از برای چیست وخوف از برای چه شکی نبوده ونیست که هر ذی روحی را موت ادراک نماید واخذ کند در این صورت اگر این موت بشهادت تبدیل شود و در سبیل الله واقع گردد البته محبوبتر است وهر ذی درایت و فکری شهادت میدهد بر این که این مقام اعلی المقامات بوده وخواهد بود وجمیع عباد بحکمت مامورند واز فساد ونزاع وجدال ممنوع ولکن اگر امری واقع شود در آن حین باید بکمال رضا بمشهد فدا در سبیل دوست یکتا توجه نمایند قسم بآفتاب افق تقدیس اگر نفسی از کاس عرفان زلال محبت رحمن بیاشامد ابدًا از ظلم ظالمان وسطوت طاغیان محزون نشود تا چه رسد بخوف واضطراب انشآء الله باید آنجناب جمیع سالکان صراط مستقیم را بآنچه در این لوح از قلم رحمانی نازل شده متذکر نمایند تا بفرح وسرور تمام بذکر مالک انام مشغول باشند بگو قلم اعلی میفرماید موت هر نفسی در کتاب الهی مقدر است وآنی مقدم ومؤخر نخواهد شد آیا سزاوار است آنکه حبیب از لقای محبوب احتراز نماید ویا از ایثار جان در سبیل جانان محزون گردد لا ونفسی الحق ولکن اکثر الناس لا یعرفون بگو قلوب را مقدس ومطهر نمائید تا روزنه ببحر اعظم بیابد دیگران نفوس را جنود عالم وزمام جیر ابطال امم از مالک قدم منع ننماید فاسئل الله بان یوفقهم ویؤیدهم

ـ عَلىٰ شَأْنٍ يَطِيرُونَ بِأَجْنِحَةِ الْأَشْيَاقِ إِلَى اللهِ الْمَلِكِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ إِنَّا ذَكَرْنَاكَ مِنْ
قَبْلُ وَفِي هٰذَا اللَّوْحِ الْبَدِيعِ لِتَكُونَ مُطْمَئِنًّا بِفَضْلِ مَوْلَاكَ وَتُذَكِّرَ النَّاسَ بِمَا جَرَىٰ
مِنْ قَلَمِهِ الْمُقَدَّسِ الْعَزِيزِ الْمَنِيعِ أَلْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِأَمْرِ اللهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ

قسمت پنجم

الواحی که بعد از صعود

نورین نیّرین باسم احبّای دیگر

در بارهٔ مقام شهدای اصفهان

نازل شده

ط جناب زين العابدين الذى فاز ك

هُوَ الْأَقْدَسُ الْأَعْظَمُ الشَّاهِدُ النَّاظِرُ الْعَلِيمُ

ذِكْرٌ مِنْ لَدُنَّا لِمَنْ فَازَ بِلِقَاءِ الْمَظْلُومِ إِذْ كَانَ بَيْنَ أَيْدِي الْغَافِلِينَ أَشْهَدُ أَنَّهُ خَرَجَ عَنِ الْبَيْتِ مُقْبِلًا إِلَى بَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ الَّذِي أَنْزَلَهُ الرَّحْمٰنُ فِي الْفُرْقَانِ وَفَازَ بِمَا أَرَادَ فِي يَوْمِ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَدْ حَضَرَ الْعَبْدُ الْحَاضِرُ وَأَنْشَدَ مَرَّةً أُخْرَىٰ فَضْلًا مِنْ لَدَى اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ طُوبَىٰ لِلِسَانِكَ بِمَا نَطَقَ فِيمَا وَرَدَ عَلَىٰ نَيِّرِ الْبَطْحَا الَّذِي نَاحَ لَهُ الْمَلَأُ الْأَعْلَىٰ وَأَهْلُ الْفِرْدَوْسِ عَلَى الْمَقَامِ الْكَرِيمِ طُوبَىٰ لِمَنْ نَطَقَ بِذِكْرِ الْحَاءِ وَالْحَاءِ وَمِنْ بَعْدِهِمَا مَنْ سُمِّيَ بِالْكَاظِمِ الَّذِي أَنْفَقَ رُوحَهُ فِي اللّٰهِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ أَشْهَدُ أَنَّهُ مَا خَوَّفَتْهُ الْجُنُودُ وَلَا ضَوْضَاءُ كُلِّ عَالِمٍ بَعِيدٍ لَعَمْرِي وَجَدْنَاهُ مُسْتَقِيمًا عَلَىٰ أَمْرِ رَبِّهِ عَلَىٰ شَأْنٍ تَحَيَّرَ بِهِ أَهْلُ الْفِرْدَوْسِ وَالَّذِينَ طَافُوا الْعَرْشَ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَظِيمٍ سَوْفَ يُظْهِرُهُ اللّٰهُ مَا سُتِرَ عَنْ وَجْهِ الْعِبَادِ إِنَّهُ لَهُوَ الْفَرْدُ الْخَبِيرُ لَعَمْرُ اللّٰهِ قَدْ فَازُوا بِمَا لَا فَازَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ قَبْلُ يَشْهَدُ بِذٰلِكَ قَلَمِي الْأَعْلَىٰ فِي هٰذَا اللَّوْحِ الْبَدِيعِ إِنَّا نُكَبِّرُ مِنْ هٰذَا الْمَقَامِ عَلَيْكَ

وَعَلَى الَّذِينَ فَازُوا بِرَحِيقِ الْأِسْتِقَامَةِ فِي هٰذَا

الْأَمْرِ الَّذِي بِهِ اضْطَرَبَ أَفْئِدَةُ

الْعُلَمَاءِ وَزَلَّتْ

أَقْدَامُ الْعَارِفِينَ

آقای معظم مکرّم حضرت افنان آقائی آقاسید . م ، علیه من کلّ بهاء ابهاه بلحاظ اطهر انور ملاحظه فرمایند .

بنام یکتا خداوند بینای دانا

سازج ذکر و ثنا سلطان قدم و دارای عالم را سزا است که بمیك تجلّی از تجلّیات انوار جمالش خلیل را در آتش نشاند و ذبیح را بمحلّ فدا فرستاد عقل متحیّر که این چه اشراق است اگر به مَلِك افتاد از مُلك درگذشت و اگر بر فقیر بحت تجلّی نمود از عالم غنا بیزاری جست و اگر بر غنای بات توجّه نمود از مقام خود گذشت و در صف خادمان بخدمت ایستاد . قسم بدریای علم الهی که اگر آنچه مستور فرموده ظاهر فرماید جمیع عالم را خلیل مشاهده نمائید و ذبیح عصر بینید و لکن این معشر خلیل بتبدیل نار راضی نشوند و این معشر ذبیح از مقرّ فدا باز نگردند و این خادم فانی متحیّر که چه گوید و چه عرض نماید هم متحیّر است و هم ممنوع در این صورت بحبل زِدْنِی فِیكَ تَحَیُّرًا متمسّك سبحان الله یك نداهم سکر آورد و هم هوش عطا نماید هم فراموشی آورد و هم علم کلّ شئ کرم فرماید یَا لَیْتَ کُنْتُ مَاذُونًا بِذِکْرِ مَا رَأَیْتُ وَعَرَفْتُ الْأَمْرَ بِیَدِهِ وَحْدَهُ لَیْسَ لِأَحَدٍ مَقَامٌ وَلَا مَجَالٌ وَلَا قُدْرَةٌ وَلَا قُوَّةٌ إِلَّا بِأَذْنِهِ وَعِنَایَتِهِ رُوحِی لِذِکْرِکُمُ الْفِدَاءِ وَلِقَائِکُمُ الْفِدَاءِ در ایّامی که قصر منظر اکبر واقع یومی از ایّام حین غروب جناب اسم الله م ه علیه من کلّ بهاء ابهاه وارد و بساحت اقدس فائز و بعد پاکتی باین عبد دادند و در آن دستخط آن حضرت و مکتوب جناب آقا میرزا اسمعیل بود و در همان شب همچه اقتضا نمود که این عبد مجال یافت

وجمیع را تلقاء وجه عرض نمود وچون بانتها رسید جمال قدم از مقرّ برخاستند مشی مینمودند ومیفرمودند یا أفنانی طوبیٰ لکم بما فزتم بعنایة ربّکم وعرفانه و الاقبال إلیه وطوبیٰ للذین یحبّونکم لوجه الله ربّ العالمین إنّا رفعنا مقاماتکم سوف ترونها یشهد بذلک من توجّه إلیٰ وجهی وعرف أمری الأعظم وأقبل إلیٰ صراطی المستقیم یا افنانی ذکر عظمت امر در اکثر الواح نازل لعمر الله انّه اعظم من کلّ عظیم اگر شخصی در مقامات نفسی که الیوم موفق است بامر الله تفکر نماید شاید از عظمت امر فی الجمله آگاه شود إنّ ربّک یفتح باب العرفان علیٰ وجه من یشاء إنّه لهو المدبّر الحکیم یا افنانی عنایت حق با شما بوده وخواهد بود باین بیان که از مشرق وحی رحمن بیکی از متوجّهین اشراق نموده ناظر باشید ای حسین باین کلمه مبارکه که بمثابه سفینه است در دریای عرفان سلطان امکان متمسّک باش اگرچه این کلمه قدیم است یعنی مظاهر امر از قبل بآن تکلّم نموده اند ولکن الیوم بطراز بدیع جدید ظاهر چه که اسرافیل حقیقی روح تازه معنوی در هیاکل الفاظ دمیده وآن این است مَنْ کانَ لِلّٰهِ کانَ اللّٰهُ لَهُ اگر در این بحر سیر نمائی خود را بروح تازه واطمینان بی اندازه مشاهده نمائی ودر هوای محبّت نیّر آفاق به پرهای شوق واشتیاق پرواز کنی وبکمال فرح وانبساط وسرور ونشاط بر این صراط عدل مستقیم مشی نمائی ای افنان شما بحق اقبال نمودید یعنی بعنایت او موفق باین مقام شدید وحق هم بکمال عنایت بشما متوجّه همچه گمان نرود که ثمرات این عنایت مستور ماند لا وَنَفْسِي

سَوْفَ يُظْهِرُهَا اللّٰهُ فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ وَلِيُّكُمْ وَمُعِينُكُمْ إِنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ایام
ظهور است و فضل لا یحصی إِنَّهُ لَهُوَ الْفَضَّالُ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطِي إِنَّهُ لَهُوَ الْكَرِيمُ در
جمیع احوال بحکمت ناظر باشید و بحق متوکل بِيَدِهِ حِفْظُ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ
الْقَدِيرُ الْبَهَاءُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ أَحَبَّكُمْ وَعَلَى مَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ وَسَمِعَ نِدَائَكُمْ وَذِكْرَكُمْ
إِنَّهُ مِمَّنْ فَازَ بِعِنَايَةِ رَبِّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ انتهی

واین که درباره جناب میرزا اسمعیل مرقوم داشتید مکتوب ایشان بتمامه
عرض شد فرمودند در بعض آنچه ذکر نموده صادق است و باید با او ملاطفت
و مدارا نمود لوح امنع اقدس هم مخصوص ایشان از سماء فضل نازل وارسال
شد ملاحظه فرمائید و بفرستید إِنَّ رَبَّنَا لَهُوَ الْأَمِرُ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ولکن بسیار
میرزای مذکور پریشان شده اند اگرچه حق با ایشان است امر بزرگ بوده
چه که نسبتش الی الله بوده ولکن اگر قدری در بحر آگاهی متغمس شوند
مشاهده میکنند که احسن و اعظم و اقوم و اکمل و اعلای امور عالم بوده
و خواهد بود وقتی که این خادم فانی در عراق بود نورین نیرین شهیدین
بعزم زیارت کعبه الهی بشطر زوراء توجه نمودند و در مراجعت از ارض
طف بساحت اقدس فائز گشتند و بعد از اصغاء ندای الهی فی الحقیقه
تغییر نمودند اظهار عنایت درباره ایشان مع آنکه در بین ناس معروف
نبودند بشانی مشاهده شد که بعضی را حیرت دست داد و متعجب بودند
و بعد با مر الهی توجه بارض خود نمودند و بید قدرت ایشان را بلند نمود
و بطراز عزت مزیّن فرمود و از سحاب کرم برکت بر ایشان بارید تا آنکه

در آفاق عالم باسم مالك قدم معروف ومذکور وفی الحقیقه مقرّشان را
درقلوب مقرر داشتند چنانچه مشاهده فرموده ومیفرمائید وبعد از
ورود ارض صاد دو عریضه از ایشان بساحت اقدس رسید وهمچنین
عرایض دیگر بکمال عجز وابتهال سائل وآمل شدند مقامی راکه بآن فائز
گشتند کدام فضل اعظم از این است که الحمدلله در دار دنیا باسم حق ظاهر
بودند ومشرکین هم درحضوشان بخضوع مشاهده میشدند ودر آخر ایام
هم بمقامی فائز گشتند که ذکر آن بقلم این عبد محدود نشود وبه بیان این
فانی درنیاید از الواحی که دراین مصیبت کبری از سمآء مشیّت مالك وری
نازل شده معلوم ومحقق میشود یا محبوب فؤادی صد هزار طوبی لهم
وصد هزار حسرت از برای این عبد گویا درهرحین بالسن عالم به یا لَیْتَنِی
کُنْتُ مَعَهُمْ ناطق دراین فقره ملاحظه نمائید که سیّد عالم شهید شد بآن
تفصیل که بسمع مبارك رسیده وایشان از عباد ایشان محسوب اند مع ذلك
شهادت ایشان اثرش بیشتر ونفوذش کامل‌تر وحرقتش زیادتر مشاهده میشود
تَعالیٰ مَنْ رَفَعَهُمْ وَتَعالیٰ مَنْ عَزَّزَهُمْ وَتَعالیٰ مَنْ جَعَلَهُمْ فائِزِینَ بِهٰذَا الْمَقامِ
الَّذِی أَنْفَقَ الْأَوْلِیآءُ أَرْواحَهُمْ لِلْبُلُوغِ إِلَیْهِ .

قسم بمحبوب عالم که حسرت این فقره از قلب این خادم زائل نمیشود
أَسْئَلُهُ تَعالیٰ بِأَنْ یُوَفِّقَنِی عَلیٰ ما یُحِبُّ وَیَرْضیٰ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِیرُ واینکه
امور را راجع به حق فرمودید وبا وتفویض نمودید دراین فقره فرمودند
نِعْمَ ما عَمِلُوا إِنَّ رَبَّهُمُ الرَّحْمٰنُ لَهُوَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ یُظْهِرُ ما یَشآءُ بِسُلْطانٍ مِنْ عِنْدِهِ

إِنَّهُ لَهُوَ الَّذِی لَا یُعْجِزُهُ شَیْءٌ وَلَا یَمْنَعُهُ جُنُودٌ وَلَا یُضْعِفُهُ سَطْوَةُ کُلِّ قَوِیٍّ وَغَلَبَةُ کُلِّ قَادِرٍ إِنَّهُ لَهُوَ الْحَاکِمُ عَلَی مَا یَشَاءُ وَالْفَاعِلُ لِمَا یُرِیدُ انتهی

لوح دیگری باعزاز سلطان الشهدآء ومحبوب الشهدآء عزّ نزول یافته است

دراین ظهور اعظم مشاهده شده آنچه که از برای نفسی مجال شك وریب نبوده ونیست مگر نفوسی که باعتساف قیام نمایند وبظلم بحث بات تکلم کنند وآنچه درامورات بعدکه ازقبل درالواح الهی نازل شده بتصریح تمام بوده من غیر تلویح اگر نفسی درلوح فؤاد ورئیس ولوح پاریس وسایرالواح که درشدائد سجن وفتح باب آن نازل شده ملاحظه نماید متحیّر ومبهوت میشود حرف بحرف ظاهرشده بعدازتنزیل هریك ازالواح بعضی ازقلوب مطمئنّه تعجب نمودندکه این فقرات چگونه ظاهرخواهد شد این عبد معروض میداشت سَوْفَ یَرَوْنَ یومی ازایّام این عبد عرض نمود که اگررئیس تائب شود آیا میشود بقمیص عفو فائزگردد إِذَا تَوَجَّهَ إِلَیَّ وَجْهُ الْقِدَمِ وَقَالَ وَاللهِ الَّذِی لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ یَظْهَرُ کُلُّ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمٰنُ فِی اللَّوْحِ بعد بلسان پارسی فرمودند اگرهمه آسمان وزمین جمع شوند وبخواهند یك حرف ازلوح رئیس راتغییر دهند قادرنبوده ونخواهندبود اگرکسی آن لوح مبارك رادیده باشد وبرقضایائی که بررئیس واتباع اوومالك او واردشد اطلاع یافته باشد لَیَصِیحُ بَیْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بِاسْمِ اللهِ رَبِّنَا الْعَلِیِّ

اَلاَ اِنَّ النَّاسَ نِیامٌ فی الحقیقه درخوابند ودراین حالت هستندتا وقتی که خود را
دردرکات یعنی درمقامات خود ملاحظه کنند وهمچنین فرمودند بنویس
بافنان یاافنانی محزون مباشید ازحوادث عالم ازسحاب جود وسماء کرم
مبذول میفرماید بآنچه مقتضی است اگربربعضی ضرّی ویا ضرری دراین
مصیبت کبری وارد باسی نبوده ونیست اِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطِی الْکَرِیمُ عطامیفرماید
چنانچه فرموده واگردربعضی تاخیررفته نظربحکمت بالغه بوده اِنَّهُ یَعْلَمُ مَا یَظْهَرُ
وَفی قَبْضَتِهِ زِمامُ الْاُمُورِ اِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطِی الْغَفُورُ واین که مرقوم فرموده بودید که بجناب
افنان آقای آقاسیداحمدعلیه من کلّ بهاء أبهاه مرقوم داشته اید که بمصرف
بازماندگان شهید مظلوم علیه نورالله ورحمته رابدهند این فقره فوق کلّ اعمال
درنزدحق جلّ جلاله درمقام اوّل ولکن باید بعد ازاطلاع برامورشان وآگاهی
کاهی این فقره عمل شودکه اگردرستراموری واقع شود وجناب آقامیرزااسمعیل
مطلع شوند البتّه سبب یاس او وشایدکدورتی مابین او وبازماندگان واقع
شودعندالله توجّه شمابایشان بسیارمحبوب است لسان عظمت باین کلمه
مبارکه ناطق طوبی ازبرای نفسی که جویای امورات ایشان باشد وآنچه ناقص است
باصلاح آرد فی الحقیقه الیوم این فقره بسیاربزرگست انشاءالله آنحضرت و
افنان مراقب بوده وخواهند بود آنچه درباره مطالبات ومحاسبات ودیون
شهید مظلوم مرقوم داشته بودیدتلقاء وجه عرض شد فرمودندمتوکّلاًعلی الله
موافق قانون تجارتی عمل فرمائید بعدازادای حقوق افنان سدره وعامّه
برتبه حفظ وصیانت مال ورثه لازم است تاحدی که ازحکمت خارج نشود

وسبب حزن وکدورت نگردد صاحب مال ازدنیا ومافیها گذشت وبمقامی راجع که جمیع عالم ازذکر ادنی وصف آن عاجزند وامر بازماندگان هم باحق تعالی شانه است إِنَّهُ نِعْمَ ٱلْوَكِيلُ وَنِعْمَ ٱلْكَفِيلُ ولکن درظاهر تمسک باسباب من عندالله بوده وکل بآن مامور . انشاءالله درجمیع احوال بخدمت امرالله موفق ومؤید باشید فی الحقیقه آنحضرت زحمات کلیه درسبیل الهی حمل نمودند وهمچنین حضرت افنان جناب آقا سیّد احمد علیه من کل بهاء ابهاه الحمدلله باین مقام که شبه ومثل ازبرای او تصور نمیشود فائز شدید مقام حمد وشکر است درکل احوال يَسْأَلُ ٱلْخَادِمُ ٱلْفَانِي رَبَّهُ لِيُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ سَمَآءِ فَضْلِهِ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ وَعِنَايَةً مِنْ لَدُنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ ٱلْمُعْطِي ٱلْكَرِيمُ وَٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ

لوح دیگری باعزاز سلطان الشهداء ومحبوب الشهداء ازکلک اطهر جمال مبارک شرف نزول یافته است .

يَا عَلِيُّ قَدْ حَضَرَ كِتَابُكَ ٱلَّذِي أَرْسَلْتَهُ إِلَى مَنْ أَقْبَلَ إِلَى مَلَكُوتِي وَطَافَ عَرْشِي وَفَازَ بِلِقَائِي لَدَى ٱلْمَظْلُومِ وَعَرَضَهُ ٱلْعَبْدُ ٱلْحَاضِرُ لَدَى ٱلْعَرْشِ إِنَّ رَبَّكَ يَسْمَعُ وَيَرَى وَأَنَا ٱلسَّمِيعُ قَدْ وَجَدْنَا عَرْفَ إِقْبَالِكَ وَتَوَجُّهَكَ وَذَكَرْنَاكَ فَضْلًا مِنْ لَدُنَّا قَدْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ ٱلْعَالَمَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْفَضَّالُ ٱلْكَرِيمُ انشآء الله باید بکمال روح وریحان بذکر محبوب امکان بکمال حکمت ناطق باشید ودرجمیع امور بافق رضا ناظر اصل معنی توحید این است که نفوس مطمئنّه درجمیع احوال بحق وحده متوجه باشند وبرضای او حرکت نمایند اگر نفسی الیوم بجمیع

اعمال خیریه و افعال حسنه عامل شود و برضای حق فائز نشود البته ثمر نخواهد
داشت این است که میفرماید بجهد نمائید تا بکلمه رضا فائز شوید بجهد نما تا کل باین
مقام اعلی فائز شوند لله عامل باشند و باذن الله متمسک و برضاء الله متشبث
یا علی تفکر در نور مشرق از افق صادر نما اکثری از عباد تا حین بر شمه از بحر
معرفت او اطلاع نیافتند او به شهادت حقیقی فائز شده بود لَعَمْرِي مَضَتْ
عَلَيْهِ سِنِينٌ مَعْدُودَاتٌ وَكَانَ فَانِيًا فِي مَشِيَّةِ رَبِّهِ وَإِرَادَةِ مَوْلَاهُ بهیچ وجه
از خود خیالی و اراده‌ئی و مشیتی نداشتند و در کل حین مترصد امرالله بودند
بی اذن و اجازهٔ حق در هیچ امری اقدام نمی‌نمودند سالها بود که در ره دوست
فداشده بودند ولکن در ظاهر میگفتند و می شنیدند و مشی مینمودند
این است شهادت کبری و مقام اعلی و رتبه علیا و این مقام بلند ابهی بشهادت
ظاهره مزین شد لآلی دریای زندگانی را اخذ کرد و در قدوم دوست نثار نمود
این است که بذکر اعظم فائز شد و قلم اعلی مدتی بذکرش مشغول اظهاراً لعمله
و مقامه و شأنه و خلوصه یا علی او به دو شهادت فائز شد و اگر تفصیل مقام
اول ذکر شود البته اکثر ناس متحیر شوند انشاءالله جمیع دوستان فائز
شوند بآنچه الیوم محبوب است إِنَّا نَذْكُرُهُمْ فِي هٰذَا اللَّوْحِ وَنُبَشِّرُهُمْ بِفَضْلِ
اللّٰهِ وَرَحْمَتِهِ الَّتِي سَبَقَتِ الْوُجُودَ قُلْ عَلَيْكُمْ بِالْاِسْتِقَامَةِ الْكُبْرٰى فِي هٰذَا الْأَمْرِ
الْأَعَزِّ الْأَعْلَى الَّذِي بِهِ نَطَقَ لِسَانُ الْعَظَمَةِ الْمُلْكُ لِمَالِكِ الْغَيْبِ وَالشُّهُودِ
باید کل در کل حین از کوثر سرور بیاشامند چه که در ساحت حق مذکورند
و از قلم اعلی مسطور و مقامات نفوس مطمئنه راضیه مرضیه مستور نخواهد

ماند اگر ایامی چند نظر بحکمت بالغه الهیّه مستور ماند البته بید قدرت الهیّه خرق حجاب نماید و ظاهر فرماید و همچنین ابناء کلیم را بذکر مظلوم مسرور دارید طُوبیٰ لَهُمْ وَنَعِیمًا لَهُمْ بِمَا تَوَجَّهُوا إِلَى الْوَجْهِ وَأَقْبَلُوا إِلَىٰ بَحْرِ الْعِلْمِ فِی یَوْمٍ فِیهِ اضْطَرَبَ کُلُّ شَیْءٍ مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِیرِ انشاء الله کل بصراط مستقیم باشند و بافقش ناظر و بما یأمرهم عامل إِنَّا نُکَبِّرُ فِی هٰذَا الْحِینِ عَلَیْکَ وَعَلَىٰ عِبَادِی وَعَلَىٰ إِمَائِی مِنْ هٰذَا الْمَاءِ الْعَزِیزِ الْمَنِیعِ :

راجع بنورین نیّرین جمال مبارک جلّ جلاله درلوح ورقاء شهید میفرمایند قوله تعالی . ثروت ایشان را از تقرّب منع ننمود و شوکت ایشان را از انفاق مال و جان باز نداشت حسن آسمانی در ارض جان فدا نمود و حسین دیار معانی در ظاهر ظاهر جان در باخت آیا آن چه نوشیده بود و این چه آشامیده سبحان الله عقول آدمیان متحیّر و مبهوت چه خوب گفت آن صحرائی بیابان نشین « یکجو نَمَدم بکل عالم نمیدهم » مقصود از نَمَد اظهار حبّ و خلوص بوده سبحان الله نفوس مذکورهٔ مع آنکه صاحب ثروت و جاه ظاهر و عزت و رفعت مابین بریّه بودند ماعندهم ایشان را از ماعندالله منع ننمود .

درلوح کتاب الصّدق میفرمایند . قوله تعالی :

مقدّمه ارض صاد سبب شعله اکباد و نوحه و صیحه عباد شد ولکن انسان بصیر که درست تفکر نماید و منقطعاً عن الامکان نظر کند مشاهده

میفرماید امری اعزّ از آنچه واقع شده نبوده و نیست چه که این عبد
از اوّل تا حال از تفصیل امور نوردین نیّرین مطلع است ایشان در عراق
بساحت اقدس فائز شدند وکمال عنایت درباره ایشان ظاهر و این فقره
در اوّل منافی خیالات بعضی واقع شد ولکن ید قدرت الٰهیّه ایشان را
بلند نمود بطراز عزّت مزیّن فرمود واز سمآء مکرمت برکت بر ایشان
مبذول داشت تا آنکه بمقامی رسیدند که آنحضرت دیده و شنیده اند
و بعد از مراجعت از ساحت اقدس بارض صاد دو عریضه معروض داشتند
و همین امر یکه واقع شد بکمال عجز و ابتهال آنرا از غنیّ متعال مسئلت
نمودند حال ملاحظه نمائید الحمد لله تا بودند از عنایت حق بکمال
عزّت مابین عباد ظاهر و بقسمی القای حبّ ایشان در قلوب شد که احدًا
آنرا جز حق فادر نبوده و نیست و در آخر عمر بشهادت کبری که خود خواسته
بودند فائز گشتند و بعد هم مشاهده نمودند که از قلم اعلی درباره ایشان
چه نازل شده لَعَمْرُ اللهِ بِمَا نُزِّلَ لَهُمْ تَنُوْحُ الْاَشْيَاءُ وَتَصِيحُ الصَّخْرَةُ وَيَبْكِي
اَهْلُ الْفِرْدَوْسِ اگر نفسی مالک جمیع دنیا باشد و انفاق نماید باین مقام
فائز نخواهد شد و این مقامی است که جمیع مرسلین و مقرّبین آن را
آمل بوده و هستند تا حال قریب صد لوح در این مصیبت کبری نازل شده
بل ازید چه که در این ایّام هم مشاهده میشود در بعضی از الواح ذکر
شهدآء مذکور است .

بِسْمِ ٱلْغَرِيبِ ٱلْمَحْزُونِ

فَآهٍ آهٍ يَا سُلْطَانَ ٱلْوَفَاءِ فَآهٍ آهٍ يَا مَلِيكَ ٱلْإِنْصَافِ فِي ٱلْأَنْشَاءِ أَنَرَاكَ مَسْجُونًا بَيْنَ أَيْدِي أَشْقَى ٱلْعِبَادِ أَمْ نَرَاكَ مُسْتَشْهَدًا فِي سَبِيلِ ٱللهِ مَالِكِ ٱلْوَرَى وَعِزَّتِكَ يَا سِرَّ ٱلْبَهَاءِ عَزِيزٌ عَلَى أَهْلِ ٱلْبَهَآءِ أَنْ يَمْحُوا مَا وَرَدَ عَلَيْكَ فِي حُبِّ ٱللهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ وَٱلثَّرَى وَعَزِيزٌ عَلَى ٱلْاِسْمِ ٱلْأَعْظَمِ أَنْ يَرَى ٱلْعَالَمَ وَلَا يَرَاكَ وَيَسْمَعَ ضَجِيجَ ٱلْأُمَمِ وَلَا يَسْمَعُ صَرِيخَكَ وَلَا نَجْوَاكَ لَعَمْرُ ٱللهِ يَنُوحُ لِبَلَائِكَ كُلُّ ٱلْأَشْيَاءِ وَيَبْكِي ٱلْقَلَمُ ٱلْأَعْلَى بَيْنَ إِصْبَعَيْ مَالِكِ ٱلْأَسْمَآءِ وَنَشْهَدُ أَنَّ ٱلَّذِي قَامَ عَلَى ضَرِّكَ إِنَّهُ مِمَّنْ كَفَرَ فِي كُلِّ ٱلْأَعْصَارِ بِٱللهِ رَبِّ ٱلْآخِرَةِ وَٱلْأُولَى أَنْتَ ٱلَّذِي بِكَ طُرِّزَ دِيبَاجُ كِتَابِ ٱلْوَفَاءِ فِي مَلَكُوتِ ٱلْأَنْشَاءِ وَتَزَيَّنَ هَيْكَلُ ٱلْعُبُودِيَّةِ بَيْنَ مَظَاهِرِ ٱلْأَسْمَآءِ نَبَّأَ لِقَوْمٍ ظَلَمُوكَ بَعْدَمَا ٱسْتَوَى بِكَ مِيزَانُ ٱلْعَدْلِ فِي أَيَّامِ رَبِّكَ ٱلْأَبْهَى كَذَلِكَ ذَكَرْنَاكَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هٰذَا ٱلْحِينِ مِنْ قَلَمِ ٱلْأَعْلَى هُوَ ٱلْمَظْلُومُ آهٍ آهٍ يَا إِلٰهَ ٱلرَّحْمٰنِ قَدْ كُنْتَ تُعَزِّي فِي كُلِّ ٱلْأَحْيَانِ عِبَادَكَ ٱلَّذِينَ مَسَّتْهُمُ ٱلْمَصَائِبُ فِي أَيَّامِكَ وَٱلْيَوْمَ مَنْ يُعَزِّيكَ فِي هٰذِهِ ٱلْمُصِيبَةِ ٱلَّتِي خَضَعَتْ لَهَا ٱلْمَصَائِبُ وَهٰذَا ٱلْحُزْنُ ٱلَّذِي ٱنْصَعَقَتْ بِهِ ٱلْأَحْزَانُ قَدْ كُنْتُ أَرَاكَ يَا مَظْلُومَ ٱلْآفَاقِ تُسَلِّي أَصْفِيَائَكَ فِي ٱلْبَأْسَاءِ وَٱلضَّرَّاءِ وَمَنِ ٱلْيَوْمَ يُسَلِّيكَ فِي هٰذِهِ ٱلْكُرْبَةِ ٱلَّتِي بِهَا تَغَيَّرَتِ ٱلْبِلَادُ وَذَابَتِ ٱلْأَكْبَادُ وَآهٍ فَوْقَ كُلِّ آهٍ وَآهٍ بِهِ ٱضْطَرَبَ ٱلْعَالَمُ وَذَابَتْ أَفْئِدَةُ ٱلْأُمَمِ بِمَا أَرَاكَ فِي ٱلْحُزْنِ عَلَى شَأْنٍ لَا تُحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ ذِكْرَ ٱلرِّضْوَانِ وَكَيْفَ تُحِبُّ أَنْ تَرَى مَا عُدِّدَ فِيهِ مِنْ آلَائِكَ وَنَعْمَائِكَ أَيَّ رَبٍّ قَدِ ٱلْتَهَبَتْ

نارُ الظُّلمِ في العالَمِ أينَ نورُ عدلِكَ يا مالِكَ القِدَمِ وعِزَّتِكَ يا أيُّها
المظلومُ المسجونُ عزيزٌ عليَّ أنْ أرى هيكلَ العدلِ تحتَ مخالبِ
الظُّلمِ وعزيزٌ عليَّ أنْ أرى مطلعَ الوفاءِ بينَ أيدي الأشقياءِ لم أدرِ
يا إلهي وإلهَ الأرضِ والسماءِ بأيِّ شربٍ كوثرَ الشهادةِ أم يكونُ باقيًا تحتَ
إرادةِ الذينَ بهم نُصبتْ رايةُ الظُّلمِ بينَ البريَّةِ وسلطانِكَ يا محبوبَ الوجودِ
ومقصودَ الغيبِ والشهودِ لو تبكي عيونُ العالَمِ وتحترقُ أكبادُ الأممِ لا يليقُ
لهذهِ الرزيَّةِ التي فيها يسمعُ كلُّ شيءٍ ضجيجَ قلبِكَ وصريخَ فؤادِكَ أشهدُ
أنَّ هذهِ مصيبةٌ لا تُذكرُ بالقلمِ ولا توصفُ بلسانِ الأممِ بيدِ اللهِ مالكِ الإبداعِ.

هو المبشرُ الأمينُ يا أرضَ الصادِ أينَ منْ أحبَّ اللهَ وأصفياءَهُ
وأينَ منْ كانَ قائمًا على خدمتِهِ في كلِّ حالٍ منَ الأحوالِ وأينَ منْ كانَ
مشرقًا منْ أفقِ الوفاءِ كالشمسِ الطالعةِ منْ أفقِ السماءِ وأينَ أمانتي فيكِ
أسلمتُهُ بينَ أيدي الأعداءِ أمْ هوَ أنفقَ روحَهُ في سبيلِ اللهِ مالكِ الأسماءِ
فأخبريني ما فعلَ القومُ بالذي بهِ ظهرَ أمرُ اللهِ بينَ العبادِ ولاحَ أفقُ الولايةِ
في البلادِ فاصدقيني أينَ الأمانةُ الكبرى وأينَ منْ طافَ حولَ اللهِ مالكِ
العرشِ والثرى أينَ الروحُ الذي تمثَّلَ على هيكلِ البشرِ لخدمةِ اللهِ
مالكِ القدرِ يا أرضَ الصادِ أينَ روحُ الحبِّ وأفنانُها وأغصانُها و
أوراقُها وأثمارُها إنَّها تصيحُ وتقولُ جمالَكَ يا مالكَ البهاءِ ومحبوبَ
الحاءِ إنِّي لا أقدرُ أنْ أذكرَ ما رأيتُ منَ الأعداءِ وعزَّتِكَ أستحيي أنْ أعرضَ
ما فعلَ الأمةُ بمولاها وسيِّدِها ومعينِها ومؤيِّدِها كيفَ أقدرُ أنْ أتكلَّمَ

بِمَا يَحْزَنُ بِهِ قَلْبُكَ يَا مَقْصُودَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَكُلَّمَا أَقْصِدُ الذِّكْرَ يَمْنَعُنِي
الْبُكَاءُ وَأَنْتَ الْعَالِمُ بِالسِّرِّ وَالنَّجْوَى وَعِزَّتِكَ يَا سُلْطَانِي لَوْ تَحْكُمُ بِفَنَائِي
لَأَحَبُّ عِنْدِي بِأَنْ أَذْكُرَ وَأُحَدِّثَ بَيْنَ يَدَيْكَ مَا تَحْدُثُ بِهِ الْأَحْزَانُ فِي أَيَّامٍ
جَعَلْتَهَا مَطَالِعَ السُّرُورِ لِأَحِبَّتِكَ وَمَشَارِقَ الْفَرَحِ لِأَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَذَلِكَ
مَعَ إِيقَانِي بِبَحْرِ عِلْمِكَ وَسَمَاءِ إِرَادَتِكَ وَنُفُوذِ مَشِيَّتِكَ وَإِحَاطَةِ اقْتِدَارِكَ
يَا لَيْتَ كُنْتُ فِي الْعَدَمِ وَمَا رَأَيْتُكَ مَحْزُونًا يَا مَالِكَ الْأُمَمِ وَسُلْطَانَ الْقِدَمِ
يَا إِقْلِيمَ الصَّادِ مَالِي لَا أَرَى وَأَسْمَعُ جِمَالَكِ وَهَدِيرَهَا وَلَا أَرَى نَاقَتِي وَلَا
أَسْمَعُ حَنِينَهَا أَهِيَ فِي الرَّوْضِ فَوْقَ الْأَرْضِ أَمْ هِيَ تَحْتَهَا يَا رِيَاضَ تِلْكَ
الْمَدِينَةِ أَيْنَ نَسَمَةُ اللَّهِ الَّتِي تَمُرُّ عَلَيْكِ وَأَيْنَ ثَمَرَةُ اللَّهِ فِيكِ أَهِيَ انْقَطَعَتْ
أَمْ إِنَّهَا سَقَطَتْ تَاللَّهِ إِنَّ الْقَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ قَدْ عَقَرُوهَا بَعْدَ مَا تَقِيهِمِ
اللَّبَنَ الْأَصْفَى مِنْ ثَدْيِ حِكْمَةِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا اِسْمِيَ الْحَاءِ إِنَّا سَتَرْنَا
شَأْنَكَ إِذْ كُنْتَ فِي الدُّنْيَا لِضَعْفِ الْعِبَادِ فَلَمَّا صَعِدْتَ كَشَفْنَا عَنْكَ وَأَظْهَرْنَا
مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَآنَسَ
بِكَ وَسَمِعَ نِدَاءَكَ وَذِكْرَكَ وَثَنَاءَكَ وَقَصَدَ مَقَرَّكَ وَتَوَجَّهَ إِلَى وَجْهِكَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَحْبُوبِكَ وَمَقْصُودِكَ وَمُظْهِرِكَ وَطُوبَى لِكُلِّ قَاصِدٍ يَقْصِدُ
مَقَامَكَ الْأَعْلَى وَمَقَرَّكَ الْأَبْهَى وَيَقُومُ تِلْقَاءَ رَمْسِكَ وَيَزُورُكَ بِمَا نُزِّلَ
مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى وَنَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْعَظَمَةِ فِي سِجْنِ عَكَّا نَعِيمًا لِمَنْ يَذْكُرُ
أَيَّامَكَ وَمَا ظَهَرَ مِنْكَ فِي حُبِّ اللَّهِ رَبِّكَ وَيَقُصُّ لِلنَّاسِ مَا وَرَدَ عَلَيْكَ
فِي أَمْرِ رَبِّكَ لَعَمْرُ اللَّهِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْبَهَاءِ فِي لَوْحٍ كَرِيمٍ يَا اِسْمِيَ الْحَاءِ

أَنْتَ ٱلَّذِي قَدْ كُنْتَ فِي ٱلْوَطَنِ غَرِيبًا وَفِي مَقَامِكَ أَسِيرًا وَبَيْنَ ٱلْعِبَادِ مَظْلُومًا فَرِيدًا طُوبَىٰ لِأَرْضٍ جَعَلَهَا ٱللّٰهُ مَقَرَّ جَسَدِكَ وَلِمَدِينَةٍ كُنْتَ مُشْرِقًا مِنْ أُفُقِهَا فِي أَيَّامِ رَبِّكَ يَنْبَغِي لِكُلِّ مُحِبٍّ أَنْ يَذْكُرَكَ بِمَا ذَكَرَكَ ٱللّٰهُ فِي أَلْوَاحِهِ وَنَسْأَلُهُ بِكَ بِأَنْ يُنْزِلَ عَلَىٰ أَحِبَّائِهِ مَا يُقَرِّبُهُمْ إِلَيْهِ إِنَّهُ لَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلْعَطُوفُ .

هُوَ ٱلْمُعَزِّي ٱلْمُسَلِّي ٱلْعَلِيُّ ٱلْأَبْهَىٰ

لَكَ ٱلْبَهَاءُ يَا مَالِكَ ٱلْأَسْمَاءِ بِمَا بَدَّلْتَ ٱلْفَرَحَ بِٱلْغَمِّ وَنَصَبْتَ خِيَامَ ٱلْأَحْزَانِ فِي عِيدِكَ ٱلرِّضْوَانِ وَعِزَّتِكَ لَسْتُ أَشْكُو بِمَا وَرَدَ عَلَيَّ فِي سَبِيلِكَ وَٱسْمِكَ يَا مَوْلَى ٱلْأَسْمَاءِ إِنَّ ٱلْبَلَاءَ فِي حُبِّكَ مَحْبُوبِي وَمَقْصُودِي وَمُؤْنِسُ فُؤَادِي وَلٰكِنْ أُحِبُّ أَنْ أُخْبِرَ ٱلْعَالَمَ بِمَا سَقَطَ مِنْ سِدْرَةِ ٱلْوَفَاءِ ٱلثَّمَرُ ٱلْأَعْلَىٰ بِمَا أَحَاطَتْهَا أَرْيَاحٌ عَاصِفَاتٌ عَنْ يَمِينِ قَضَائِكَ وَأَخَذَتْهَا سَطْوَةُ ٱلتَّقْدِيرِ مِنْ قَلَمِ إِمْضَائِكَ أَيْ رَبِّ قَدْ مَاجَ بَحْرُ ٱلْهُمُومِ فِي أَيَّامِ سُرُورِكَ وَهَاجَ عَرْفُ ٱلْغُمُومِ فِي يَوْمِ ٱبْتِهَاجِكَ أَغْرَبَ مِنْ أُفُقِ ٱلصَّادِ كَوْكَبُ ٱسْمِكَ ٱلْحَاءُ أَمْ يَكُونُ بَيْنَ مَخَالِبِ ٱلْأَعْدَاءِ ٱلَّذِينَ نَبَذُوا مِيثَاقَكَ يَا مَالِكَ ٱلْأَسْمَاءِ يَا أَرْضَ ٱلصَّادِ هَلْ يَمْشِي عَلَىٰ ظَهْرِكِ ٱسْمِي أَوْ سَكَنَ فِي بَطْنِكِ أَمَانَةٌ مِنْ عِنْدِي يَا أَيَّتُهَا ٱلْأَرْضُ كَيْفَ تَكُونِينَ سَاكِنَةً وَٱلْبَحْرُ فِي سِرِّكِ وَكَيْفَ تَكُونِينَ مُنِيرَةً وَٱلنَّجْمُ غَابَ مِنْ أُفُقِكِ يَا أَرْضَ ٱلصَّادِ أَيْنَ سِرَاجُكِ وَأَيْنَ صِرَاطُكِ وَأَيْنَ عَيْنُ ٱللّٰهِ ٱلْجَارِيَةُ فِيكِ وَأَيْنَ ٱلسِّدْرَةُ ٱلَّتِي قَدْ جَعَلَ ٱللّٰهُ ظِلَّهَا مَأْوَىٰ ٱلْوَارِدِينَ وَٱلْقَاصِدِينَ وَأَبْنَاءِ ٱلسَّبِيلِ

تَاللهِ يَا اسْمِيَ الْحَاءِ بِمُصِيبَتِكَ تَوَقَّفَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى وَنَاحَ سُكَّانُ مَدَائِنِ الْأَسْمَاءِ وَاحْتَرَقَتْ أَفْئِدَةُ الْأَوْلِيَاءِ أَنْتَ الَّذِي مَا قَبِلْتَ الْفِدَا لِمَوْجُبِ اللهِ مَالِكِ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَسَأَلْتَ اللهَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْكَ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى وَأَنْتَ الْفِدَاءُ الْأَعْظَمُ فِي الصَّحِيفَةِ الْحَمْرَاءِ هَلْ ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّهُمْ رَبِحُوا فِيمَا فَعَلُوا الا وَسُلْطَانِ الْأَسْمَاءِ لَعَمْرُ اللهِ إِنَّهُمْ خَسِرُوا خُسْرَانًا لَمْ يَكُنْ لَهُ شِبْهٌ فِي عِلْمِ اللهِ مَالِكِ الْعَرْشِ وَالثَّرَى يَشْهَدُ لِسَانُ الْعَظَمَةِ بِأَنَّكَ رَبِحْتَ فِي تِجَارَتِكَ وَنَفْسِي كُلُّ الرِّبْحِ لَكَ بِمَا تَرَكْتَ الدُّنْيَا الَّتِي شَهِدَتِ الذَّرَّاتُ بِفَنَائِهَا وَأَقْبَلْتَ إِلَى مَطْلَعِ الْبَقَاءِ وَانْفَقَتْ رُوحَكَ شَوْقًا لِحُبِّ اللهِ فَاطِرِ السَّمَاءِ وَمَالِكِ الْأَسْمَاءِ لَعَمْرِكَ يَا اسْمِي بِمُصِيبَتِكَ مَحَتْ مَصَائِبُ الْأَوْلِيَاءِ وَبِهَا تَذَرَّفَتْ عُيُونُ الْأَصْفِيَاءِ وَالْمَلَأُ الْأَعْلَى وَبَلَغَتْ إِلَى مَقَامٍ تَكَدَّرَ بِهَا جَمَالُ الْقِدَمِ بَيْنَ الْأُمَمِ لَوْ كُنْتَ حَاضِرًا لَدَى الْمَظْلُومِ فِي هَيْكَلِكَ الظَّاهِرِ وَشَاهَدْتَ الْقَلَمَ الْأَعْلَى فِي أَيِّ حَالَةٍ يَذْكُرُ مَصَائِبَكَ لَنُحْتَ نَوْحَ الثَّكْلَى فِي مَلَكُوتِ الْأَنْشَاءِ فَآهٍ آهٍ يَا اسْمِيَ الْحَاءِ فَآهٍ آهٍ يَا اسْمِيَ الْمُشْرِقَ مِنْ أُفُقِ الْوَفَاءِ فَآهٍ بِهِ جَرَتِ الْبُحُورُ مِنَ الْعُيُونِ وَاحْتَرَقَتْ بِهِ الْأَكْبَادُ وَالْقُلُوبُ أَنْتَ الَّذِي بِكَ رَجَعَ حَدِيثُ الذَّبِيحِ وَظَهَرَ مَا كَانَ مَكْنُونًا فِي عِلْمِ اللهِ وَمَسْطُورًا فِي كِتَابِهِ الْعَظِيمِ يَا أَرْضَ الصَّادِ فَاصْدُقِينِي ثُمَّ أَخْبِرِينِي أَيْنَ نَاقَةُ اللهِ الَّتِي تَمْشِي عَلَى مَنَاكِبِكِ وَتَرْعَى فِي رَوْضِكِ أَهِيَ تَرْعَى الْيَوْمَ أَمْ عَقَرُوهَا أَعْدَاءُ اللهِ وَأَعْدَاءُ أَصْفِيَائِهِ وَعِبَادِهِ ثُمَّ أَخْبِرِينِي هَلْ شَرِبَتْ وَصَعِدَتْ وَهَلِ اسْتَشْهَدَتْ عَطْشَانَةً وَصَعِدَتْ إِلَى الْأُفُقِ الْأَبْهَى وَالرَّفِيقِ الْأَعْلَى ثُمَّ أَخْبِرِينِي هَلْ كَانَ

بَعْدَهَا أَحَدٌ لِعَرْشِ بَيْتِهَا وَيَجْمَعَ أَهْلَهَا وَيُسَكِّنَ اضْطِرَابَهُمْ وَيُقَوِّيَ قُلُوبَهُمْ
وَيُعَزِّزَهُمْ فِي بَلَائِهِمْ وَيُسَلِّيَهُمْ فِي حُزْنِهِمْ وَكَرْبِهِمْ يَنْبَغِي أَنْ تَقُولَ فِي هٰذَا الْمَقَامِ
وَفِي هٰذَا الْحِينِ الْمُلْكُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ لَمِنَ الرَّاجِعِينَ

هُوَ الذَّاكِرُ الْعَلِيمُ

سُبْحَانَكَ يَا إِلٰهِي تَعْلَمُ وَتَرَى مَا وَرَدَ عَلَى أَصْفِيَائِكَ فِي أَيَّامِ ظُهُورِكَ
وَتَنْظُرُ وَتُشَاهِدُ مَا حَمَلُوهُ فِي حُبِّكَ وَرِضَائِكَ أَيْ رَبِّ تَنْطِقُ دَفَاتِرُ
الْعَالَمِ بِذُلِّ أَحِبَّتِكَ وَعِزِّ أَعْدَائِكَ وَتَشْهَدُ كُتُبُ الْأُمَمِ بِضَعْفِ أَصْفِيَائِكَ
وَقُوَّةِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِكَ تَسْمَعُ يَا إِلٰهِي فِي هٰذَا الْحِينِ حَنِينِي وَ
مُنَاجَاتِي وَذِكْرِي وَتَوَسُّلِي مِنْ قِبَلِ الْمُقَرَّبِينَ مِنْ خَلْقِكَ وَالْمُوَحِّدِينَ
مِنْ بَرِيَّتِكَ وَعِزَّتِكَ يَا سُلْطَانَ الْجَبَرُوتِ وَمَالِكَ الْمَلَكُوتِ إِنِّي أَكُونُ
مُوقِنًا بِأَنَّ الذِّلَّةَ فِي سَبِيلِكَ عِزٌّ لَا يُقَاسُ بِعِزِّ مَنْ فِي الْعَالَمِ وَالنَّارَ فِي
حُبِّكَ نُورٌ لَا تَحْجُبُهُ سُبُحَاتُ الْأُمَمِ وَلَوْ أَشْرَبُ يَا إِلٰهِي فِي كُلِّ سَاعَةٍ كَأْسَ
الْقَضَاءِ مِنْ أَيَادِي الْأَعْدَاءِ لَا يَسْكُنُ ظَمَأُ شَوْقِي وَعَطَشُ إِشْتِيَاقِي إِنَّ الَّذِي
شَرِبَ رَحِيقَ حُبِّكَ وَأَخَذَهُ سُكْرُ خَمْرِ عِرْفَانِكَ لَا يَحْزُنُهُ شَيْءٌ فِي أَرْضِكَ وَلَا
يَشْغَلُهُ أَمْرٌ مِنَ الْأُمُورِ عَنِ النَّظَرِ إِلَى أُفُقِ ظُهُورِكَ وَجَمَالِكَ الْأَبْهَى مَلِيكَ
الْأَسْمَاءِ الْأَسْنَى إِنَّ قَلْبِي الْأَعْلَى يُحِبُّ أَنْ يَرْتَفِعَ فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ صَرِيرُهُ وَ
صَرِيخُهُ وَضَجِيجُهُ فِي هٰذِهِ الْمُصِيبَةِ الَّتِي بِهَا نَاحَ أَهْلُ الْفِرْدَوْسِ وَسُكَّانُ
الْأَفْرِيدُوسِ وَإِنَّهَا بَلَغَتْ إِلَى مَقَامٍ يَرْثِي بِهَا لِسَانُ مَظْهَرِ أَمْرِكَ وَبَحْرِ
عِلْمِكَ وَمَشْرِقِ وَحْيِكَ إِظْهَارًا لِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ وَوَفَائِهِ يَا اسْمِيَ الْحَاءِ

إِنَّكَ أَنْتَ فِي ٱلْفِرْدَوْسِ ٱلْأَعْلَى وَتَزَيَّنَ رَأْسُكَ بِأَكْلِيلِ عِنَايَةِ رَبِّكَ مَالِكِ ٱلْأُمَمِ
وَأَحِبَّائَكَ فِي غَمٍّ يَنُوحُ لَهُمُ ٱلْغَمَامُ فِي ٱللَّيَالِي وَٱلْأَيَّامِ اِنَّكَ تَكْشِفُ عَنْ وَجْهِ
أَمْرِكَ أَمْ تَسْتُرُهُ كَمَا سَتَرَ مَوْلَاكَ حِكْمَةً مِنْ عِنْدِهِ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلَّامُ
أَنْتَ ٱلَّذِي بِكَ ظَهَرَ ٱلذَّبْحُ ٱلْأَعْظَمُ وَثَبَتَ حُكْمُهُ بَيْنَ ٱلْأُمَمِ يَا اِسْمِيَ ٱلْحَاءُ
تَٱللَّهِ بِكَ لَاحَ أُفُقُ ٱلْوَفَاءِ وَظَهَرَ مَا ٱنْتَشَرَ بِهِ أَمْرُ ٱللَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَاءِ طُوبَى لِعَيْنٍ
بَكَتْ لِمَصَائِبِكَ وَلِأُذُنٍ سَمِعَتْ ثَنَائَكَ وَلِوَجْهٍ تَوَجَّهَ إِلَيْكَ وَلِنَفْسٍ سَرَعَتْ
إِلَى أَنْ وَرَدَتْ مَقَرَّكَ ٱلْمَقَامَ ٱلَّذِي فَازَ بِجَسَدِكَ ٱلشَّرِيفِ وَهَيْكَلِكَ ٱلْمُقَدَّسِ
ٱلْعَزِيزِ لَعَمْرُ ٱللَّهِ قَدْ ذَابَتِ ٱلْقُلُوبُ لِمُصِيبَتِكَ وَتَقَطَّعَتِ ٱلْأَكْبَادُ لِرَزِيَّتِكَ
يَا أَرْضَ ٱلصَّادِ أُقْسِمُكِ بِٱلْمَحْبُوبِ بِأَنْ تُخْبِرِينِي هَلِ ٱنْقَطَعَ عَنْكِ عَرْفُ ٱلْحَبِيبِ
ٱلَّذِي بِهِ تَضَوَّعَتْ رَائِحَةُ ٱلْقَمِيصِ بَيْنَ أَهْلِ ٱلتَّقْدِيسِ وَهَلْ يَكُونُ مَطْرُوحًا
تَحْتَ مَخَالِبِ كُلِّ ظَالِمٍ كَفَرَ بِٱللَّهِ وَآيَاتِهِ وَأَعْرَضَ عَنْ وَجْهِهِ وَسُلْطَانِهِ
يَا نَسِيمَ ٱلصَّبَا أَتَيْتَ مِنْ لَدَى ٱلْحَبِيبِ إِلَى ٱلْمَحْبُوبِ بِنَبَأٍ تَسْتَبْشِرُ بِهِ
ٱلْأَرْوَاحُ أَوْ بِخَبَرٍ تَذُوبُ بِهِ ٱلْأَكْبَادُ يَا نَسِيمَ أَرْضِي وَنَفْسِي مَا أَجِدُ مِنْكِ
عَرْفَ مَنْ أَحَبَّنِي كَأَنَّهُ طَارَ مِنْ غُصْنِ ٱلدُّنْيَا إِلَى ٱلرَّفِيقِ ٱلْأَعْلَى وَٱلْأُفُقِ
ٱلْأَبْهَى يَا اِسْمِي طُوبَى لِعَيْنٍ بَكَتْ لِمَصَائِبِكَ ٱلَّتِي بِهَا يُنَادِي اِسْمِيَ ٱلْحَاءُ
فِي أَرْضِ ٱلطَّفِّ وَيَقُولُ يَا اِسْمَ ٱلْحَاءِ لَعَمْرُكَ بِمُصِيبَتِكَ تَجَدَّدَتْ
مَصَائِبِي وَأَحْزَانِي وَكَرْبِي وَبَلَائِي يَا أَرْضَ ٱلْمَدِينَةِ أَنْ أَذْكُرِي مَا وَرَدَ عَلَيْهِ
وَعَلَى أَخِيهِ إِذْ حَضَرَا مَجْمَعَ ٱلظَّالِمِينَ ٱلَّذِينَ مَا وَجَدُوا رَائِحَةَ ٱلْإِنْصَافِ
وَقَامُوا عَلَى ٱلْأَعْتِسَافِ تَٱللَّهِ بِهِمَا ٱسْتَوَتْ كَلِمَةُ ٱللَّهِ ٱلَّتِي خَرَجَتْ مِنْ فَمِ

ٱلْمَشِيَّةِ عَلَىٰ عَرْشِ ٱلظُّهُورِ قَالَ وَقَوْلُهُ ٱلْحَقُّ إِنِّي وَمَنْ فِي ٱلْفِرْدَوْسِ بِٱلْحَقِّ
ٱلْأَكْبَرِ لَمُشْتَاقَةٌ إِلَىٰ نَفْسٍ قَدْ قُتِلَتْ فِي سَبِيلِهِ كَذَٰلِكَ نَطَقَ بِٱلْحَقِّ وَظَهَرَ
مَا هُوَ ٱلْمَسْتُورُ فِي عِلْمِ ٱللَّهِ يَشْهَدُ لِسَانِي فِي مَلَكُوتِ بَيَانِي بِأَنَّهُمَا ٱسْتَشْهَدَا
فِي سَبِيلِي وَنَاحَ لَهُمَا قَلْبِي وَقَلَمِي وَٱلَّذِينَ طَافُوا حَوْلَ عَرْشِي وَطَارُوا
فِي هَوَاءِ قُرْبِي وَشَرِبُوا رَحِيقَ ٱلطَّافِي مِنْ يَدِ عِنَايَتِي يَا ٱسْمِي وَأَحِبَّائِي وَلَوْ
أَنَّ بِمُصِيبَتِكُمْ نَاحَ ٱلْمَلَأُ ٱلْأَعْلَىٰ وَسُكَّانُ سُرَادِقِ ٱلْأَبْهَىٰ وَلٰكِنَّ ٱلْمَظْلُومَ
يَحْمَدُ ٱللَّهَ وَيَشْكُرُهُ بِمَا أَيَّدَكُمْ عَلَىٰ عِرْفَانِ مَطْلَعِ أَمْرِهِ وَرَفَعَ مَقَامَكُمْ
عَلَىٰ شَأْنٍ يَرْثِي لَكُمْ قَلَمُهُ ٱلْأَعْلَىٰ فِي هٰذَا ٱلْمَقَامِ ٱلْأَسْنَىٰ طُوبَىٰ لِنَفْسٍ تَوَجَّهَتْ
إِلَيْكُمْ وَلِقَلْبٍ فَازَ بِحُبِّكُمْ وَلِفَاصِدٍ قَصَدَ مَقَرَّكُمْ وَلِطَالِبٍ دَخَلَ أَرْضَكُمْ
وَتَمَسَّكَ بِحَبْلِكُمْ وَزَارَ مَقَامَكُمْ لَعَمْرُ ٱللَّهِ إِنَّهُمْ مِنَ ٱلْفَائِزِينَ وَإِنَّهُمْ مِنَ
ٱلْمُقَرَّبِينَ فِي كِتَابِ ٱللَّهِ ٱلْمَلِكِ ٱلْعَلِيِّ ٱلْعَظِيمِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ مَا كَانَ وَمَا
يَكُونُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ .

بِسْمِي ٱلْعَزِيزِ ٱلْكَرِيمِ

يَا أَرْضَ ٱلصَّادِ أَيْنَ ٱلذَّبْحُ ٱلْأَعْظَمُ ٱلَّذِي أَقْبَلَ ٱلْفِدَاءَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ
مَوْلَى ٱلْوَرَىٰ وَأَيْنَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَشْهَدُوا فِي حُبِّ هٰذَا ٱلْغُلَامِ ٱلَّذِي إِذَا ظَهَرَ
ٱنْكَسَرَ ظَهْرُ ٱلْأَصْنَامِ ٱلَّذِينَ أَفْتَوْا عَلَىٰ أُمَنَاءِ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ أَنْ يَا غُصْنَ
سِدْرَتِي أَيْنَ حَمَائِمِيَ ٱلَّتِي غَنَّتْ وَغَرَّدَتْ وَهَدَرَتْ هَلْ إِنَّهَا طَارَتْ إِلَى
ٱلرَّفِيقِ ٱلْأَعْلَىٰ أَمْ صَادَهَا ٱلظَّالِمُونَ بِمَخَالِبِ ٱلْبَغْضَاءِ بَيْنَ ٱلْأَرْضِ وَٱلسَّمَاءِ
بَيِّنْ لِي وَلَا تَكُنْ مِنَ ٱلصَّامِتِينَ أَيْنَ أَنْجُمٌ مُشْرِقَاتٌ وَكَوَاكِبُ دُرِّيَّاتٌ وَأَشْهُرٌ

مَعْلُومَاتٌ وَأَيَّامٌ لَائِحَاتٌ وَأَنْوَارٌ سَاطِعَاتٌ تَاللهِ إِنَّهَا غَرَبَتْ وَغَابَتْ
وَسُتِرَتْ وَرَجَعَتْ وَلٰكِنَّ الْقَوْمَ فِي شِقَاقٍ مُبِينٍ يَا رِضْوَانِي مَالِي أَرَى طُيُورَكَ
وَأَسْمَعُ تَغْرِيدَاتِهَا وَلَا أَرَى حَمَامَتِي وَلَا أَسْمَعُ نَغَمَاتِهَا أَهِيَ فِي الْحَيْوَانِ الْبَاطِلَةِ
أَمْ طَارَتْ إِلَى الْجَنَّةِ الْبَاقِيَةِ أَنْ اقْصُصْ لِي وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ يَا سَيِّدُ
الْأَكْبَرُ قَدْ طَالَتْ أَحْزَانُكَ وَحَارَتْ بِهَا أَفْئِدَةُ أَصْفِيَائِكَ وَنَاحَ أَهْلُ سُرَادِقِكَ
وَعِزَّتِكَ مَا انْقَطَعَ بُكَائُكَ وَلَا ذِكْرُكَ فِي الْأَسْحَارِ أَسْمَعُ حَنِينَكَ وَفِي الْإِشْرَاقِ
أَنِينَكَ وَفِي الْآصَالِ ضَجِيجَكَ وَصَرِيخَكَ أَنِ ارْحَمْ عِبَادَكَ وَأَحِبَّائَكَ
أَشْهَدُ يَا مَحْبُوبِي أَنَّ الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِكَ كَانَتْ أَمَلَ أَنْبِيَائِكَ وَأُمَنَائِكَ قَدْ
نَطَقَ بِذٰلِكَ نُقْطَةُ الْبَيَانِ الَّذِي اسْتُشْهِدَ فِي سَبِيلِكَ قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ يَا بَقِيَّةَ اللهِ
قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَرَضِيتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمَنَّيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي حُبِّكَ
إِنَّ الَّذِي فَازَ بِهٰذَا الْمَقَامِ الْأَعْلَى إِنَّهُ فَازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَ
أَنْتَ الشَّاهِدُ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ.

يَا أَيُّهَا النَّاطِقُ

صُنْ لِسَانَكَ قَدْ جَا وَزْتَ حَدَّكَ تُبْ إِلَى اللهِ وَكُنْ مِنَ الرَّاجِعِينَ أَتَسْأَلُ
عَنْ فِعْلِ مَنْ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسْئَلَ عَمَّا يَفْعَلُ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ الَّذِي خَلَقَكَ
وَسَوَّاكَ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّكَ مَا بَلَغْتَ شَاطِئَ بَحْرٍ مِنْ بُحُورِ حِكْمَةِ
رَبِّكَ وَكَيْفَ لُجَجُهَا وَغَمَرَاتُهَا وَمَا هُوَ الْمَسْتُورُ فِي عِلْمِهِ الْمُهَيْمِنِ عَلَى الْغَائِبِينَ
هُوَ الَّذِي بِهِ نُصِبَتْ رَايَةُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَارْتَفَعَ عَلَمُ لَا يُسْئَلُ عَمَّا فَعَلَ
عَلَى كُلِّ عَلَمٍ رَفِيعٍ يَا قَاصِدَ الرَّوْحِ دَعْ ذِكْرَهُ وَمَا يُذْكَرُ فِي مَلَكُوتِ الْإِنْشَاءِ

ثُمَّ اقْصِدِ الْمَقْصَدَ الْأَقْصَى وَالْمَقَرَّ الْأَسْنَى الْمَقَامَ الَّذِي تَزَيَّنَ بِأَنْوَارِ الْجَبَرُوتِ
وَتَشَرَّفَ بِلَحَاظِ عِنَايَةِ اللهِ مَالِكِ الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ إِنَّا أَرَدْنَا أَنْ تَكُونَ أَوَّلَ
قَاصِدٍ وَأَوَّلَ زَائِرٍ أَذْهَبَ بِنَفَحَاتِ الْقَمِيصِ مِنْ قِبَلِ مَطْلَعِ التَّقْدِيسِ إِلَى
أَرْضٍ فِيهَا ظَهَرَتِ الشَّهَادَةُ الْكُبْرَى وَالذَّبْحُ الْعُظْمَى وَنُوصِيكَ أَنْ تَكُونَ
عَلَى حَذَرٍ لِأَنَّ الذِّئْبَ يَعْوِي وَالزِّقْزَاقَ تَصِيحُ وَإِذَا تَقَرَّبْتَ الْمَدِينَةَ وَرَأَيْتَ
آثَارَهَا قِفْ وَقُلْ يَا مَدِينَةَ الْحَبِيبِ أَيْنَ بَحْرُ مَحَبَّةِ اللهِ وَالسَّفَائِنُ الَّتِي سَارَتْ
عَلَيْهِ وَأَيْنَ عُيُونُكِ الْجَارِيَةُ وَأَنْجُمُكِ الزَّاهِيَةُ الْبَازِغَةُ وَأَيْنَ كَالْبِلَاكِ الْعَالِيَةُ
الْمُنِيرَةُ وَأَيْنَ أَقْمَارُكِ الْمُشْرِقَةُ السَّاطِعَةُ أَنْ أَخْبِرِي مَا فَعَلَ بِهِمُ الظَّالِمُونَ
أَيَجْرِي مِنَ الْقَلَمِ أَوْ يَعْجِزُ عَنْ ذِكْرِهِ الْأَقْلَامُ الْأَمْرُ بِيَدِ اللهِ مَالِكِ الْأَنَامِ
يَا مَدِينَةَ الْحَبِيبِ لَعَمْرُ اللهِ مَا حَمَلُوهُ مِنَ الظَّالِمِينَ لَا يَذْهَبُ سُدًى يَشْهَدُ
بِذَلِكَ عَالِمُ السِّرِّ وَالْعَلَنِ الَّذِي يَرْثِي لِأَحِبَّائِهِ وَأَصْفِيَائِهِ إِظْهَارًا لِفَضْلِهِ
وَوَفَائِهِ وَعِنَايَتِهِ وَأَلْطَافِهِ وَنَفْسِهِ الْحَقِّ إِنَّهُمْ فِي رَيْبٍ عَظِيمٍ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ
فِي رَيْبٍ مُبِينٍ ثُمَّ أَقْبِلْ إِلَى الْمَشَاهِدِ الْمُقَدَّسَةِ وَالْمَقَامَاتِ الْعَالِيَةِ وَإِذَا
عَرَفْتَ وَوَجَدْتَ وَحَضَرْتَ قِفْ وَقُلْ أَوَّلُ نُورٍ أَشْرَقَ مِنْ أُفُقِ ظُهُورِ
وَجْهِ رَبِّكُمْ فَاطِرِ السَّمَاءِ عَلَيْكُمْ يَا مَظَاهِرَ الْوَفَاءِ وَمَطَالِعَ الْأَسْمَاءِ فِي مَلَكُوتِ
الْإِنْشَاءِ أَشْهَدُ أَنَّ بِكُمْ ظَهَرَتْ رَايَاتُ النُّصْرَةِ وَارْتَفَعَتْ أَعْلَامُ الْهِدَايَةِ
وَأَنَارَتْ أُفُقُ الْأَسْتِقَامَةِ وَسَرَتْ نَسَمَةُ اللهِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ وَبِكُمْ تَجَدَّدَ
طِرَازُ الشَّهَادَةِ وَظَهَرَ مَا تَحَيَّرَتْ بِهِ الْعُقُولُ وَالْأَفْئِدَةُ أَنْتُمُ الَّذِينَ فَدَيْتُمْ
مَا عِنْدَكُمْ وَأَرْوَاحَكُمْ وَكُلَّ عُضْوٍ مِنْ أَعْضَائِكُمْ وَكُلَّ عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِكُمْ

فِي سَبِيلِ اللهِ مَحْبُوبِكُمْ وَمَقْصُودِكُمْ أَنْتُمُ الَّذِينَ مَا مَنَعَكُمْ فِي اللهِ ظُلْمُ ظَالِمٍ وَلَا لَوْمَةُ لَائِمٍ وَلَا سَطْوَةُ كُلِّ مُعْرِضٍ أَعْرَضَ عَنِ اللهِ إِذْ أَتَى بِسُلْطَانٍ أَحَاطَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنَّ بِمُصِيبَتِكُمْ نَاحَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَسُكَّانُ سُرَادِقِ الْأَبْهَى وَنَطَقَ لِسَانُ اللهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ مِنْ قِبَلِ كُلِّ مُؤْمِنٍ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَفِي كُلِّ الْأَحْوَالِ أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَبَعْدَ فَأَسْئَلُ اللهَ مَا أَرَدْتَهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْوَدُودُ .

هُوَ الْأَقْدَسُ الْأَعْظَمُ

يَا أَيُّهَا الْخَلِيلُ لَعَمْرُ اللهِ قَدْ رَجَعَ حَدِيثُ الذَّبْحِ وَمَا هُوَ الْمَسْتُورُ فِي عِلْمِ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَدْ طَارَ طَيْرُ الْوَفَاءِ عَنْ غُصْنِ الدُّنْيَا إِلَى السِّدْرَةِ الْمُنْتَهَى بِمَا اكْتَسَبَتْ أَيْدِي الظَّالِمِينَ نَشْهَدُ أَنَّهُ فِي فَرَحٍ لَا يُعَادِلُهُ فَرَحُ مَنْ فِي الْأَنْشَاءِ وَأَحِبَّائِهِ فِي حُزْنٍ يَنُوحُ لَهُمُ الْأَشْيَاءُ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْمُفْضِلُ الْعَلِيمُ تَاللهِ إِنَّهُمْ رَبِحُوا فِي تِجَارَتِهِمْ وَخَسِرَ الظَّالِمُونَ أَلَا إِنَّهُمْ فِي خُسْرَانٍ مُبِينٍ هَلْ خَسِرَ الْحُسَيْنُ إِذْ أَنْفَقَ رُوحَهُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمِ الَّذِينَ ظَلَمُوهُ بِمَا اتَّبَعُوا كُلَّ فَاسِقٍ بَعِيدٍ قَدْ بَلَغَ الظُّلْمُ إِلَى مَقَامٍ تَعْجِزُ عَنْ ذِكْرِهِ اللِّسَانُ وَعَنْ وَرَائِهِ كُلُّ مُحْصٍ عَلِيمٌ قَدْ أَوْقَدُوا نَارًا لَا تُخْمَدُ لَهِيبُهَا فِي الْعَالَمِ كَذٰلِكَ يُخْبِرُكَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ . ای خلیل ملاحظه کن حقیقت حق و گمراهی باطل بچه مقام ظاهر و هویدا گشته جمیع شهادت میدهند که از آن مظلوم منتهای محبّت و شفقت و عنایت بجمیع طوائف ظاهر شده و امری که مغایر باشد یعنی سبب فتنه و یا علّت فساد بوده از ایشان بظهور نرسید

وچه مقدار از فقرای خارجه راکه در ایام شداد اعانت نمودند یَشْهَدُ
بِذٰلِكَ كُلُّ صَادِقٍ وَعَنْ وَرَائِهِ رَبُّكَ ٱلْخَبِيرُ اگر نفسی در ایشان وما ظهر له من
عنایات ربه تفکر نماید بعین یقین مشاهده مینماید که در آنچه واقع شد حکمت
بزرگی بوده وخواهد بود قَدْ ظَهَرَ ٱلْفِدَاءُ ٱلْأَكْبَرُ وَٱلذَّبْحُ ٱلْأَعْظَمُ فِي هٰذَا ٱلْأَمْرِ
ٱلْعَظِيمِ درعراق هنگامی که بین یدی حاضر شدند کمال عنایت از مصدر امر
درباره ایشان ظاهر بشانی که بعضی از نفوس در تیه اوهام تکلم نمودند و
بعد حق بقدرت بالغه آن سدره را مرتفع نمود عَلَىٰ مَقَامٍ مَا ٱطَّلَعَ بِهَا إِلَّا
نَفْسُهُ ٱلْعَلِيمُ وَأَنْزَلَ لَهُ بَرَكَةً مِنْ عِنْدِهِ وَرَحْمَةً مِنْ لَدُنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ ٱلْمُقْتَدِرُ ٱلْقَدِيرُ
وَحَضَرَ مِنْهُ كُتُبٌ شَتَّىٰ لَدَى ٱلْعَرْشِ وَسَئَلَ ٱللّٰهَ رَبَّهُ مَالِكَ ٱلْآخِرَةِ وَٱلْأُولَىٰ
بِأَنْ يُقَدِّرَ لَهُ ٱلشَّهَادَةَ ٱلْكُبْرَىٰ لَعَمْرُكَ يَا خَلِيلُ بِمُصِيبَتِهِ قَدْ مُحِيَتِ ٱلْمَصَائِبُ
يَشْهَدُ بِذٰلِكَ رَبُّكَ ٱلْمَظْلُومُ ٱلْغَرِيبُ قَدْ أَنْزَلْنَا مِنْ سَمَاءِ ٱلْفَضْلِ مَا لَا يُعَادِلُهُ
ٱلْمُلْكُ وَٱلْمَلَكُوتُ وَسَوْفَ يُنْبِتُ ٱللّٰهُ مَا زُرِعَ فِي أَرْضِ ٱلْبَيَانِ إِنَّهُ لَهُوَ
ٱلْمُقْتَدِرُ ٱلَّذِي لَا يَمْنَعُهُ جُنُودُ ٱلْعَالَمِ وَلَا صُفُوفُ ٱلظَّالِمِينَ ای خلیل لم یزل
ولا یزال سدره الهیه که از ید سلطان اراده در ارض جیده مبارکه غرس
شده از دماء مخلصین و موحدین سقایه گشته زود است که از عمل ظالمین
در ارض ظاهر و هویدا شود هَلْ ظَنَّ ٱلظَّالِمُ إِنَّ ٱللّٰهَ غَافِلٌ عَمَّا فَعَلَ لَا وَ
نَفْسِهِ ٱلْمُهَيْمِنَةِ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ وَنَفْسِهِ ٱلْحَقِّ يُظْهِرُ ٱللّٰهُ فِي ٱلْأَرْضِ مَا أَنْزَلَهُ
فِي ٱلْكِتَابِ ظَاهِرًا يَشْهَدُ بِذٰلِكَ مَنْ كَانَ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ مِنْ لَدَى ٱللّٰهِ رَبِّ
ٱلْعَالَمِينَ مشاهده درسوره رئیس والواح اخری نمائید لَعَمْرُ ٱللّٰهِ

يَفْرَحُ بِمَا نَزَلَ فِيهَا قَلْبُكَ وَقُلُوبُ الْعَارِفِينَ إِنَّهُ لَوْ أَرَادَ يَأْخُذُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ
بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ وَلَكِنْ يُظْهِرُ أَمْرَهُ بِالْحِكْمَةِ الَّتِي كَانَتْ مَسْتُورَةً فِي عِلْمِهِ الْمُحِيطِ
قسم بآفتاب توانائی که اگر دنیا را قدری بود جمال قدم سنین معدودات در
سجن اعظم ساکن نبود انسان تا در دنیاست فی الحقیقه در سکرات بوده
وهست مگر قلوب فارغه که به بصر الهی در اشیا ناظرند انشاء الله بایدآنجناب
بقدر وسع الفای سکون واطمینان در قلوب منیره نمایند لِيَأْخُذَهُمُ
الْسُّكُونُ بَعْدَ الْاضْطِرَابِ وَالْفَرَحُ بَعْدَ الْحُزْنِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكَ مَنْ يَذْكُرُكَ
فِي هٰذَا الْمَقَامِ الْمَنِيعِ ای خلیل امر بزرگی درعالم احداث شد اگرچه اعظم
از آن ظاهر شده چنانچه خود آنجناب شاهد وگواهند ولکن چون مدتها
بود که ید قدرت حفظ نمود وبعد بغتة این امر مبرم ظاهر این است که
سبب نوحه وندبه وزلازل شد. وَعِنْدَ رَبِّكَ مَا تَفْرَحُ بِهِ الْقُلُوبُ بَعْدَ
هٰذَا الْحُزْنِ الْعَظِيمِ قُلْ هٰذِهِ شَهَادَةٌ نَفَذَتْ فِي الْعَالَمِ آثَارُهَا فَسَوْفَ يُظْهِرُهَا اللّٰهُ
بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يُرِيدُ الْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَكَ
فِي أَمْرِ اللّٰهِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.

هُوَ النَّاطِقُ أَمَامَ الْوَجْهِ

يَا أَهْلَ الْمُدُنِ وَالْقُرَى أَنِ اسْتَمِعُوا مَا يَنْطِقُ بِهِ اللِّسَانُ فِي مَلَكُوتِ الْبَيَانِ
مِنْ لَدُنْ مَنْ أَنْطَقَ الْأَشْيَاءَ عَلَى أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا الْفَرْدُ الْخَبِيرُ هُوَ الَّذِي
أَنْزَلَ الْكُتُبَ وَأَرْسَلَ الرُّسُلَ عَلَى أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا الرَّقِيبُ الْحَكِيمُ قَدْ
فَازَ كُلُّ شَيْءٍ بِأَصْغَاءِ النِّدَاءِ إِلَّا كُلَّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ وَشَاهَدَ كُلُّ بَصَرٍ أُفُقَ اللّٰهِ

ٱلأَبْهَىٰ إِلَىٰ كُلِّ غَافِلٍ بَعِيدٍ تَٱللَّهِ قَدْ ظَهَرَ ٱلْمَنْظَرُ ٱلْأَكْبَرُ وَمَالِكُ ٱلْقَدَرِ يُنَادِي وَيَقُولُ
يَا مَعْشَرَ ٱلْبَشَرِ قَدْ أَتَى ٱلْيَوْمُ وَٱنْشَقَّ ٱلْقَمَرُ وَكُلٌّ فِي حَشْرٍ بَدِيعٍ قَدْ ظَهَرَ ٱلْمَكْنُونُ
وَبَرَزَ ٱلْمَخْزُونُ وَٱلْمَوْعُودُ أَتَى مِنْ سَمَاءِ ٱلْقَدَرِ أَقْرَبَ مِنْ لَمْحِ ٱلْبَصَرِ وَلٰكِنَّ
ٱلْقَوْمَ فِي وَهْمٍ مُبِينٍ يَرَوْنَ ٱلشَّمْسَ وَيَقُولُونَ هَلْ هِيَ شَمْسٌ وَيُشَاهِدُونَ
ٱلْآيَاتِ وَيَقُولُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ كَذٰلِكَ قُضِيَ ٱلْأَمْرُ فِي ٱلْكِتَابِ لِأَهْلِ
ٱلْحِجَابِ فِي رَيْبٍ عَجِيبٍ يَا أَحِبَّاءَ ٱلرَّحْمٰنِ فِي ٱلْبُلْدَانِ إِنَّ ٱلْمَظْلُومَ يُقْسِمُكُمْ
بِمَحْبُوبِ ٱلْأَمْكَانِ ٱلَّذِي يَنْطِقُ فِي مَلَكُوتِ ٱلْبَيَانِ بِأَنْ لَا تَخُونُوا فِي أَمْوَالِ
ٱلنَّاسِ كُونُوا أُمَنَاءَ ٱللَّهِ فِي دِيَارِهِ وَمَشَارِقَ ٱلصِّدْقِ فِي بِلَادِهِ طُوبَىٰ لِمَنْ
سَمِعَ نُصْحَ ٱللَّهِ وَكَانَ مِنَ ٱلْعَامِلِينَ قَدْ ظَهَرَ مِنَ ٱلْخِيَانَةِ فِي ٱلْغُرْبَةِ مَا ذَابَ
بِهِ كَبِدِي وَتَذَرَّفَتْ عَيْنِي وَنَاحَ سِرِّي وَضَاقَ صَدْرِي لَعَمْرُ ٱللَّهِ قَدْ طَارَ
ٱلنَّوْمُ مِنْ عَيْنِ ٱلْبَهَاءِ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِ فِي هٰذِهِ ٱلْأَرْضِ ٱلْبَيْضَاءِ يَشْهَدُ بِذٰلِكَ
كُلُّ ٱلْأَشْيَاءِ وَلٰكِنَّ ٱلْقَوْمَ مِنَ ٱلْغَافِلِينَ قَدْ صَاحَتِ ٱلصَّخْرَةُ لِبَلَايَ وَنَاحَتِ
ٱلسِّدْرَةُ لِضُرِّي تَٱللَّهِ لَيْسَ حُزْنِي لِنَفْسِي بَلْ لِأَمْرِ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ كُلُّ
ٱلْأَحْزَانِ لِمَنْ لَا يُقْدَرُ أَنْ يُذْكَرَ مَا مَسَّتْهُ مِنَ ٱلْبَأْسَاءِ وَٱلضَّرَّاءِ فِي هٰذَا ٱلْمَقَامِ
ٱلْكَرِيمِ نَسْمَعُ ٱلْكَذِبَ وَنَسْكُتُ وَٱلْكَاذِبُ يَظُنُّ أَنَّهُ ٱشْتَبَهَ ٱلْأَمْرُ وَأَنَّا وَجَدْنَاهُ
عَلَىٰ صِدْقٍ مُبِينٍ يَا أَحِبَّائِي تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ ٱللَّهِ وَزَيِّنُوا هَيَاكِلَكُمْ بِأَثْوَابِ
ٱلْأَمَانَةِ وَٱلْأَسْتِقَامَةِ وَٱلصَّدَاقَةِ كَذٰلِكَ أَمَرَكُمْ مَالِكُ ٱلْبَرِيَّةِ فِي لَوْحٍ حَفِيظٍ
قَدْ زَادَتِ ٱلْأَحْزَانُ فِي هٰذَا ٱلْحِينِ بِمَا نَرَىٰ هَيْكَلَ ٱلْحُبِّ وَمَنْ مَعَهُ تَحْتَ
مَخَالِبِ ٱلْبَغْضَاءِ مِنْ جُنُودِ ٱلظَّالِمِينَ قُولُوا يَا إِلٰهَ ٱلْأَسْمَاءِ وَفَاطِرَ ٱلْأَرْضِ وَٱلسَّمَاءِ

نَسْئَلُكَ بِهٰذَا الشَّهِيدِ الَّذِي فَدَى نَفْسَهُ فِي هٰذِهِ الْأَيَّامِ لِإِظْهَارِ أَمْرِكَ وَإِعْلَاءِ كَلِمَتِكَ بِأَنْ تُنْزِلَ عَلَى أَحِبَّائِكَ وَأَصْفِيَائِكَ مَا يَحْفَظُهُمْ عَنْ مَخَالِبِ الْغَفْلَةِ وَالرَّيْبِ ثُمَّ أَشْرِبْهُمْ مِنْ يَدِ عَطَائِكَ كَوْثَرَ الْأَبْقَانِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُعْطِي الْمَنَّانُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْفَضَّالُ الْمُعْطِي الْكَرِيمُ .

هُوَ الذَّاكِرُ الْحَزِينُ

يَا أَرْضَ الصَّادِ أَنْ أَذْكُرِي مَا فَعَلَ الْأُمَّةُ بِآلِ الرَّسُولِ وَمَا وَرَدَ مِنْ أَهْلِكِ عَلَى أَبْنَاءِ الْبَتُولِ يَا أَرْضَ الصَّادِ شَمْسُ الْحِجَازِ تَشْتَكِي عَنْ آلِهَا وَالْبَتُولُ الْعَذْرَاءُ عَنْ أَبْنَائِهَا وَبَنِيهَا أَجَعَلَ الظَّالِمُونَ قَبْرَهَا فِي بِئْرِ الظَّلْمَاءِ أَمْ أَخْرَجُوهَا بِحِبَالِ الْبَغْضَاءِ لِمُصِيبَةٍ أُخْرَى لَعَمْرُ الْمَحْبُوبِ قَدِ ارْتَجَّتْ قُوَّاةُ السَّمَاءِ مِنْ هٰذِهِ الدَّاهِيَةِ الدَّهْمَاءِ فَاهًا فَاهًا قَدْ نَاحَ نَبِيُّ الْبَطْحَاءِ بَيْنَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِمَا وَرَدَ عَلَى آلِهِ مِنْ مَظَاهِرِ الْبَغْضَاءِ يَا أَهْلَ الصَّادِ تَاللّٰهِ قَدْ فَعَلْتُمْ مَا تَحَيَّرَتْ بِهِ مَطَالِعُ الْغُرُورِ وَمَشَارِقُ الطُّغْيَانِ فِي الْأَمْكَانِ أَنْ أَنْصِفُوا بِأَيِّ بُرْهَانٍ قَتَلْتُمُ الَّذِينَ بِهِمِ انْتَشَرَ أَمْرُ الرَّحْمٰنِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا فَاهًا فَاهًا بِكُمْ انْكَسَرَتْ سَفِينَةُ الرَّسُولِ وَغَرِقَتْ ذُرِّيَّةُ الْبَتُولِ وَبِكُمْ تَبَدَّلَ السُّرُورُ بِالْأَحْزَانِ وَأَحَاطَتِ الظُّلْمَةُ مَنْ فِي الْأَمْكَانِ إِلَّا مَنْ شَاءَ الرَّحْمٰنُ يَا أَهْلَ الصَّادِ أَنِ اسْتَمِعُوا مَا يُنَادِيكُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ مِنَ الْأُفُقِ الْأَعْلَى يَا أَهْلَ الْبَغْيِ وَالْفَحْشَاءِ أَيْنَ حُسَيْنِي الَّذِي كَانَ مُشْتَعِلًا بِنَارِ مَحَبَّةِ اللّٰهِ فِي مَلَكُوتِ الْأَنْشَاءِ وَمُزَيَّنًا بِطِرَازِ الْوَفَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَأَيْنَ حُسَيْنِي الَّذِي أَقْبَلَ الْفِدَاءَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ مَالِكِ الْوَرَى لَعَمْرِي يَا مَلَأَ الْأَشْرَارِ مَا بَقِيَ

لَكُمْ مَجَالُ ٱلْعُذْرِ وَٱلْأَعْتِذَارِ بِقَوْلِيَ ٱلضَّالِّينَ لِلّٰهِ وَٱلظَّالِمُونَ لِي هَلْ ظَنَنْتُمْ
لِأَنْفُسِكُمُ ٱلْأَيْمَانَ وَهَلْ تَحْسَبُونَ أَنَّكُمْ مِنْ أَهْلِ ٱلْفُرْقَانِ لَا وَنَفْسِ ٱلرَّحْمٰنِ
قَدْ نَاحَ مِنْ فِعْلِكُمْ كُلُّ عَالِمٍ تَرَدَّى بِرِدَاءِ ٱلْفَضْلِ وَصَاحَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ كُلُّ عَارِفٍ
تَزَيَّنَ بِٱلْعَدْلِ قَدِ ٱرْتَفَعَ ضَجِيجُ ٱلْمَلَأِ ٱلْأَعْلَى مِنْ ظُلْمِكُمْ وَصَرِيخُ ٱلْأَشْيَاءِ
بِمَا ٱكْتَسَبَتْ أَيَادِيكُمْ تَقْرَءُونَ ٱلْقُرْآنَ وَتُنْكِرُونَ أَصْلَهُ وَٱلَّذِي أَنْزَلَهُ وَتَعْثُرُونَ
بِرِسَالَتِي وَتَقْتُلُونَ أَبْنَائِي وَتُعْرِضُونَ عَمَّنْ أَرْسَلَنِي قَدْ تَحَيَّرْتُ مِنْكُمْ يَا مَلَأَ
ٱلْبَغْضَاءِ بَلْ كُلُّ مَا خُلِقَ مِنْ كَلِمَةِ ٱللّٰهِ ٱلْمُهَيْمِنِ ٱلْقَيُّومِ يَا مَلَّاحَ ٱلْبَحْرِ أَيْنَ
سَفَائِنُكَ أَانْكَسَرَتْ مِنْ أَحْجَارِ ٱلْكُفْرِ وَٱلشِّقَاقِ أَمْ غُرِقَتْ بِمَا هَاجَتْ
أَرْيَاحُ ٱلظُّلْمِ وَٱلنِّفَاقِ أَمْ سَافَرَتْ مِنْ مَدَائِنِ ٱلْأَجْسَادِ إِلَى حَدَائِقِ ٱلْأَرْوَاحِ
أَمْ هَاجَرَتْ مِنْ تِيهِ ٱلْهِجْرِ وَٱلْفِرَاقِ إِلَى مَقَامِ ٱلْقُرْبِ وَٱلْقُدْسِ وَٱلْوِصَالِ
يَا سَيِّدَ ٱلْعَالَمِ وَعِزَّتِكَ وَسُلْطَانِكَ إِنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أَذْكُرَ مَا وَرَدَ عَلَيْهَا مِنْ
أَرْيَاحِ ٱلظُّلْمِ وَنَفْسُكَ أَسْتَحْيِي عَنْ بَثِّ مَا رَأَيْتُ وَعَرَفْتُ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِمَا عِنْدِي
وَلَا أَعْلَمُ مَا عِنْدَكَ وَإِنَّكَ أَنْتَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ وَلٰكِنْ أَعْرِضُ كَلِمَةً إِظْهَارًا
لِٱنْقِيَادِي أَمْرَكَ ٱلْمُبْرَمَ وَٱتِّبَاعِي حُكْمَكَ ٱلْمُحْكَمَ قَدْ طَارَ ٱلْعَنْدَلِيبُ بِمَا
ٱرْتَفَعَ ٱلنَّعِيبُ لِأَمْرِ ٱللّٰهِ ٱلْفَرْدِ ٱلْخَبِيرِ .

أَنَا ٱلْمَظْلُومُ ٱلْغَرِيبُ

يَا سَمَنْدَرَ لَعَمْرُكَ قَدْ تَجَدَّدَتْ مُصِيبَةُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ ٱللّٰهِ فِي ٱلْجَنَّةِ ٱلْعُلْيَا وَ
رَزِيَّةُ ٱلْبَتُولِ ٱلْعَذْرَاءِ فِي ٱلْمَقَامِ ٱلْأَعْلَى وَهِيَ تَصِيحُ وَتَقُولُ تَبًّا لَكُمْ يَا مَلَأَ
ٱلْفُرْقَانِ قَدْ فَعَلْتُمْ مَا فَعَلَتْمُوهُ مِنْ قَبْلُ أَيْنَ حَسَنِي وَأَيْنَ حُسَيْنِي بَيِّنُوا وَلَا

تَكُونُوا مِنَ ٱلْمُدْبِرِينَ هَلْ حَسَبِي كَانَ خَائِنًا فِيكُمْ أَمْ أَكَلَ أَمْوَالَكُمْ أَمْ سَفَكَ
دِمَائَكُمْ أَنْ أَنْصِفُوا يَا قَوْمِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ ٱلْكَاذِبِينَ أَنْ أَذْكُرُوا يَا مَلَأَ ٱلْفُرْقَانِ
بِأَيِّ جُرْمٍ قَتَلْتُمُونِي بِأَرْضِ ٱلطَّادِ لَعَمْرِي يَا أَيُّهَا ٱلنَّاظِرُ إِلَيَّ وَجْهِي
قَدْ كُسِرَتِ ٱلسَّفِينَةُ وَعُقِرَتِ ٱلنَّاقَةُ بِمَا ٱكْتَسَبَتْ أَيْدِي ٱلظَّالِمِينَ قَدْ رَجَعَ
حَدِيثُ ٱللَّطَفِ وَلٰكِنَّ ٱلْقَوْمَ فِي حِجَابٍ مُبِينٍ إِنَّا سَتَرْنَا شَأْنَ أَسْمَى ٱلْحَسَنِ
لِضَعْفِ ٱلْعِبَادِ فَلَمَّا ٱرْتَقَى بِجِنَا حَيْنِ ٱلرُّوحِ إِلَى ٱلرَّفِيقِ ٱلْأَعْلَى ذَكَرْنَا بَعْضَ
مَا أَعْطَاهُ ٱللّٰهُ بِفَضْلٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ ٱلْفَضَّالُ ٱلْكَرِيمُ ثُمَّ أَعْلَمْ لِمَا ظَهَرَ
أَثَرٌ فِي ٱلْعَالَمِ سَوْفَ يَظْهَرُ بِسُلْطَانٍ مِنْ لَدَى ٱللّٰهِ ٱلْمُقْتَدِرِ ٱلْقَدِيرِ .

ظلم بمقامی رسیده که قلم ولسان هردو از ذکر وبیان عاجز وقاصر است بر نفوسی که هرگز ضرّی از آنها بنفسی نرسیده وباکمال محبّت وشفقت سلوک نمودند وباطوائف عالم بمهر بودند ملاحظه کنید چه وارد شده واگر از آن دو جاهل که خود را عالم میدانند استفسار شود که چرا این مظلوم بغیر جرم وگناه شهید نمودید البته درجواب اعاده کلمهٔ که درباره سیّد الشهدآء روح ماسواه فداه از افواه مشرکین ظاهر شد نمایند بعد از قضیّه ارض کاف گروه ظالمین باین کلمه ناطق بودند قَدْ خَرَجَ حُسَيْنٌ عَنْ حَدِّهِ قُتِلَ بِسَيْفِ جَدِّهِ تَبًّا لَهُمْ وَلِلَّذِينَ مَشَوْا عَلَى آثَارِ أَقْدَامِهِمْ . از این گذشته براطفال رسول که درآن بیت بودند چه تقصیری وارد این قضیه ایست که از لوح ابداع محو نخواهد شد ودرباره نفوس اربعه از سمآء عنایت ربّانیه نازل شده آنچه سرور عالم را مبدّل بحزن نموده اگرچه برحسب ظاهر

اهل ظلم مسرورند بآنچه ارتکاب نموده اند ولکن لعمری حقایقهم یلعنهم ویتبرّ
علیهم وهم لا یسمعون ولا یشعرون ولا یعرفون جمیع احباب را تکبیر برسانید
انشاء الله کل بذکر الهی بکمال روح وریحان مشغول باشند وبحبل محکم
صبر واصطبار متمسّک ومتشبّث کبّر من قبلی علی وجه أخیک نسئله تعالی بأن
یوفّقه ویقدّر له ما ینفعه إنّه لهو العالم الخبیر ختم القول بذکر الله المهیمن
القیّوم إنّا لله وإنّا إلیه راجعون .

بسمی المقدّس عن الأمکان

کتاب الکرم أنزله مالک القدم والذی تزیّن به إنّه ممّن یشار إلیه ویصلّی
علیه الرحمن من ملکوت الممتنع المنیع إنّه من علوّ قدره وکبر مقامه لو یتجاوز
عن حدّه یذکر بالأسراف من لدن علیم حکیم خذوا الأعتدال هذا ما أمرکم به
الغنیّ المتعال فی کتاب کریم أن أنفقوا یا مظاهر هذا الأسم ومطالعه علی
الذین تجدونهم علی فقر مبین قل إیاکم یا أهل الغناء أن یمنعکم لفظ المبین
عن الأنفاق فی سبیل الله ربّ العالمین قل لعمر الله لا یحتقر أحد بالفقر
عند ربّه بل یزداد لو یجده من الصابرین طوبی لفقیر صبر وویل لغنیّ
أمسک حقوق الله ما فرض علیه فی لوحه الحفیظ قل لا تفتخروا بما عندکم
من المال تفکّروا فی المآل وما قدّر لکم جزاء أعمالکم فی کتاب الله العلیّ
العظیم طوبی لغنیّ ما منعه الغناء عن الله مالک الأسماء إنّه من أفضل
الخلق لدی الحقّ العزیز العلیم قل قد أتی الیوم وإنّه لربیع الأعمال لو أنتم
من العارفین أن اجهدوا یا قوم لیظهر منکم ما ینفعکم فی عوالم ربّکم العزیز

ٱلْحَمِيدِ قُلْ تَمَسَّكُوا بِأَخْلَاقِ ٱلْمَرْضِيَّةِ وَٱلْأَعْمَالِ ٱلْحَسَنَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ
ٱلْمُتَوَقِّفِينَ يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَشَبَّثَ بِمَا يَرْتَفِعُ بِهِ أَمْرُ ٱللهِ رَبِّكُمُ ٱلْمُقْتَدِرِ
ٱلْقَدِيرِ قُلْ أَمَا تَرَوْنَ ٱلدُّنْيَا وَشُئُونَاتِهَا وَتَلَوُّنَاتِهَا وَتَغَيُّرَاتِهَا فَكَيْفَ تَقْنَعُونَ
بِهَا وَبِمَا فِيهَا أَنِ ٱفْتَحُوا أَبْصَارَكُمْ وَكُونُوا مِنَ ٱلْمُتَبَصِّرِينَ سَوْفَ تَذْهَبُ بِهِمْ كَٱلْبَرْقِ
بَلْ أَسْرَعَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَالِكُ ٱلْمُلْكِ فِي هٰذَا ٱللَّوْحِ ٱلْبَدِيعِ إِنَّكَ إِذَا أَخَذَكَ جَذْبُ
آيَاتِ رَبِّكَ أَنْ ٱشْكُرْ وَقُلْ لَكَ ٱلْحَمْدُ يَا مَقْصُودَ ٱلْقَاصِدِينَ أَنِ ٱفْرَحْ بِمَا تَوَجَّهَ
إِلَيْكَ ٱلْقَلَمُ ٱلْأَعْلَى وَأَنْزَلَ لَكَ مَا كَلَّتْ عَنْ وَصْفِهِ أَلْسُنُ ٱلْأَبْدَاعِ وَكُلُّ لِسَانٍ مَنِيعٍ
كَثِيرٍ مِنْ قِبَلِي أَحِبَّتِي وَبَشِّرْهُمْ بِذِكْرِي إِيَّاهُمْ ثُمَّ ٱقْرَأْ لَهُمْ لَوْحِيَ ٱلْجَمِيلَ ٱلْبَهَاءُ عَلَيْكَ
وَعَلَى أَهْلِكَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى صِرَاطِيَ ٱلْمُسْتَقِيمِ .

هُوَ ٱلْمُعِزُّ

يَا أَهْلَ ٱلْبَيْتِ قَدْ وَرَدَ عَلَيْكُمْ فِي سَبِيلِ ٱللهِ مَا وَرَدَ عَلَى أَبْنَاءِ ٱلرَّسُولِ وَبَنَاتِهِمْ
وَنِسَائِهِمْ فِي أَرْضِ ٱلطَّفِّ وَغَيْرِهَا أَنِ ٱطْمَئِنُّوا بِفَضْلِ ٱللهِ وَرَحْمَتِهِ إِنَّهُ
مَعَكُمْ فِي كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِهِ وَإِنَّهُ لَهُوَ ٱلنَّاظِرُ ٱلْحَاضِرُ ٱلْبَصِيرُ تَبًّا لِقَوْمٍ
ظَلَمُوكُمْ وَقَتَلُوكُمْ وَنَهَبُوا أَمْوَالَكُمْ لَعَمْرِي إِنَّ ٱلْقَوْمَ فِي خُسْرَانٍ مُبِينٍ
سَوْفَ تَأْخُذُهُمْ نَفَحَاتُ ٱلْعَذَابِ مِنْ كُلِّ ٱلْجِهَاتِ إِنَّهُ لَهُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْخَبِيرُ
تَوَكَّلُوا عَلَى ٱللهِ وَقُولُوا هَنِيئًا لَنَا ثُمَّ مَرِيئًا لَنَا بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا فِي سَبِيلِهِ
ٱلْمُسْتَقِيمِ ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ .

هُوَ ٱلْمُعَزِّي فِي هٰذَا ٱلْمَقَامِ ٱلْكَبِيرِ ٱلْعَظِيمِ

يَا سَمَنْدَرُ إِنَّ مَالِكَ ٱلْقَدَرِ يُعَزِّي نَفْسَهُ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ ٱلَّذِينَ

أَخَذُوا الْأَعْتِسَافَ وَنَبَذُوا الْإِنْصَافَ عَنْ وَرَائِهِمْ بِمَا اتَّبَعُوا كُلَّ شَيْطَانٍ
مُرِيدٍ قَدْ فَعَلَتِ الْعَادُ وَالثَّمُودُ بِصَالِحٍ وَهُودٍ مَا نَاحَتْ بِهِ السِّدْرَةُ
الْمُنْتَهَى وَصَاحَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى يَشْهَدُ بِذَلِكَ هٰذَا الْمَظْلُومُ الْمَحْزُونُ الْغَرِيبُ
تَاللّٰهِ قَدْ صَلَبُوا الرُّوحَ وَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَكَسَرُوا التَّابُوتَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ
الْمُبِينُ الْخَبِيرُ إِنَّهُ يَرْثِي عَلَى أَصْفِيَائِهِ وَيُعَزِّي أَحِبَّائَهُ فِي هٰذِهِ الْمُصِيبَةِ
الَّتِي بِهَا نَاحَ الْعَدْلُ وَصَاحَ الرُّوحُ الْأَمِينُ قَدْ قَتَلُوا أَصْفِيَائِي وَنَهَبُوا
أَمْوَالَهُمْ كَذٰلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَلٰكِنَّ الْقَوْمَ أَكْثَرُهُمْ مِنَ الْغَافِلِينَ يَا سَمَنْدَرُ قَدْ
رَأَيْنَا يُوسُفَ الْحَبِيبِ بَيْنَ أَنْيَابِ الذِّئْبِ وَالْحُسَيْنَ تَحْتَ مَخَالِبِ الظَّالِمِينَ
لَعَمْرُ اللّٰهِ قَدْ فَعَلَتِ الْأُمَّةُ مَا لَا فَعَلَ الْيَهُودُ بِالرُّوحِ وَلَا أَبُو جَهْلٍ بِمُحَمَّدٍ
رَسُولِيَ الَّذِي زَيَّنَّاهُ بِطِرَازِ الْخَاتَمِ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرَضِينَ
قَدْ أَرْتَكَبُوا مَا لَا ارْتَكَبَ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِ يَشْهَدُ بِذٰلِكَ مَالِكُ الْقِدَمِ مِنْ
هٰذَا الْمَنْظَرِ الْكَرِيمِ فَلَمَّا فَازَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَقَضَتِ الْأَيَّامُ أَخَذْنَا
مَبْدَأَ الظُّلْمِ وَالْأَعْتِسَافِ بِسُلْطَانٍ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ
طُوبَى لِلَّذِينَ تَقَرَّبُوا إِلَيْهِمْ وَزَارُوهُمْ فِي مَقَامِهِمْ إِنَّهُمْ أَهْلُ اللّٰهِ فِي مَلَكُوتِ
الْأَنْشَاءِ كَذٰلِكَ حَكَمَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى فِي هٰذَا الْكِتَابِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ تَبًّا
لِلَّذِينَ نَبَذُوا لَوْحَ اللّٰهِ عَنْ وَرَائِهِمْ وَاتَّبَعُوا كُلَّ فَاسِقٍ بَعِيدٍ تَفَكَّرْ
يَا سَمَنْدَرُ فِي صَبْرِي بَعْدَ قُدْرَتِي وَاصْطِبَارِي بَعْدَ اقْتِدَارِي وَصَمْتِي
بَعْدَ نُفُوذِ كَلِمَتِيَ الْمُهَيْمِنَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا
فِي ظَاهِرِ الظَّاهِرِ بِعَبْدٍ مِنَ الْعِبَادِ أَوْ بِمَلَائِكَةٍ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ إِنَّا نَعْمَلُ

بِمَا تَقْتَضِيهِ ٱلْحِكْمَةُ ٱلَّتِي جَعَلْنَاهَا سِرَاجًا لِخَلْقِي وَأَهْلِ مَمْلَكَتِي إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ
ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ فَسَوْفَ نَأْخُذُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا كَمَا أَخَذْنَاهُمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّ رَبَّكَ
لَهُوَ ٱلْحَاكِمُ عَلَى مَا يُرِيدُ انشاء الله لم يزل ولا يزال بعناية الله فائز باشی
و بخدمتش مشغول إِنَّهُ شَهِدَ لَكَ بِأَنَّكَ وَفَيْتَ بِمِيثَاقِهِ وَقُمْتَ عَلَى خِدْمَةِ
أَمْرِهِ طُوبَى لَكَ وَلِأَخِيكَ وَلِأَبِيكَ ٱلَّذِي صَعَدَ إِلَى ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ
ای سمندر باید بکمال حکمت حرکت نمائی لا تُصَدِّقْ كُلَّ قَائِلٍ وَلَا تُظْهِرْ
مَا عِنْدَكُمْ لِكُلِّ وَارِدٍ وَلَا تَكْشِفْ لِكُلِّ طَالِبٍ كَمْ مِنْ عَبْدٍ يَدَّعِي بِاللِّسَانِ مَا لَا تَجِدُ
فِي قَلْبِهِ كُنْ مُسْتَوِيًا عَلَى سَرِيرِ ٱلْحِكْمَةِ وَسَالِكًا عَلَى صِرَاطِ ٱلْحِكْمَةِ وَمُتَمَسِّكًا بِذَيْلِ
ٱلْحِكْمَةِ كَذَلِكَ أَمَرَكَ مَوْلَى ٱلْبَرِيَّةِ إِنَّهُ لَهُوَ ٱلنَّاصِحُ ٱلْأَمِينُ ابن ایامی است که
بعضی بجهت اطلاع بر امور یا مآرب اُخری ادعای خلوص و ایمان مینماید
باید آنجناب از جمیع جهات متوجه باشند که خارج از حکمت امری واقع
نشود نفوسی که در مکتوب آنجناب بود مخصوص هریك از سمآء مشیّت
الهی آیات بدیعه منیعه نازل طُوبَى لَهُمْ بِمَا فَازُوا بِآيَاتِي فِي أَيَّامِي وَرَحْمَتِي ٱلَّتِي
سَبَقَتِ ٱلْعَالَمِينَ أَنِ ٱذْكُرْ عَمَّتَكَ مِنْ قِبَلِي قُلْ لَا تَحْزَنْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْكَ إِنَّ ٱلْمَحْبُوبَ
يَذْكُرُكَ وَتَوَجَّهَ إِلَيْكَ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ ٱلْمُقْتَدِرُ ٱلْفَضَّالُ يا محمّد
قبل رحیم طوبی لك بما أقبلت إلى الله وسمعت نداءه وتوجّهت إليه
بقلب كان متوجّها إلى قبلة الآفاق إياك أن يحزنك شئونات العالم
إنّ بحر الفرح يذكرك في بحبوحة الأحزان قد ارتفعت راية الظلم في
أرض الشداد بذلك ناحت سدرة الوجود وصاحت صخرة الإمكان قد

أَخَذَ اللهُ أَصْلَ الْأَعْتِسَافِ بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُخْتَارُ
قُلْ لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلٰهِي بِمَا ذَكَرْتَنِي فِي سِجْنِكَ الْأَعْظَمِ أَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ
الْمُهَيْمِنِ عَلَى الْعَالَمِ بِأَنْ تَكْتُبَ لِي مِنْ قَلَمِ تَقْدِيرِكَ مَا يَنْفَعُنِي فِي كُلِّ عَالَمٍ
مِنْ عَوَالِمِكَ أَيْ رَبِّ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا عِنْدَكَ إِنَّكَ أَنْتَ
الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ إِنَّا نَذْكُرُ مَنْ سُمِّيَ بِإِبْرَاهِيمَ لِيَسْمَعَ نِدَاءَ الْجَلِيلِ الَّذِي
ارْتَفَعَ مِنْ هٰذَا الْمَقَامِ الرَّفِيعِ كُنْ ذَاكِرًا بِذِكْرِي وَصَائِحًا بِاسْمِي وَنَاطِقًا
بِثَنَائِي الْجَمِيلِ أَنْ اشْكُرِ اللهَ بِمَا أَيَّدَكَ عَلَى الْعِرْفَانِ وَأَنْزَلَ لَكَ مَا يَنْفَعُكَ
بِدَوَامِ الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ لَوْ تَكُونَ ثَابِتًا رَاسِخًا عَلَى هٰذَا الْأَمْرِ الَّذِي بِهِ
زَلَّتْ أَقْدَامُ الْعُلَمَاءِ وَاضْطَرَبَتْ أَفْئِدَةُ الْعُرَفَاءِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ رَبُّكَ وَ
رَبُّ الْعَالَمِينَ كَذٰلِكَ ذَكَرَكَ مَطْلَعُ الْوَحْيِ فِي آيَاتِهِ لِتَشْكُرَ رَبَّكَ الْكَرِيمَ
وَنَذْكُرُ مَنْ سُمِّيَ بِعَلِيٍّ فِي هٰذَا الْكِتَابِ الَّذِي تَضَوَّعَتْ مِنْهُ رَائِحَةُ الْبَيَانِ
لِمَنْ فِي الْأَمْكَانِ وَعَرَفَ الْقَمِيصَ بَيْنَ الْمُقَرَّبِينَ يَا عَلِيُّ إِنَّا نُوصِيكَ بِالْأَمْرِ
عَلَى هٰذَا الْأَمْرِ الْعَظِيمِ كَمْ مِنْ عَبْدٍ ادَّعَى الْاسْتِقَامَةَ فِي نَفْسِهِ فَلَمَّا بَلَوْنَاهُ
بِكَلِمَةٍ تَوَقَّفَ وَكَانَ مِنَ الْخَاسِرِينَ دَعِ الْأَوْهَامَ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْعَلَّامِ
وَتَمَسَّكْ بِذَيْلِ الْيَقِينِ مِنْ لَدَى اللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ كَذٰلِكَ نَطَقَ الرُّوحُ
وَدَلَعَ دِيكُ الْعَرْشِ وَغَرِدَ الْعَنْدَلِيبُ طُوبَى لِمَنْ أَقْبَلَ وَسَمِعَ وَوَيْلٌ
لِلْغَافِلِينَ الْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ اللهِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ
أَنْ يَا قَلَمَ الْأَعْلَى إِنَّا أَرَدْنَا أَنْ نَذْكُرَ أَمَةً مِنْ إِمَائِي الَّتِي سَمِعَتْ نِدَائِي وَ
أَقْبَلَتْ إِلَى أُفُقِي وَوَجَدَتْ عَرْفَ قَمِيصِي وَقَامَتْ عَلَى ذِكْرِي وَثَنَائِي

وَطَافَتْ حَوْلَ أَمْرِي وَلَاذَتْ بِحَضْرَتِي وَٱسْتَظَلَّتْ فِي ظِلِّ سِدْرَةِ عِنَايَتِي وَحَمَلَتْ شَدَائِدَ ٱلْعَالَمِ فِي حُبِّي وَسَبِيلِي وَنَبَذَتْ أَوْهَامَ ٱلْأُمَمِ بِسُلْطَانِ أَوَامِرِي وَأَحْكَامِي إِنَّهَا لَهِيَ ٱلَّتِي كَانَتْ عِنْدَ ٱسْمِنَا ٱلَّذِي سُمِّيَ بِعَبْدِ ٱلرَّحِيمِ فِي هٰذَا ٱلْمَنْظَرِ ٱلْمُنِيرِ يَا سَمَنْدَرُ لَعَمْرِي إِنَّا سَتَرْنَا شَأْنَهُ فِي ٱلْحَيٰوةِ ٱلْبَاطِلَةِ وَذَكَرْنَاهُ فِي صَحِيفَتِيَ ٱلْمَسْتُورَةِ ٱلْمَخْزُونَةِ بِذِكْرٍ ٱنْجَذَبَتْ بِهِ أَفْئِدَةُ ٱلْعَارِفِينَ طُوبَىٰ لِمَنْ تَشَرَّفَ بِلِقَائِهِ فِي أَيَّامِهِ وَزَارَهُ بَعْدَ ٱرْتِقَائِهِ نَشْهَدُ أَنَّهُ مِنَ ٱلْفَائِزِينَ طُوبَىٰ لِمَنْ يَتَقَرَّبُ وَيَقُومُ تِلْقَاءَ رَمْسِهِ وَيَقُولُ ٱلسَّلَامُ مِنَ ٱللّٰهِ وَأَصْفِيَائِهِ وَأُمَنَائِهِ وَمَشَارِقِ وَحْيِهِ وَمَطَالِعِ إِلْهَامِهِ وَمَظَاهِرِ أَمْرِهِ وَحَمَلَةِ عَرْشِهِ وَمَلَائِكَتِهِ عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا ٱلنُّورُ ٱلْمُشْرِقُ مِنْ أُفُقِ ٱلْأَبْقَانِ وَٱلنَّاطِقُ بِثَنَاءِ رَبِّكَ مَالِكِ ٱلْأَمْكَانِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قُمْتَ إِذَا سَمِعْتَ ٱلنِّدَاءَ وَأَجَبْتَ مَوْلَاكَ وَسَرَعْتَ بِقَلْبِكَ إِلَىٰ أُفُقِهِ ٱلْأَعْلَىٰ وَمَنْظَرِهِ ٱلْأَبْهَىٰ وَأَخَذْتَ رَحِيقَ ٱلْعِرْفَانِ مِنْ يَدِ عَطَاءِ رَبِّكَ ٱلْعَزِيزِ ٱلْمَنَّانِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ مُسْتَقِيمًا عَلَىٰ أَمْرِ ٱللّٰهِ عَلَىٰ شَأْنٍ مَا مَنَعَكَ ضَوْضَاءُ كُلِّ غَافِلٍ وَلَوْمُ كُلِّ جَاهِلٍ وَإِعْرَاضُ كُلِّ مُعْرِضٍ وَٱعْتِرَاضُ كُلِّ مُغِلٍّ وَقِبَاعُ كُلِّ فَاجِرٍ وَنِبَاحُ كُلِّ مُبْغِضٍ وَأَنْتَ ٱلَّذِي ذُكِرَتْ مِنَ ٱلْقَلَمِ ٱلْأَعْلَىٰ وَفُزْتَ بِآيَاتِ ٱللّٰهِ مَالِكِ ٱلْأَسْمَاءِ وَشَرِبْتَ كَوْثَرَ ٱلْبَيَانِ مِنْ كَأْسِ حِكْمَةِ ٱللّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ ٱعْتَرَفْتَ بِمَا ٱعْتَرَفَ بِهِ ٱللّٰهُ فِي يَوْمٍ فِيهِ أَخَذَتِ ٱلزَّلَازِلُ مَنْ عَلَى ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ ٱللّٰهُ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ أَنْتَ ٱلَّذِي سَمِعْتَ فِي سَبِيلِ ٱللّٰهِ مَا لَا سَمِعَهُ أَحَدٌ وَحَمَلْتَ فِي حُبِّ ٱللّٰهِ مَا لَا حَمَلَتْهُ نَفْسٌ مِنَ ٱلْعِبَادِ أَنْتَ ٱلَّذِي نَبَذْتَ ٱلْأَوْهَامَ

عَنْ وَرَائِكَ وَالْمَظْنُونَ تَحْتَ قَدَمِكَ وَأَقْبَلَتْ إِلَى قِبْلَةِ الْآفَاقِ بِقَلْبٍ كَانَ
مُطَهَّرًا عَنْ إِشَارَاتِ الْمُنْكِرِينَ وَهَمَزَاتِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللّٰهِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ طُوبَىٰ
لَكَ وَلِمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ وَزَارَكَ فِي مَقَامِكَ وَلِمَنْ ذَكَرَكَ وَمَا وَرَدَ عَلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَجَادَلُوا بِآيَاتِهِ وَأَعْرَضُوا عَنْ لِقَائِهِ وَاعْتَرَضُوا عَلَى نَفْسِهِ وَقَامُوا عَلَى
إِطْفَاءِ نُورِهِ الَّذِي بِهِ أَشْرَقَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْأَرْضُ نَشْهَدُ أَنَّهُمْ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ
فِي كِتَابِ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْعَدْلِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ إِنَّا نَذْكُرُ مُحَمَّدًا قَبْلَ عَلِيٍّ الَّذِي
ذَكَرَتْ اسْمَهُ فِي كِتَابِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ لَا تَحْزَنْ عَنِ الْفِرَاقِ
إِنَّهُ يَكْتُبُ لِمَنْ يَشَاءُ مَا أَرَادَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُخْتَارُ لَا تَحْزَنْ مِنْ شَيْءٍ
أَنِ افْرَحْ فِي أَيَّامِ رَبِّكَ وَقُلْ لَكَ الْحَمْدُ يَا مَالِكَ الْأَرَضِينَ وَالسَّمٰوَاتِ أَشْهَدُ
أَنَّ الْأَرْضَ تَشَرَّفَتْ بِقُدُومِكَ وَالْهَوَاءَ فَازَتْ بِنَفَحَاتِكَ وَالشَّمْسَ اسْتَضَاءَتْ
مِنْ نُورِ وَجْهِكَ وَالسَّمَاءَ ارْتَفَعَتْ بِإِرَادَتِكَ وَالْأَرْضَ ابْتَسَمَتْ بِظُهُورِكَ
وَالْعَالَمَ اهْتَزَّ شَوْقًا لِلِقَائِكَ أَيْ رَبِّ أَسْئَلُكَ بِمَظْلُومِيَّةِ نَفْسِكَ بِأَنْ تَكْتُبَ لِي
مِنْ قَلَمِكَ الْأَعْلَى مَا يَنْبَغِي لِسَمَاءِ جُودِكَ وَبَحْرِ كَرَمِكَ أَيْ رَبِّ أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلَقْتَنِي
وَكُلَّ شَيْءٍ لِلِقَائِكَ وَالْحُضُورِ لَدَى عَرْشِ عَظَمَتِكَ وَالْقِيَامِ لَدَى بَابِ رَحْمَتِكَ
وَمَعَ عِلْمِي بِكُلِّ ذٰلِكَ وَإِبْقَائِي بِمَا أَرَدْتَهُ تِلْقَاءَ وَجْهِكَ لَوْ تَأْمُرُنِي بِالْوُقُوفِ لَأَكُونَ
رَاضِيًا بِأَمْرِكَ وَلَوْ تَمْنَعُنِي لَأَقُولُ لَكَ الْحَمْدُ وَالْأَمْرُ بِيَدِكَ مَلَكُوتُ
الْأَشْيَاءِ وَفِي قَبْضَتِكَ جَبَرُوتُ الْأَسْمَاءِ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ أَيْ رَبِّ
أَسْئَلُكَ بِالَّذِينَ قَامُوا عَلَى نُصْرَةِ أَمْرِكَ وَبِالَّذِينَ نَاحَ لِمُصِيبَتِهِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى
وَأَهْلُ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ بِأَنْ تَكْتُبَ لِي مِنْ قَلَمِ فَضْلِكَ أَجْرَ لِقَائِكَ وَأَجْرَ الَّذِينَ

سرعوا إلى مشرق ظهورك على شأن ما منعتهم أمواج البحار عن سبيلك ولا جنود الفجار عن شطر فضلك إلى أن دخلوا سجنك الأعظم وقاموا لدى عرشك وسمعوا ندائك وفازوا بأنوار وجهك ولاذوا بذيل عطائك أي رب أنا المسكين وأنت الغني وأنا العاجز وأنت القادر قد رفعت أيادي الرجاء إلى سماء مواهبك إن تجعلني محرومًا إنك أنت خير عادل وإن تنزل علي ما أردته من فضلك إنك أنت خير معطٍ أشهد في كل الأحوال إنك أنت المحمود في فعلك والمطاع في أمرك لا إله إلا أنت العليم الحكيم أن يا قلم الرحمن أن اذكر من سعى بحسن قبل هنا ان ليفرح بذكري ويقوم على ما ينفعه في عوالم أمري وملكوتي العزيز المنيع كن على شأن لا تمنعك حوادث العالم ولا ضوضاء الأمم كذلك يأمرك مالك القدم من هذا المقر المنير قل إن الغافلين حبسوه في هذا الحصن المتين وإنه في كل الأحوال ينادي من في ملكوت الأنشاء إلى الله فاطر السماء ولكن الناس أكثرهم من الغافلين منهم من سمع ومنهم من غفل ومنهم من سمع وأعرض ومنهم من سمع وسرع وأجاب مولاه القديم هذا يوم ينبغي لكل العالم أن يكون اذنا واحدة ليسمع هذا النداء الأحلى الذي ارتفع بين الأرض والسماء كذلك يذكر مولى الورى في هذا السجن العظيم أن اشكر ربك بما ذكرك بهذه الآيات التي بها قرت أعين المقربين أن يا حسين قد توجه إليك وجه المظلوم من هذا المقام ويقول طوبى لغريب عرف وطنه الأعلى ولبصير رأى أفق الأبهى ولناطق نطق بثنائي

ٱلْجَمِيلِ إِنَّ ٱلْمَظْلُومَ يُنَادِيكَ وَيُوصِيكَ بِمَا أَنْزَلَهُ ٱلرَّحْمٰنُ فِي كِتَابِهِ ٱلْبَدِيعِ
تَمَسَّكْ بِٱللّٰهِ وَأَوَامِرِهِ وَكُنْ عَلٰى شَأْنٍ يَعِدُ مِنْكَ كُلُّ ذِي شَمٍّ عَرْفَ مَحَبَّةِ ٱللّٰهِ رَبِّ
ٱلْعَالَمِينَ كَذٰلِكَ نَطَقَ قَلَمِي ٱلْأَعْلٰى فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا ٱلْفَضَّالُ ٱلْكَرِيمُ بِاسْمِكَ
يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَشْكُرَ وَتَحْمَدَ رَبَّكَ بِمَا أَنْزَلَ لِكُلِّ ٱسْمٍ كَانَ فِي كِتَابِكَ مَا يَعِدُ مِنْهُ
ٱلْمُخْلِصُونَ عَرْفَ ظُهُورِي وَرَائِحَةَ قَمِيصِ ٱلْمُنِيرِ ٱلْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ وَعَلٰى
مَنْ فَازَ بِلِقَائِي وَخِدْمَتِي وَإِنَّهُ لَعَلِيٌّ بَعْدَ نَبِيلٍ إِنَّا نَذْكُرُهُ فِي آخِرِ ٱلْكِتَابِ لِيَفْرَحَ
بِذِكْرِ رَبِّهِ ٱلنَّاطِقِ ٱلْخَبِيرِ إِنَّا نُكَبِّرُ عَلٰى وَجْهِهِ مِنْ هٰذَا ٱلْمَقَامِ وَنَذْكُرُ ٱلْأَيَّامَ
ٱلَّتِي كَانَ حَاضِرًا لَدَى ٱلْعَرْشِ وَسَامِعًا نِدَاءَ رَبِّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ وَٱلْبَهَاءُ
عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ وَعَلٰى أَهْلِكُمَا وَٱلَّذِينَ مَعَكُمَا وَعَلَى ٱلَّذِينَ آمَنُوا بِٱللّٰهِ رَبِّ
ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ وَٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ

هُوَ ٱلظَّاهِرُ ٱلنَّاطِقُ مِنَ ٱلْأُفُقِ ٱلْأَعْلٰى

هٰذَا كِتَابٌ مِنْ لَدُنَّا إِلَى ٱلَّذِينَ نَبَذُوا ٱلْعَالَمَ وَأَخَذُوا مَا أُتِيَ بِهِ ٱلْاِسْمُ ٱلْأَعْظَمُ
فِي هٰذَا ٱلْيَوْمِ ٱلَّذِي نَادَى ٱلْمُنَادِي عَنْ يَمِينِ ٱلْبُقْعَةِ ٱلْبَيْضَاءِ بِأَنَّهُ قَدْ رَجَعَ
حَدِيثُ ٱلْأَحْزَانِ بِمَا نَاحَ ٱلرَّسُولُ فِي ٱلْجَنَّةِ ٱلْعُلْيَا وَٱلْبَتُولُ عِنْدَ سِدْرَةِ
ٱلْمُنْتَهٰى كَذٰلِكَ قُضِيَ ٱلْأَمْرُ مِنْ لَدَى ٱللّٰهِ مَالِكِ ٱلْأَسْمَاءِ وَفَاطِرِ ٱلسَّمَاءِ فِي
صَحِيفَةٍ مَا ٱطَّلَعَ بِهَا إِلَّا مَنْ شَاءَ ٱللّٰهُ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ إِنَّهُ لَهُوَ ٱلَّذِي يَنْطِقُ
مِنْ شَطْرِ سِجْنِهِ ٱلْأَعْظَمِ وَيَشْهَدُ بِمَا شَهِدَ ٱللّٰهُ قَبْلَ خَلْقِ ٱلْأَشْيَاءِ وَقَبْلَ خَلْقِ
ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرَضِينَ يَا أَحِبَّاءَ ٱلرَّحْمٰنِ فِي ٱلْبُلْدَانِ لَعَمْرِي قَدْ تَنَفَّسَ

صُبحُ ٱلبَيانِ وَأَشرَقَت شَمسُ البُرهانِ عَلىٰ شَأنٍ ما أَنكَرَها إِلّا ٱلَّذينَ كَفَروا بِٱللّٰهِ
ٱلعَلِيِّ ٱلعَظيمِ وَلَو اَنَّ ٱلأَحزانَ قَد أَخَذَت كُلَّ مَأخَذٍ وَلٰكِنَّ ٱللِّسانَ يَنطُقُ وَٱلقَلَمَ
ٱلأَعلىٰ يَتَحَرَّكُ وَيَجولُ فِي مِضمارِ ٱلحِكمَةِ وَٱلعِرفانِ عَلىٰ شَأنٍ لا تَمنَعُهُ جُنودُ ٱلعالَمِ
وَلا ظُنونُ ٱلجُهَلاءِ ٱلَّذينَ يَدَّعونَ ٱلعِلمَ مِن دونِ بَيِّنَةٍ وَلا كِتابٍ مِن لَدَى ٱللّٰهِ
ٱلعَلِيمِ ٱلحَكيمِ تَفَكَّروا فِي ٱلقَومِ وَأَعمالِهِم إِنَّهُم يَنوحونَ وَيَبكونَ بِما وَرَدَ
عَلىٰ آلِ ٱللّٰهِ مِن قَبلُ وَيَتَبَرَّؤونَ عَنِ ٱلَّذينَ ظَلَموا وَهُم يَعمَلونَ مِثلَ أَعمالِهِم
وَلا يَفقَهونَ قَد تَحَيَّرَ ٱلمَلَأُ ٱلأَعلىٰ مِن أَعمالِهِم وَناحَ ٱلرّوحُ ٱلأَعظَمُ وَأَهلُ
ٱلفِردَوسِ وَلٰكِنَّ ٱلقَومَ هُم لا يَشعُرونَ قَد اِعتَكَفوا عَلىٰ أَهوائِهِم مُعرِضينَ عَنِ ٱللّٰهِ
ٱلمُهَيمِنِ ٱلقَيّومِ كَذٰلِكَ نَطَقَ ٱلمَظلومُ وَأَنزَلَ لَكُم ما تَجِدونَ مِنهُ نَفحَةَ ٱللّٰهِ
ٱلعَزيزِ ٱلوَدودِ إِنَّهُ يُحِبُّ أَحِبّائَهُ وَيَكونُ مُتَوَجِّهًا إِلَيهِم مِن هٰذَا ٱلمَقامِ ٱلمَنوعِ

بلسان پارسی ندای مظلوم آفاق را بشنوید در مثل همچه ایامی که ابرهای
تیره ظلم وجه منیر آفتاب عدل را از ضیاء منع نموده وحمامه انصاف تحت
مخالب اعتساف مبتلا گشته که شاید بیقین کامل بدانید قلم اعلی را بلایای
ارض وسما از ذکر وثنا منع ننماید درجمیع احوال بذکر غنی متعال مشغول
که شاید یکی از اهل امکان عرف بیان رحمن بیابد و از بحر حیوان که باسم
محبوب عالمیان ظاهر شده محروم نماند ای دوستان اگرچه مصیبت
وارده عظیم بوده و هست وَلٰكِنَّ ٱلَّذي خَلَقَهُم يَقدِرُ أَن يَخلُقَ مِثلَهُم إِنَّهُ لَهُوَ
ٱلمُقتَدِرُ ٱلقَديرُ باید بعنایت الهی بشانی بر امر قائم باشید که حوادث
روزگار شما را از ملکوت باقی منع ننماید دنیا همین است که دیده و می بینید

وامرا و برصاحب بصرکه بمنظر اکبر ناظر است مشتبه نشده و نخواهد شد چه که در کل حین مشاهده مینمایید گروهی میآیند و گروهی میروند لذا انسان عاقل البته باوازحق ممنوع نشده و نخواهد شد جهد نمائید که شاید سبب شوید و عالم پژمرده را بروح تازه زنده نمائید کَذٰلِكَ يَأْمُرُكُمُ ٱلْمَظْلُومُ مِنْ هٰذَا ٱلْمَقَامِ ٱلْبَعِيدِ إِنَّ ٱلَّذِي أَقْبَلَ وَفَازَ بِلِقَاءِ مَوْلَاهُ ذَكَرَكُمْ لَدَى ٱلْعَرْشِ وَذَكَرْنَاكُمْ فَضْلًا مِنْ لَدُنَّا وَأَنَا ٱلذَّاكِرُ ٱلْعَلِيمُ جمیع شما امام عین الله حاضرید إِنَّهُ يَشْهَدُ وَيَرَىٰ وَإِنَّهُ لَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ أَنِ ٱفْرَحُوا بِهٰذَا ٱلذِّكْرِ ٱلْأَعْظَمِ ثُمَّ ٱحْمَدُوا رَبَّكُمُ ٱلرَّحْمٰنَ فِي كُلِّ حِينٍ ٱلْبَهَاءُ عَلَيْكُمْ بِمَا سَمِعْتُمْ وَصَبَرْتُمْ وَرَأَيْتُمْ وَتَرَكْتُمْ وَشَاهَدْتُمْ مَا لَا شَاهَدَهُ أَحَدٌ فِي سَبِيلِ ٱللّٰهِ ٱلْمَلِكِ ٱلْمُتَعَالِي ٱلْغَفُورِ ٱلْكَرِيمِ سَوْفَ يُغْنِي ٱلْعَالَمَ وَمَا فِيهِ وَيَبْقَى مَا قُدِّرَ لَكُمْ وَيَرْتَفِعُ فِي ٱلْأَرْضِ أَذْكَارُكُمْ وَأَعْمَالُكُمْ كَذٰلِكَ يُخْبِرُكُمُ ٱلصَّادِقُ ٱلْأَمِينُ .

هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْجَمِيلُ

قَدْ طَارَ طَيْرُ ٱلْعَرْشِ بِمَا نَعَبَ ٱلْغُرَابُ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلَّامُ يا محمد قَبْلَ رِضَا إِنَّا نَذْكُرُ فِي هٰذَا ٱلْمَقَامِ لِنَفْرَحَ بِهٰذَا ٱلذِّكْرِ ٱلَّذِي بِهِ مَاجَ بَحْرُ ٱلْإِيمَانِ وَهَاجَ عَرْفُ رَحْمَةِ رَبِّكَ مَالِكِ ٱلْأَدْيَانِ إِيَّاكَ أَنْ يَمْنَعَكَ شَيْءٌ مِنَ ٱلْأَشْيَاءِ عَنِ ٱللّٰهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَاءِ لَعَمْرِي لَا نُعَادِلُ لِكَلِمَةِ رَبِّكَ كَنَائِزَ ٱلْأَرْضِ كُلِّهَا يَشْهَدُ بِذٰلِكَ مَنْ ظَهَرَ بِهِ مَلَكُوتُ ٱلْبَيَانِ فِي ٱلْإِمْكَانِ وَلَوْ أَنَّ ٱلْأَحْزَانَ قَدْ أَخَذَتْ كُلَّ مَأْخَذٍ وَلٰكِنَّ ٱلرَّحْمٰنَ يُنَادِي بِأَعْلَى ٱلنِّدَاءِ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْمُقْتَدِرُ ٱلْمُتَعَالِي

لَمْ يَمْنَعْهُ شَيْءٌ عَمَّا أَرَادَ يَحْكُمُ كَيْفَ يَشَاءُ بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْوَاحِدُ الْبَصَّا
قَدْ قَتَلَ الظَّالِمُونَ أَبْنَاءَ الرَّسُولِ ثُمَّ يَذْكُرُونَهُ فِي الْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ قَدْ تَحَيَّرَ الْمُلْكُ
وَالْمَلَكُوتُ مِنْ فِعْلِهِمْ سَوْفَ تَأْخُذُهُمْ نَفَحَاتُ الْعَذَابِ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ إِنَّهُ
يَأْخُذُهُمْ كَمَا أَخَذَ قَوْمًا قَبْلَهُمْ فَانْظُرُوا فِي الَّذِينَ حَبَسُونَا فِي أَخْرَبِ الْبِلَادِ طُوبَى
لِمَنْ يَقْرَءُ لَوْحَ الرَّئِيسِ وَيَطَّلِعُ بِمَا جَرَى مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى إِذْ كَانَ أَسِيرًا بِأَيْدِي
الْفُجَّارِ وَالْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ وَعَلَى الَّذِينَ تَشَبَّثُوا بِذَيْلِ الْفَضْلِ وَاعْتَرَفُوا
بِمَا اعْتَرَفَ بِهِ اللَّهُ فِي الْمَبْدَأِ وَالْمَآبِ .

بنام قادر توانا

مکتوب شما رسید و تمام ملاحظه شد قَدْ أَتَى الْقَوْمُ بِظُلْمٍ يَكَادُ بِهِ الْمُلْكُ وَالْمَلَكُوتُ
وَظَهَرَ الثُّورَانِ بِمَظْلُومِيَّةٍ نَاحَ لَهُمَا سُكَّانُ الْجَبَرُوتِ تَفَكَّرْ فِي ابْنِ زَكَرِيَّا قَدْ قُطِعَ
رَأْسُهُ لِزَانِيَةِ الْعَهْدِ وَفِي ابْنِ الرَّسُولِ إِنَّهُ قُتِلَ بِأَمْرِ فَاجِرِ الْعَصْرِ هَلِ الَّذِينَ
اسْتُشْهِدُوا خَسِرُوا أَمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَدْ نَادَتِ الْأَشْيَاءُ وَصَاحَتْ إِنَّ الثَّانِيَ فِي
خُسْرَانٍ مُبِينٍ اگرچه این مصیبت عظیم بوده و ذلت کبری بسبب آن مشاهد
شده ولکن لعمرالله عزّت عظمی بوده که بصورت ذلت ظاهر گشته این مقام
بلند اعلی را حفظ نما و آنچه الیوم دیده میشود ناظر مباش إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَخَذَ وَ
يَأْخُذُ وَيُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ هَؤُلَاءِ وَيَرْفَعُ مَقَامَكُمْ عَلَى شَأْنٍ يَتَوَجَّهُ الْوُجُوهُ إِلَيْكُمْ
وَيَنْطِقُ أَلْسُنُ الْعَالَمِ بِذِكْرِكُمْ . بشنو ندای این مظلوم را و بآنچه ذکر نموده تمسّک
نما إِنَّهُ لَهُوَ النَّاصِحُ الْأَمِينُ آنچه از شما باید در حفظ حقوق ناس از سلطان

الشّهداء کوتاهی نکنید که این فقره لدی الحق مقبول و محبوب است وسبب علوّ وارتفاع ازجانب این مظلوم جمیع منتسبین را ذکر نمائید وتسلّی دهید إِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْزِي الْعَلِيمُ انشاء الله تحت لحاظ عنایت الهی بوده وخواهی بود أَنِ اطْمَئِنَّ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ آنچه ازبرای شما لازم است رضایت اهل شهیدین علیهما بهاء الله است اگر قدری تفکّر نمائید بیقین میدانید که آنچه وارد شده عزّت لانهایه بوده وخواهد بود. يَشْهَدُ بِذٰلِكَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْأَرْبٰابِ.

بنام یکتا خداوند بینا

يٰا وَرَقَتِي وَوَرَقَةَ سِدْرَتِي قَدْ هَبَّتْ رَوٰائِحُ الْبَقٰاءِ وَسَقَطَتْ مِنْ سِدْرَةِ الْأَمْرِ أَوْرٰاقٌ بِهٰا نٰاحَ الْحَبِيبُ وَصٰاحَ الْخَلِيلُ وَنَطَقَ جَبْرَئِيلُ قَدْ تَهَيَّأَ لَكُمُ الْعَذٰابُ يٰا أَهْلَ الْبَقٰاءِ انشاء الله بعنایت مخصوصه فائز باشید وبذکرش مؤانس اگرچه این مصیبت کبری فوق مصائب بوده ولیکن بهترین عالم درراه مالك قدم سرداد وجان باخت این امر اگر برحسب ظاهر قلب را میگدازد ولکن سبب وعلّت نمو سدره الهیّه بوده وخواهد بود قسم بآفتاب حقیقت که الیوم ازافق ظهور مشرق است اگر این مقام بتمامه ذکر شود جمیع دوستان بمقرّ شهادت توجّه نمایند وفدا قبول نکنند مکتوبت رسید ومشاهده شد تحت لحاظ عنایت حق بوده وخواهی بود وآنچه حکمت اقتضا نماید ازسماء امر الهی جاری خواهد شد أَنِ افْرَحِي بِظُهُورِي وَاسْتَوٰائِي وَنِدٰائِي وَذِكْرِي

وَثنائي إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الثَّاظِرُ السَّامِعُ الْعَلِيمُ جناب افنان عليه من كل بهاء ابهاء امام وجه حاضرند وَيُنْزِلُ اللهُ مِنْ سَمَآءِ عَطَائِهِ مَا قُدِّرَ لَهُ إِنَّهُ لَهُوَ الْفَضَّالُ الْكَرِيمُ بهيچ وجه محزون نباشيد وحسب الامر بحبل صبر متمسك إِنَّهُ يُظْهِرُ مَا يَفْرَحُ بِهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ أَخَذَتْهُمُ الْأَحْزَانُ بِمَا اكْتَسَبَتْ أَيَادِي الطُّغْيَانِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ وَالْبَهَاءُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى اللَّاتِي آمَنَّ بِالْفَرْدِ الْخَبِيرِ .

هُوَ الْأَقْدَسُ الْأَعْظَمُ

قُلْ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلٰهَ الْأَشْيَاءِ وَخَالِقَ الْأَسْمَاءِ أَسْئَلُكَ بِالْاِسْمِ الَّذِي بِهِ كَسَّرَتِ الْأَصْنَامَ وَزَالَتْ بِهِ الْأَوْهَامُ بِأَنْ تُغَمِّسَنِي فِي بَحْرِ الْإِيقَانِ يَا مَالِكَ الْأَدْيَانِ أَيْ رَبِّ أَيِّدْنِي عَلَى مَا أَرَدْتَهُ بِسُلْطَانِكَ وَأَنْزَلْتَهُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِكَ أَيْ رَبِّ هٰذَا يَوْمٌ تَزَيَّنَتْ بِهِ صَحَائِفُ الْأَمْكَانِ وَالْكُتُبُ الَّتِي أَنْزَلْتَهَا عَلَى سُفَرَائِكَ وَأَصْفِيَائِكَ أَسْئَلُكَ بِأَنْ لَا تَمْنَعَنِي عَنْ رَشَحَاتِ بَحْرِ فَضْلِكَ وَلَا تَطْرُدَنِي عَنْ بَابِكَ الَّذِي فَتَحْتَهُ عَلَى مَنْ فِي سَمَآئِكَ وَأَرْضِكَ أَيْ رَبِّ أَنَا الضَّعِيفُ تَمَسَّكْتُ بِحَبْلِكَ الْقَوِيِّ الْقَدِيرِ قَدِّرْ لِي مِنْ فَضْلِكَ مَا يَنْفَعُنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُعْطِي الْبَاذِلُ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

هُوَ الْأَقْدَسُ الْأَعْظَمُ

يَا وَرْقَا قَدْ حَضَرَ الْعَبْدُ الْحَاضِرُ وَعَرَضَ مَا فِي كِتَابِكَ إِنَّا وَجَدْنَاهُ مِرْآتًا مَالِكِيَّةً عَنْ مَحَبَّتِكَ مَحْبُوبَ الْعَالَمِ وَتَوَجُّهِكَ إِلَيْهِ طُوبَى لَكَ بِمَا تَقَرَّبْتَ وَشَرِبْتَ

وَفُزْتَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْمُبِيْنُ الْمُبِيْنُ قَدْ شَاهَدْنَا النَّارَ الَّتِي أَحَاطَتْكَ فِي حُبِّ مَوْلَاكَ
وَرَأَيْنَا لَهِيبَهَا وَسَمِعْنَا زَفِيرَهَا تَعَالَى مُشْعِلُهَا وَمُضْرِمُهَا وَمُظْهِرُهَا إِنَّهُ لَهُوَ
الْمُقْتَدِرُ الَّذِي أَقَرَّتْ كَيْنُونَةُ الْقُدْرَةِ بِعَجْزِهَا عَنْدَ ظُهُورِ قُدْرَتِهِ إِنَّ رَبَّكَ
لَهُوَ الَّذِي يَسْمَعُ وَيَرَى إِنَّهُ لَهُوَ الْخَبِيرُ أَنِ افْرَحْ بِمَا يَذْكُرُكَ الْمَظْلُومُ كَمَا ذَكَرَكَ
مِنْ قَبْلُ وَفِي هٰذَا الْحِينِ الَّذِي يَمْشِي وَيَقُولُ قَدْ وَجَدْتُ عَرْفَ حُبِّكَ وَ
شَاهَدْتُ خُلُوصَكَ وَخُضُوعَكَ إِذْ كَانَ قَلْبُكَ مُتَذَكِّرًا بِذِكْرِي وَلِسَانُكَ
مُثْنِيًا بِثَنَائِي الْجَمِيلِ كَذٰلِكَ رَشَحَ بَحْرُ الْحَيَوَانِ لِتَفْرَحَ فِي أَيَّامِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ
الْبَدِيعِ ای ورقا ندایت شنیده شد وکتابت لدی العرش معروض گشت
الحمدلله جذوات نار محبت الٰهی از آن مشاهده شد انشاء الله لم یزل
ولا یزال بذکر دوست متلذذ باشی و باسمش بنوشی و بیادش بیارامی و
بخیالش مشغول باشی که شاید انفس بعیده ببحر قرب تقرب جویند ونفوس
کسله بحرارت کلمه بجهتی که مقدس از جهات است بشتابند بعضی از
مقبلین بسبب ظهور واقعه ارض صاد محزون مشاهده میشوند بلکه
خائف وحال آنکه دست قدرت حق بعنایت مخصوصه ایشان را بلند نمود
واز سماء رحمت وسحاب مکرمت امطار نعمت وبرکت بر ایشان مبذول
داشت و قدرت کامله ایشان را مابین خلق بطراز عزت مزین فرمود
چنانچه لسان مخلصین و مقربین بذکرشان ناطق وبمقامی فائز شدند
که اعداء هم شهادت میدادند بر بلندی مقامشان و در آخر ایام بمقام
ارفع اعلی که شهادت عظمی باشد فائز گشتند واین مقامی است که لم یزل

الا ایزال اصفیاء و اولیای حق طالب و آمل بوده و هستند مع ذلک بعضی
مکدّر و مهموم مشاهده میشوند انشاء الله این کدورات بسبب محبّت
بایشان ظاهر شده قسم بدریای معانی که اگر مقام خادمی از خدام ایشان
که حال بخدمت مشغولند ظاهر شود اهل ارض منصعق شوند طوبی
لِمَنْ یَتَفَکَّرُ فِیمَا وَقَعَ لِیَطَّلِعَ بِعَظَمَةِ الْأَمْرِ وَسُلْطَانِهِ و این مقام که به او فائز
شدند خود از حق جلّ وعزّ استدعا نمودند و بکمال شوق و اشتیاق
طالب و آمل بودند بگو ای دوستان در سبیل محبّت محبوب عالمیان
بسیار تحمّل نمودید آنچه قابل دیدن نبود مشاهده نمودید و دیدید
و آنچه لایق شنیدن نبود شنیدید و در راه دوست اموری حمل نمودید
که فی الحقیقه اثقل از جبال بود طُوبیٰ لِظُهُورِکُمْ وَعُیُونِکُمْ وَآذَانِکُمْ بِمَا
حَمَلَتْ وَرَأَتْ وَسَمِعَتْ حال این مقام بلند اعلی را قدر بدانید وضایع
مکنید در هر صورت این عالم فانی و هرکه در اوست بَرَاثِن موت در آید
و هرچه در اوست تحت مخالب تغییر مبتلا شود از حق جلّ وعزّ در کلّ
حین بخواهید شما را حفظ نماید و بصراط امرش مستقیم بدارد این قدر
بدانید که آنچه در سبیل او حمل نمودید و با دیدید و شنیدید این از فضل
و عنایت او بوده که بآن مخصوص گشته اید و این ذکرا و هم شما را در الواح
از فضل دیگر او بوده و خواهد بود قَدْ ذُقْتُمْ کَأْسَ الْبَلَاءِ فِی سَبِیلِهِ أَنْ أَشْرَبُوا
رَحِیقَ الْأَصْفَی مِنْ أَکْوَابِ ذِکْرِهِ وَأَلْطَافِهِ انشاء الله موفق شوید بر خدمت
امر و جمیع را هم وصیت مینمائیم باخلاق مرضیّه و اعمال حسنه و افعال

شایسته پسندیده. الیوم بر هریك لازم است که بما ینفع به امرالله تمسك
نمایند و تشبث جویند بگو همین قدر میگوئیم دیگر بانصاف شما وامیگذاریم
که چه لایق چنین یومیست از ضعف و ذلت و پریشانی ظاهر محزون مشیدا
قسم بآفتاب آسمان بی نیازی که عزت و ثروت وغنا طائف حول شما است
و بذکر شما ذاکرند و بجانب شما مایل اگر نظر بحکمت الهیه ظهور آن در آیاتی
چند مستور ماند آید ایامی که هریك بمثابه شمس ظاهر و باهر گردد از
حق میخواهیم که ناس بحلاوت بیانات الهی فائز شوند و فی الحقیقه بیان
أَلْبَهَاءُ مِنْ لَدُنَّا عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أَخِيكَ وَعَلَىٰ أُخْتِكَ ٱلَّذِي أَنْفَقَ رُوحَهُ فِي سَبِيلِي
وَسَكَنَ فِي جِوَارِ رَحْمَتِي إِنَّا نَذْكُرُهُ فِي آخِرِ ٱلْكِتَابِ أَخَاكَ ٱلَّذِي تَوَجَّهَ إِلَىٰ وَجْهِي
وَقَامَ لَدَىٰ بَابِ عَظَمَتِي وَسَمِعَ نِدَائِي ٱلْعَزِيزَ ٱلْبَدِيعَ انشاء الله باید آنچه
ذکر شد از نظرشان نرود بعنایت الهی مطمئن باشند و از رحیق ذکر در کل
حین بیاشامند و بشطرش ناظر باشند و انشاء الله ذکر و داد و اتحاد از نظر
نمیرود وَنَذْكُرُ فِي هٰذَا ٱلْمَقَامِ مَنْ سُمِّيَ بِكَاظِمٍ لِيَفْرَحَ بِذِكْرِ ٱللّٰهِ ٱلْعَلِيِّ ٱلْعَظِيمِ
طُوبَىٰ لَكَ وَلِأَخِيكَ ٱلَّذِي ٱسْتَشْهَدَ فِي سَبِيلِ ٱللّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ أَنِ
ٱنْظُرْ ثُمَّ ٱذْكُرْ عَبْدَنَا ٱلْكَاظِمَ ٱلَّذِي ٱسْتَشْهَدَ فِي أَرْضِ ٱلطَّادِ بِشَهَادَةٍ
نَاحَتْ فِي مُصِيبَتِهِ ذَرَّاتُ ٱلْكَائِنَاتِ وَعَنْ وَرَائِهَا ٱلْمَلَأُ ٱلْأَعْلَىٰ وَأَهْلُ
مَدَائِنِ ٱلْأَسْمَاءِ يَشْهَدُ بِذٰلِكَ رَبُّكَ ٱلشَّاهِدُ ٱلْخَبِيرُ ای کاظم در رحمت
حق تفکر کن و در رحمت او که عالمیان را سبقت گرفته است مشاهده
نما و بکلمه مبارکه که در کتاب ما وسین نازل شده تدبر کن قَالَ وَقَوْلُهُ

اَلْحَقُّ مَنْ كَانَ لِلّٰهِ كَانَ اللّٰهُ لَهُ وچون آن نفوس مقدّسه درسبیل مالك احدیّه ازعالم وعالمیان گذشتند وبکاس شهادت که فی الحقیقه فلاح مُعلّیٰ است فائز شدند این است که قلم اعلی درصباح ومساء بذکرایشان مشغول ومتحرّك مشاهده میشود قسم بشمس ملکوت بیان که اگرصریر قلم اعلی فی الحقیقه باذن واعیه اصغا شود جمیع ازبیت بیرون خرامند وبلبّیك اللّهمّ لبّیك ناطق شوند طوبیٰ لِسَمْعٍ سَمِعَ وَلِقَلْبٍ أَدْرَكَ مَاجَرَىٰ وَلِذَائِقَةٍ ذَاقَتْ مَاظَهَرَ مِنْ عِنَايَةِ رَبِّكَ ٱلْغَفُورِ ٱلْكَرِيمِ يَاكَاظِمُ أَنِ ٱعْمَلْ بِمَا أُمِرْتَ وَتَرَىٰ عِنَايَةَ رَبِّكَ ٱلْمُهَيْمِنَةِ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ ٱلْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى ٱلَّذِينَ فَازُوا بِٱلْأَسْتِقَامَةِ ٱلْكُبْرَىٰ فِي هٰذَا ٱلْأَمْرِ ٱلَّذِي فِيهِ نُسِفَتِ ٱلْجِبَالُ وَٱنْفَطَرَتِ ٱلسَّمَاءُ وَٱنْشَقَّتِ ٱلْأَرْضُ وَٱضْطَرَبَ ٱلْعِبَادُ إِلَّا مَنْ شَاءَ ٱللّٰهُ ٱلْمُقْتَدِرُ ٱلْحَافِظُ ٱلْقَدِيرُ

هُوَ ٱلْأَقْدَسُ ٱلْأَبْهَىٰ

ذِكْرٌ مِنْ لَدُنَّا لِمَنْ سَمِعَ نِدَائِي وَسَمِعْنَا مَا أَجَابَ بِهِ مَوْلَى ٱلْأَنَامِ لِيَأْخُذَهُ فَرَحُ بَيَانِي بَعْدَ مَا أَحَاطَتِ ٱلْأَحْزَانُ مَنْ فِي ٱلْأَمْكَانِ يَا مُبَلِّغَ أَمْرِي وَٱلنَّاظِرَ إِلَىٰ وَجْهِي لَا تَحْزَنْ عَمَّا وَرَدَ عَلَى ٱلْأَمْرِ إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلْمِرْصَادِ يَأْخُذُ كَمَا أَخَذَ كُبَرَاهُمْ إِنَّهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ قَدِ ٱشْتَعَلُوا نَارَ ٱلْبَلَاءِ بِأَيَادِيهِمْ وَلٰكِنَّ ٱلْيَوْمَ فِي سُكْرٍ عُجَابٍ قَدْ أَخَذَهُمْ سُكْرُ ٱلْهَوَىٰ عَلَىٰ شَأْنٍ ٱرْتَكَبُوا مَا صَاحَ بِهِ ٱلسَّحَابُ قُلْ هَلِ ٱلْحَسَنُ كَفَرَ بِٱللّٰهِ أَوْ مَا عِنْدَهُ لَوْ هُوَ لَرَنَهَبَتِ ٱلْأَمْوَالَ

يا أيها المنافق الكذاب هل يظنون انهم يأكلون ما جمعوا الا ورب الارباب قد فعلوا ما ناح به أهل الملكوت وعمن ورائهم يوم الحساب خليلي فانظر وتفكر في فضل الله وعنايته إنه رفعهم بالحق وزينهم بأحسن الطراز قد عززهم على شأن نطقت الألسن بثنائهم وشرفهم بالشهادة الكبرى التي كانت أمل المقربين في أزل الآزال وتحزك على ذكرهم قلم الله على شأن ذابت به الاكباد قد حضر العبد الحاضر لدى الوجه وقرء ما نادیت به المظلوم واجبناك بهذا الكتاب إياك أن يحزنك أمر ذكر أفنانی والذين أرادوا وجهی ليزودهم الفرح بعد الأحزان البهاء عليك وعلى من تفكر فيما ظهر من لدى الله مالك المآب هذا ما نزل في الجواب من لدى الله العزيز الوهاب .

یا جواد مکتوبی که جناب علی قبل اکبر علیه بهاء الله بشما نوشته بودند عبد حاضر لدی الوجه تمام آنرا معروض داشت و بمقام اصغا فائز گشت اوّل مکتوب بذکر و ثنا و حمد و شکر محبوب عالمیان مزیّن بود طوبی للسان نطق اليوم بذكره ولقلب فاز بحبه ولبصر تشرف بالمنظر الأكبر ولوجه توجه إلى وجه الله مالك القدر ولقلم تحرك على وصفه وثنائه كذلك نطق قلمی الأعلى في هذا المقام الكريم ولكن در آخر آن کلماتی مشاهده شد که مشعر براحزان بود و شایسته این ایام نه ازجمله این عبارات مذکور مخصوص این ایام که ارادة الله تعلّق گرفته که این عباد محل قضایای نازله و مصیبات وارده فرماید وهمچنین عبارات دیگر

که اعظم از این کلمه یا مثل این کلمه بوده مکرر ذکر نموده اند بلی فی سبیل الله
بحبس رفته اند و شماتت شنیده اند و بمصیبات مبتلا گشته اند ولکن
جمیع این امور معادله نمینماید بحرفی از آیاتی که از قبل از مشرق عنایت ربانی
مخصوص ایشان وَالَّذِينَ فَازُوا بِالْمَصَائِبِ فِي سَبِيلِي نازل شد و بعبد حاضر
امر نمودیم که نوشته ارسال دارد عجب است بعد از اصغاء آن آیات که از
عرفش ملأ اعلی مست و مسرور گشته اند ایشان باین عبارات مشغول شده اند
و بارض اقدس ارسال داشته اند لَعَمْرُ اللهِ لَا يُعَادِلُ بِحَرْفٍ مِنْهَا مَا خُلِقَ فِي
الْأَرْضِ اگر آن لوح در محضر مقربین و مخلصین تلاوت میشد البته از سکر
رحیق بیان رحمن از عالم و عالمیان میگذشتند و اگر عمر جاودانی را مالک
بودند بدوام آن به لك الحمد و لك الثناء و لك الشکر و لك العطا ذاکر میگشتند
واقعه ارض صاد اگرچه سبب و علت احتراق قلوب مقربین و مقدسین
بوده ولکن همچه گمان میرفت که بعد از شموس عنایات مشرقه از افق
قلم عنایت الهی کل سائل و آمل شوند که برشحی از این بحر فائز گردند در
همچه ایام مثل جناب ایشان که همیشه تحت لحاظ عنایت بوده اند و بمقام
قرب فائز گشته اند باید بکلماتی تکلم نمایند که سبب اشتعال نفوس مخمود
شود و علت اطمینان قلوب مضطربه گردد درایام قبل بسیار از این کونه امور
واقع بل اعظم و اشد چنانچه دیده و شنیده اند حال مدتی است امثال آن کم
واقع شده مع ذلك اکثری مضطرب و خائف و پریشان و محزون مشاهده میشوند
این دو نیر که حا وحا باشند بشطر عراق توجه نمودند و ببحر لقا فائز گشتند

وازکوثر وصال آشامیدند ودرآن ایّام معروف نبودند جزنزد معدودی
ازنفوس وبعد بعنایت الٰهی فائزگشتند که بین ملأ مقرّبین ومخلصین بلکه
بین ملأ اعلی معروف ومذکوربودند ودرآخرایّام بشهادت کبری که در
عرایض خود ازحق جلّ وعزّ سائل وآمل بودند فائزگشتند وازقلم اعلی در
مصیبت ایشان کلماتی ظاهرکه بدوام ملك وملکوت باقی وپاینده خواهدماند
لعمرك یاعلی این مقام شکراست امّا شکوی که بحررضا ازاوظاهرشود نوحه
قلم اعلی اظهارالعنایة وفضله ووفائه بوده وخواهدبود والّاسدره ازدم
اصفیامرتفع باری ذلّت درسبیلم سلطان عزّتها است وفقردرمحبّتم مالك
غنا بوده وخواهدبود وموت درّرضایم مطلع حیات است أَنِ ٱعْتَبِرُوا۟ یَا أُو۟لِی
ٱلْأَلْبَابِ أَنِ ٱعْرِفُوا۟ یَا أُو۟لِی ٱلْأَبْصَارِ.

جمال قدم جلّ جلاله درلوح مُبارك خطاب بحکیم آقا جان طبیب همدانی
چنین میفرمایند

آنچه درارض صادازاموال بغارت بردند وازهرقطره خونی که درآن ارض
بغیرحق چکید خلق لایحصی ازارض رفته ومیرود وکذلك اموال حق را
نوم اخذنکرده ونمیکند بیدار وآگاه است والبتّه ظالمین بثمرات اعمال
خود معذّب خواهند شد ازظهوریك عمل ازاعمال رقشاء عُبیدالله ثانی
ظاهرشده وارتکاب نمود آنچه راکه عُبیدالله اوّل ازآن اجتناب نموده
أَلَا لَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ بی سبب واثرهیچ امری ظاهرنشده ونمیشود

تفکّر نما چه مقدار از نفوس از میان رفت و چه مقدار از بلاد و دیار که بتراب راجع والیوم قاعًا صفصفًا مشاهده میشوند قسمت امروز این است و از بعد حق عالم است که چه واقع شود گمان مکنید که احبّا هم در این میان ازسیوف ظالمان کشته شده اند قسم بآفتاب ملکوت صدق که هر نفسی از دوستان الهی که در آن واقعه شربت شهادت آشامید برفیق اعلی صعود نمود و در ظلّ قباب رحمت الهی ساکن و مستریح گشت اگر آن مقامات بقدر سمّ ابره تجلّی نماید کلّ بندای یا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُ ناطق میگردد وهر نفسی از دوستان که خسارت ظاهره بر او واقع شده آن ربح کامل بوده وهست اهل بهاء در ربح عظیم بوده و هستند اگر در یومی از ایّام و وقتی از اوقات نظر بمقتضیات حکمت الٰهیّه خسارتی واقع شود نباید از او محزون بود البتّه حق او را بطراز ربح اعظم مزیّن فرماید إِنَّهُ لَهُوَ الْحَقُّ وَالْمُقْتَدِرُ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ .

در لوح حضرات افنان جمال قدم جلّ جلاله چنین میفرمایند یا اسمی واقعه ارض صاد از اعظم مصائب لدی الوجه مذکور چنانچه تا حال قریب صد لوح در ذکر ایشان والّذین معه از عالم عنایت نازل و از قلم اعلی جاری احدی بچنین فیض و فضلی فائز نه یَشْهَدُ بِذٰلِکَ مٰا أَنْزَلَهُ الرَّحْمٰنُ فِی الْأَلْوٰاحِ لَعَمْرِی قَدْ نٰاحَ فِی مُصِیبَتِهِ وَمَصٰائِبِهِمْ أَهْلُ مَلَکُوتِی وَجَبَرُوتِی وَأَهْلُ سُرَادِقِ قُدْسِی ولکن این کلمه مبارکه از مطلع نور احدیّه از قبل ظاهر

ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق برمگرد و جان ده اندر راه عشق

وآنچه در سبیل الهی بر آن نفوس مقدسه وارد البته بی اثر نبوده وثمر آن البته ظاهر خواهد شد أَنْ أَخْبِرْ أَفْنَانِي بِمَا أَخْبَرَكَ ٱلْخَبِيرُ.

قسمت ششم

الواحی که باعزاز منتسبین

نورین نیرین نازل شده

يا إبراهيم أن استمع نداء ربك الأبهى الذي ارتفع من مقامه الأسنى إنه يقيمك على ما ينبغي لأيام ربك العليم الحكيم أنت الذي توجهت إلى الأفق الأعلى وزرت المقام الذي فيه نطق لسان العظمة الملك لله رب العالمين طوبى لكل وجه توجه إلى وجه الله ولقلب فاز بحبه العزيز تمسك بالعروة الوثقى وقل يا مالك العرش والثرى أسألك بأسمك الذي به أنار الأفق الأعلى بأن توفقني على خدمتك على شأن أتحرك بإرادتك وأتنفس بإذنك ومشيتك إنك أنت المقتدر الذي خضعت لك الأشياء والسلطان الذي خشع لك من في الأرض والسماء أي رب فانظر أحبتك في بلادك الذين اضطربوا من سطوة أعدائك أسألك بنور وجهك ونار محبتك بأن تجذبهم ببيانك على شأن لا يؤثر فيهم أعادي نفسك وإعراض علماء بريتك الذين يدعون العلم من دون بينة من عندك وبرهان من لدنك أي رب أنا السائل وأنت المجيب وأنا الفقير وأنت الغني فافعل ما ينبغي لعظمتك وسلطانك إنك أنت المقتدر القدير.

هو المبين العليم الحكيم

يا إبراهيم أن استمع نداء الخليل إنه يناديك من هذا الوادي الذي سمي بالتبيل في كتاب الله رب العالمين إنه يذكرك فضلا من عنده لتقوم على ما فات عنك في أيام الله العزيز الحكيم تفكر فيما ظهر بالحق

وَقُلْ أَسْأَلُكَ يَا فَاطِرَ السَّمَاءِ وَمَالِكَ الْأَسْمَاءِ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ سَخَّرْتَ الْأَشْيَاءَ
بِأَنْ تُوَفِّقَنِي عَلَى عِرْفَانِ مَا احْتَجَبَ عَنْهُ عُلَمَاءُ الْبِلَادِ وَعُرَفَاءُ مَمْلَكَتِكَ
أَيْ رَبِّ أَنَا الَّذِي أَسْمَعْتَنِي نِدَائَكَ الْأَعْلَى إِذَا ارْتَفَعَ مِنْ شَطْرِ فُؤَادِكَ الْأَعْلَى
وَلَكِنَّ الْأَحْجَابَ مَنَعَتْنِي عَنِ الْأَقْبَالِ بِكُلِّي إِلَيْكَ وَبِذَلِكَ مُنِعْتُ عَنْ سَلْسَبِيلِ
بَيَانِكَ وَكَوْثَرِ عِرْفَانِكَ إِلَهِي إِلَهِي فَضْلُكَ رَجَائِي وَعَفْوُكَ أَمَلِي وَبُغْيَتِي وَ
مُنَايَ أَسْأَلُكَ بِشَمْسِ كَرَمِكَ وَبَحْرِ عَطَائِكَ بِأَنْ تُؤَيِّدَنِي عَلَى مَا تُحِبُّ وَتَرْضَى
إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَبِيَدِكَ زِمَامُ الْأَشْيَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ
الْكَرِيمُ يا ابراهیم اگر یکبار منقطعا عن الکل ندا مینمودی البته جواب
می شنیدی امروز سماء کرم الهی منصوب البته اگر نفسی بما ینبغی اقبال
ننماید محروم نخواهد بود وصیت میکنم ترا بآنچه که حق جلّ جلاله در
جمیع کتب عباد خود را بآن وصیت فرموده ضَعْ كُلَّ مَا يَمْنَعُكَ عَنْ عِرْفَانِ
اللهِ وَأَمْرِهِ يَا إِبْرَاهِيمُ أَلْقِ نَفْسَكَ ثُمَّ أَقْبِلْ بِقَلْبِكَ إِلَى الْأُفُقِ الَّذِي بِهِ أَنَارَتْ
وُجُوهُ الْمُخْلِصِينَ امروز روزی است که مقام آن در جمیع کتب مذکور
ومسطور است اگر امری از احدی فوت شود ابدا بر تدارک آن قادر نه از
خلق چشم بردار تا وجه دوست را بعد از فنای اشیاء ملاحظه نمائی لَعَمْرُ اللهِ
إِنَّ الْأَمْرَ عَظِيمٌ عَظِيمٌ وَمَنْ يُذَكِّرُكَ خَالِصًا لِلّٰهِ إِنَّهُ لَنَاصِحُ الْأَمِينُ جهد
کن تا گلپاره های دنیا ترا از گلهای معانی محروم ننماید عجب در این
که احدی از اصل این امر مطلع نه وآنچه ما بین ناس ظاهر از این مقام
بوده بِحِكْمَةٍ مَا اطَّلَعَ بِهَا إِلَّا الْخَبِيرُ مع ذلک اکثری از آن محتجب و

غافل مانده اند بگوای عباد تاریکی اعمال شما عالم را فروگرفته جهد کنید تا بروشنائی حقیقی فائز شوید إِنَّ ٱلْأَقْوَالَ لَا تَقُومُ مَقَامَ ٱلْأَعْمَالِ باعمال حسنه مرضیه تشبث نمائید وخود را از آلایش مناهی الهی طاهر وپاك سازید تا بآسایش حقیقی فائز گردید لَعَمْرِي إِنِّي مَا أَنْطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰ يَشْهَدُ بِذٰلِكَ مَنْ تَشَرَّفَ بِٱلْأَيْضَافِ فِي مَلَكُوتِ ٱلْأَنْشَاءِ وَٱلسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلْهُدَىٰ وَتَفَكَّرَ فِي ٱلْأُمُورِ وَخُذْ مَا تُقَرِّبُ بِهِ إِلَىٰ سَوَىٰ ٱلصِّرَاطِ

جناب میرزا صادق علیه بهاء الله

هُوَ ٱللّٰهُ تَعَالَىٰ شَأْنُهُ ٱلْعَظَمَةُ وَٱلْبَيَانُ صادق ذکر رحمة الله مَنْ شَرِبَ رَحِيقَ ٱلْأِيمَانِ وَأَقْبَلَ إِلَىٰ أُفُقِ ٱلرَّحْمٰنِ مُتَمَسِّكًا بِحَبْلِهِ وَمُتَشَبِّثًا بِذَيْلِهِ وَقَائِمًا عَلَىٰ خِدْمَةِ أَمْرِهِ وَمُتَوَجِّهًا إِلَىٰ أَنْوَارِ وَجْهِهِ إِلَىٰ أَنْ حَضَرَ وَفَازَ بِمَا أَنْزَلَهُ ٱلرَّحْمٰنُ فِي ٱلْفُرْقَانِ وَفِي ٱلْأِنْجِيلِ وَٱلتَّوْرَاةِ وَٱلزَّبُورِ يَشْهَدُ لِسَانُ ٱلْعَظَمَةِ لِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ إِنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْمُهَيْمِنُ ٱلْقَيُّومُ قَدْ أَتَى مِنْ سَمَاءِ ٱلْبُرْهَانِ بِرَايَاتِ ٱلْبَيَانِ طُوبَىٰ لِمَنْ شَهِدَ وَأَجَابَ وَوَيْلٌ لِكُلِّ غَافِلٍ مَحْجُوبٍ يَا أَيُّهَا ٱلْحَاضِرُ لَدَى ٱلْمَظْلُومِ وَٱلسَّاكِنُ فِي جِوَارِهِ إِنَّهُ يَشْهَدُ بِأَنَّكَ فُزْتَ بِٱللّٰهِ وَأَقْبَلْتَ إِذْ أَعْرَضَ ٱلْوَرَىٰ إِلَّا مَنْ شَاءَ ٱللّٰهُ رَبُّ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ قَدْ قَصَدْتَ ٱلْمَقْصَدَ ٱلْأَقْصَىٰ وَٱلذِّرْوَةَ ٱلْعُلْيَا وَطِرْتَ بِقَوَادِمِ ٱلْأَنْقِطَاعِ إِلَىٰ مَالِكِ ٱلْأِبْدَاعِ إِلَىٰ أَنْ قُمْتَ لَدَىٰ بَابٍ فُتِحَ عَلَىٰ مَنْ فِي ٱلْغَيْبِ وَٱلشُّهُودِ اشْكُرِ ٱللّٰهَ بِمَا يَشْهَدُ لَكَ ٱلْقَلَمُ ٱلْأَعْلَىٰ

فی هذه اللّیلة البلماء إذ کان المظلوم مستویا علی العرش وناطقا بما یقرّب
النّاس إلی المقام المحمود طوبی لک بما توجّهت وأقبلت بحیث ما منعتک
شئونات الأمراء ولا سبحات العلماء وخرجت عن مقامک متوکّلا علی الله
ربّک العزیز الودود نسئل الله أن یوفّقک ویؤیّدک علی ما یحبّ ویرضی
ویظهر منک فی العالم ما یبقی بدوام أسمائه الحسنی وصفاته العلیا إنّه
هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون لله الحمد شنیدی وفائز شدی
واقبال نمودی درایامی که کل براعراض قیام نمودند ازحق میطلبم شمارا
مؤید فرماید برحفظ این مقام اعلی اوست قادر وتوانا نامه جناب امین
علیه بهائی وعنایتی که بآنجناب ارسال نمودند ملاحظه شد اظهار محبّت
ومودّت او به آن جناب واهل بیت سبب فرح وابتهاج گشت نسئل الله
أن یؤیّده وینصره إنّه هو الفضّال الکریم فی الحقیقه جناب امین
مستقیمند وبرخدمت قائم طوبی ازبرای نفوسی که بطراز محبت شهدین
وآن جناب ومنتسبین مزین اند لکم شأنا عند الله ربّ العالمین طوبی
لمن أقبل إلیکم وفاز بحبّکم وسمع ما نطق به لسانکم فی أمر الله العزیز الحکیم
والبهاء من لدنّا علیکم وعلی الأمین وعلی کلّ ثابت مستقیم وکلّ راسخ
أمین

بسم الله مالک الملک والقدرة والاقتدار

الحمد لله الملک المحمود ومالک جبروة الفضل والجود الذی خلق الوجود

وَأَظْهَرَ أَسْرَارَ ٱلْغَيْبِ مِنْ عَالَمِ ٱلشُّهُودِ وَوَعَدَ ٱلنَّاسَ بِٱلْيَوْمِ ٱلْمَشْهُودِ وَ
بَشَّرَهُمْ بِظُهُورِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَوْعُودِ فَلَمَّا خُرِقَ ٱلْحِجَابُ وَظَهَرَ سِرُّ ٱلْمَآبِ
وَكُشِفَ بُرْقَعُ ٱلسَّتْرِ عَنْ وَجْهِ أَسْرَارِ ٱلْبِدْءِ فِي يَوْمِ ٱلْإِيَابِ وَنَزَلَتْ حَقَائِقُ
ٱلْعِلْمِ فِي ٱلصَّحَائِفِ وَٱلْكِتَابِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ وَهَّابٍ ٱنْجَذَبَتْ قُلُوبُ
أُولِي ٱلْأَلْبَابِ إِلَى شَطْرِ مَلِيكِ يَوْمِ ٱلْحِسَابِ وَخَرَقُوا ٱلْحِجَابَ ٱلْأَكْبَرَ
بِقُوَّةِ مَالِكِ ٱلْقَدَرِ وَخَالِقِ ٱلْبَشَرِ وَتَوَجَّهُوا بِٱلْقُلُوبِ إِلَى ٱلسِّرِّ ٱلْمُسْتَتِرِ
ٱلْأَظْهَرِ وَعَرَفُوا ٱلرَّمْزَ ٱلْمُنْمَنَمَ ٱلْأَكْبَرَ وَٱسْتَشْرَقُوا بِٱلْجَمَالِ ٱلْمُجَلَّلِ ٱلْأَخْفَى
ٱلْأَظْهَرِ ٱلْأَنْوَرِ فَلَمَّا هَرَوْا حَوْلَ هٰذِهِ ٱلدَّارِ وَٱقْتَبَسُوا بِأَنْوَارِ سِدْرَةِ ٱلْأَمْرِ
بِقُوَّةِ مَالِكِ جَبَرُوتِ ٱلْأَقْتِدَارِ ٱضْطَرَبَتْ أَفْئِدَةُ ٱلْأَشْرَارِ وَرَفَعُوا رَايَاتِ
ٱلضَّغِينَةِ وَٱلْبَغْضَاءِ لِعِبَادِ ٱللهِ ٱلْأَخْيَارِ وَمَنَعُوهُمْ عَنِ ٱلتَّوَجُّهِ إِلَى شَطْرِ
رَبِّهِمِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْمُخْتَارِ قُلْ إِلَامَ تَسْرَعُونَ فِي فَلَوَاتِ ٱلظُّنُونِ قَدْ ظَهَرَ
ٱلسِّرُّ ٱلْمَكْنُونُ وَٱرْتَفَعَ ٱلْحِجَابُ عَنْ وَجْهِ ٱلرَّمْزِ ٱلْمَخْزُونِ وَكُشِفَتِ
ٱلسَّحَابُ عَنْ جَمَالِ ٱلنُّورِ ٱلْمَصُونِ هَلْ مَنَعَكُمُ ٱلْهَوَى عَنْ مَالِكِ ٱلْآخِرَةِ
وَٱلْأُولَى أَتَعْتَرِضُونَ عَلَى أَصْحَابِ ٱلْحِجَى بِتَوَجُّهِهِمْ إِلَى شَطْرِ رَبِّهِمْ سُلْطَانِ
ٱلْوَرَى هَلْ يَصْبِرُ أُولِي ٱلنُّهَى فِي ٱلتَّقَرُّبِ إِلَى حَوْلِ ٱلْحِمَى لَا وَٱلَّذِي
مِنْهُ ٱلْبَدْءُ إِلَيْهِ ٱلرُّجْعَى وَهَلْ يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى مَنْعِ أَصْحَابِ ٱلتُّقَى
قُلْ أَتَهْدِدُونَهُمْ بِٱلْبَلَاءِ فِي سَبِيلِ ٱللهِ مَالِكِ ٱلْأَسْمَاءِ إِنَّهُمْ قَوْمٌ قَبِلُوا ٱلْبَأْسَاءَ
وَٱلضَّرَّاءَ وَٱسْتَقْبَلُوا بِٱلصُّدُورِ نِبَالَ ظُلْمِ ٱلْأَعْدَاءِ طَلَبًا لِلدُّخُولِ فِي مَلَكُوتِ
ٱلْبَقَاءِ وَرَبِّ ٱلْأَمْكَانِ لَسْتُمْ إِلَّا فِي غَفْلَةٍ وَخُسْرَانٍ لَوْ تَقْطَعُونَ أَجْسَادَ

ٱلدَّاخِلِينَ فِي جَبَرُوتِ ٱلْأَيْمَانِ بِقَضْبِ ٱلضَّغِينَةِ وَٱلطُّغْيَانِ لَا تَقْدِرُونَ
عَلَى صَدِّهِمْ مِنْ شَرِيعَةِ ٱلْإِيقَانِ قُلْ قَدْ ظَهَرَ ٱلسَّبِيلُ وَكَمَلَ ٱلدَّلِيلُ وَسَعَ
ٱلظَّمْآنُ إِلَى كَوْثَرِ ٱلْعِرْفَانِ ٱلْجَارِي مِنْ عَيْنِ ٱلصَّادِ ٱلثَّابِعَةِ تَحْتَ عَرْشِ
مَلِيكِ يَوْمِ ٱلْمَعَادِ طُوبَى لَكُمْ يَا أَهْلَ ٱلْوِدَادِ بِمَا دَخَلْتُمْ سُرَادِقَ ٱلْقُدْسِ
فِي مَلَكُوتِ ٱلسَّدَادِ بِٱسْتِقَامَتِكُمْ ٱضْطَرَبَتْ قُلُوبُ أَهْلِ ٱلْعِنَادِ وَبِثَبُوتِكُمْ
عَلَى صِرَاطِ ٱلْأَمْرِ ٱرْتَعَدَتْ فَرَائِصُ أُولِي ٱلظُّلْمِ وَٱلْفَسَادِ يَا إِلَهِي وَمَالِكِي
وَسُلْطَانِي لَيْسَ فِي بِلَادِكَ أَرْضٌ إِلَّا مُحْمَرَّةٌ بِدَمِ أَصْفِيَائِكَ وَلَا شَجَرَةٌ إِلَّا
مُشَرَّفَةٌ بِأَجْسَادِ أَوْلِيَائِكَ قَدْ وَرَدَ عَلَيْهِمْ مَا جَرَتْ بِهِ دُمُوعُ أَهْلِ سُرَادِقِ
عِزِّكَ فِي ٱلْأَصِيلِ وَٱلْبُكُورِ وَأَصَابَهُمْ مِنَ ٱلْغَافِلِينَ مَا ذَرَفَتْ بِهِ عُيُونُ مَنْ
فِي جَبَرُوتِ أَمْرِكَ فِي ٱلطُّلُوعِ وَٱلْأُفُولِ أَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنَّهُمْ مَا أَرَادُوا فِي مُلْكِكَ
إِلَّا رَفْعَ ٱلْفَسَادِ عَنْ بَيْنِ ٱلْعِبَادِ وَتَزْيِينَ أَجْسَادِهِمْ بِخِلَعِ ٱلْمَحَبَّةِ وَٱلْإِتِّحَادِ
وَتَتْوِيجَ رُؤُسِهِمْ بِتِيجَانِ ٱلْأُلْفَةِ وَٱلْوِدَادِ لِأَنَّكَ مَا أَمَرْتَهُمْ فِي هٰذَا ٱلظُّهُورِ
إِلَّا بِفِرَاغِ ٱلْجُهْدِ فِي إِزَالَةِ ٱلضَّغِينَةِ وَٱلْحِقْدِ وَبَذْلِ ٱلْاِجْتِهَادِ فِي رَفْعِ ٱلْاِخْتِلَافِ
وَإِشْهَارِ ٱلْمَحَبَّةِ وَٱلْاِئْتِلَافِ فِي كُلِّ ٱلْأَطْرَافِ مِنَ ٱلنَّاسِ مَنِ ٱعْتَرَضَ عَلَيْهِمْ
لِإِقْبَالِهِمْ إِلَيْكَ وَٱقْتِبَاسِهِمْ مِنْ نُورِ مَعْرِفَتِكَ وَحَكَمَ عَلَيْهِمْ بِٱلْكُفْرِ وَٱلشِّرْكِ
وَأَبَاحَ دَمَهُمْ بَغْيًا عَلَى سُلْطَانِكَ وَعُدْوَانًا عَلَى أَرْقَائِكَ وَمِنْهُمْ أَتْهَمَهُمْ
بِٱلْفَسَادِ فِي ٱلْبِلَادِ وَبِذٰلِكَ جَعَلَهُمْ مَوْقِعَ ٱلْبَأْسَاءِ وَمَوْرِدَ ٱلسَّرَّاءِ وَٱلضَّرَّاءِ
تَشْهَدُ وَتَشْهَدُ كُلُّ ٱلذَّرَّاتِ بِأَنَّهُمْ مَا أَرَادُوا ٱلْفَسَادَ فِي مُلْكِكَ وَمَا مَشَوْا إِلَّا
عَلَى سَبِيلِ أَمْرِكَ وَهُوَ ٱتِّحَادُهُمْ فِي أَرْضِكَ وَحُبُّهُمْ أَبْنَاءَ جِنْسِهِمْ مِنْ خَلْقِكَ

أَمَا كَفَى صَبْرُهُمْ فِي سِنِينٍ مُتَوَالِيَاتٍ وَأَحْتِمَالُهُمْ كُلَّ بَأْسٍ وَإِطَاعَتُهُمْ كُلَّ
أَمْرٍ وَنَفْسِكَ الْعُلْيَا وَحُجَّتِكَ الْغَالِيَةِ عَلَى الْأَشْيَاءِ لَوْ يُنْصِفُونَ الْغَافِلُونَ
أَقَلَّ مِنْ سَمِّ الْإِبْرَةِ لَيَشْهَدُونَ بِأَنَّهُمْ مَا أَرَادُوا إِلَّا خَيْرَ الْعُمُومِ وَصَلَاحَ
الْجُمْهُورِ وَتَطْهِيرَ أَرْضِكَ عَنِ الْأَخْتِلَافِ وَالْأَفْتِرَاقِ وَتَزْيِينَهَا بِظُهُورِ
الْأُنْسِ وَالْوِفَاقِ لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَامَةٌ فِي مُلْكِكَ وَعَلَامَةُ صِدْقِهِمْ عَمَلُهُمْ
فِي هٰذَا الْعَصْرِ وَصَبْرُهُمْ فِي مَوَارِدِ الْبَأْسِ أَسْئَلُكَ يَا مُوجِدِي بِاسْمِكَ
الَّذِي غَلَبَ كُلَّ الْعَالَمِ وَأَحَاطَ جَمِيعَ الْأُمَمِ أَنْ تَرْفَعَ عَنْ عُيُونِ هٰؤُلَاءِ
غَشَاوَةَ الْجَهْلِ حَتَّى يُدْرِكُوا مَا أَرَدْتَ فِي تَنْزِيلِ شَرَائِعِكَ وَأَحْكَامِكَ
وَإِظْهَارِ أَوَامِرِكَ فِي صُحُفِكَ وَأَلْوَاحِكَ إِذْ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا
تَشَاءُ وَالْمُهَيْمِنُ عَلَى مَا تُرِيدُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُتَعَالِي الْعَزِيزُ الْفَرِيدُ
يَا أَيُّهَا الْمُسْتَظِلُّ فِي ظِلَالِ سِدْرَةِ الْأَمْرِ وَالسَّاكِنُ فِي رِيَاضِ الْجُودِ وَالْفَضْلِ
قَدْ عَرَفْتُ مَرَاتِبَ حُبِّكَ لِلّٰهِ وَمَقَامَاتِ خُلُوصِكَ لِوَجْهِ اللّٰهِ أَسْئَلُ اللّٰهَ رَبَّكَ
وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ يُوَفِّقَكَ فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ وَيَرْزُقَكَ نَسِيمَ الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ
وَيُرَقِّيَكَ إِلَى أَعْلَى مَرَاتِبِ الْعِلْمِ وَالْعِرْفَانِ فَانْظُرِ الْعَالَمَ وَمَا فِيهِ مِنَ
الْأَخْتِلَافِ وَتَفَكَّرْ فِيمَا ظَهَرَ مِنْ لِسَانِ الْمَشِيَّةِ فِي مَرَاتِبِ الْأُنْسِ وَالْأِئْتِلَافِ
إِنَّ الْقَوْمَ ظَنُّوا بِهٰذَا الْأَمْرِ الْعَظِيمِ وَالْخَطْبِ الْجَسِيمِ سَبَبًا لِلْفَسَادِ وَعَدَمِ
الْأِتِّحَادِ مَعَ أَنَّ الشَّرِيعَةَ الْأِلٰهِيَّةَ لَا تَأْمُرُ الْبَرِيَّةَ إِلَّا بِالْوِدَادِ وَتَرْكِ الْعِنَادِ
قُلْ هٰذَا أَمْرٌ بِهِ يُظْهِرُ اللّٰهُ مَا فِي الْأِنْسَانِ مِنَ الْأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيَّةِ وَ
الْمَعَارِفِ الرَّبَّانِيَّةِ وَمَا أَرَادَ مِنْهُ إِلَّا الصُّعُودَ إِلَى أَعْلَى مَرَاقِي الْعِرْفَانِ

وَالعُرُوجَ إِلَىٰ مُنْتَهَىٰ ذِرْوَةِ التَّرَقِّي فِي مَرَاتِبِ الْأَنْسَانِ قُلْ بِهِ تَنْبُتُ فِي أَرَاضِي الْقُلُوبِ سُنْبُلَاتُ الْأَيْقَانِ وَتَظْهَرُ مِنْ أَشْجَارِ الْوُجُودِ أَوْرَادُ الْمَعَانِي وَالْبَيَانِ فِي ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ وَتَوْحِيدِ حَضْرَةِ السُّبْحَانِ .

دوست روحانی مدتیست که بعلت مسافرت مکتوبی ارسال نشده حق شاهد وگواه است که هیچ وقت فراموش نشده وانشاءالله نخواهید شد هنگام مسافرت دریکی ازمنازل مکتوبی ازآن جناب ملاحظه شد ومختصری درجواب مرقوم وارسال گشت پس ازشرفیابی بحضور ذکر آنجناب ازلسان فضل وافضال جاری وعنایتی درحق آنجناب مشهود که قلم ولسان ازذکر واحصای آن عاجز وقاصر طوبی لك ثم طوبی لك فی الحقیقه دراین ظهوراعظم الطاف مالك قدم بنوعی دوستان خودرا احاطه نموده که فوق وصف واحصای واصفین ومحصین است لَنَا أَنْ نَشْكُرَ بِدَوَامِ الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ لِلّٰهِ مَالِكِ الْجَبَرُوتِ وَسُلْطَانِ الْعِزَّةِ وَاللَّاهُوتِ قبل ازمسافرت این عبد لوحی ازمصدرعنایت بجهت آن جناب عنایت شده بود نظر ببعض ملاحظات حکمتیه درارسال آن تاخیر واقع وحال نظر بظهورامر مبرم لفًا ارسال میشود أَسْئَلُ اللّٰهَ أَنْ يُشَرِّفَكَ بِمُشَاهَدَتِهِ كَمَا شَرَّفَكَ بِنُزُولِهِ لِيَتِمَّ الْفَضْلُ وَتَقَرَّ عَيْنُكَ بِعِنَايَةِ مَالِكِ مَلَكُوتِ الْجُودِ وَالْعَدْلِ دوستان الٰهی را ازجانب این عبد تکبیر منیع بدیع ذاکر شوید وبگوئید حق جل جلاله درجمیع ظهورات مظاهر خود بأساء وضراء را بجهت دوستان خود خواسته وحطام دنیوی را

برای مُغلّین و غافلین قرار داده و بلایارا امتحان و محك دوستان معیّن
فرموده، چنانچه ازقبل میفرماید وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ
وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ الخ باید درجمیع احیان
بحبل استقامت متشبّث باشید وبذیل فضل متمسّك فنای دنیا وزوال
اشیای آن امری است که هیچ شکی درآن نه وهیچ عاقلی برآنچه بشبهه
زایل است دل نبندد وبراحت ایّام معدوده خورسند وقانع نشود
کدام مسافرعاقل بزخارف منازل قانع وازوطن ومقصدخودبگذرد
لاوالله عاقلان راهیچ سدّی منع نکند وظرایف اشیای فانیه دنیا ایشانرا
ازوصول بمقصداصلی ووطن الٰهی بازندارد ازحق جلّ جلاله سائل و
آملیم که درجمیع اوقات احبّای خودرا بخلعت استقامت مفتخرفرماید
ودرموارد بأسا ایشان راچون جبال راسخ ثابت وبرقرار دارد اگرچه
جسم را ازتواتربلایاکسالت حاصل ولکن این زایل است وملك باقی و
راحت وخیرکلّی دائمی ازعقب أُوصِيكُمْ يَا أَحِبَّاءَ اللّٰهِ بِحِفْظِ مَا لَكُمْ
مِنْ لَآلِي مَحَبَّةِ اللّٰهِ لِأَنَّ الشَّارِقِينَ عَلَى الْمَرَاصِدِ وَيَنْتَظِرُونَ الْفُرْصَةَ
لِأُخْطَافِ مَا مُيِّزْتُمْ بِهِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ يَا لَيْتَ الْقَوْمَ يَعْلَمُونَ فَوَاللّٰهِ لَوْ يُدْرِكُونَ
لَيَدْرُونَ مَا عِنْدَهُمْ وَيَفْدُونَ أَرْوَاحَهُمْ شَوْقًا لِلْوُصُولِ إِلَى مَا عَرَفْتُمْ مِنْ
بَدَائِعِ أَسْرَارِ الْعِرْفَانِ وَطَلَبًا لِحُصُولِ مَا أَعْطَاكُمُ اللّٰهُ مِنْ جَوَاهِرِ رُمُوزَاتِ
الْأَيْقَانِ قُولُوا يَا إِلٰهَ الْبَشَرِ وَمَالِكَ سِرِّ الْقَدَرِ نَسْئَلُكَ بِسُلْطَانِكَ الْغَالِبِ
عَلَى الْعَالَمِ وَحُجَّتِكَ الظَّاهِرَةِ بَيْنَ الْأُمَمِ بِأَنْ تُؤَيِّدَنَا عَلَى الْاِسْتِقَامَةِ فِي أَمْرِكَ

ٱلَّذِي ٱضْطَرَبَ مِنْ ظُهُورِهِ أَقْدَامُ ٱلأَبْطَالِ وَٱرْتَعَدَتْ فَرَائِصُ ٱلرِّجَالِ
أَيْ رَبِّ نَحْنُ ضُعَفَاءُ وَأَنْتَ ٱلْقَوِيُّ ٱلْقَدِيرُ لَا تَنْظُرْ إِلَيْنَا بِعَيْنِ ٱلْعَدْلِ
بَلْ بِلَحَظَاتِ ٱلْعِنَايَةِ وَٱلْفَضْلِ وَخُذْ أَيَادِينَا بِيَدِ عَطَائِكَ وَنَجِّنَا مِنَ ٱلْغَائِصِينَ
فِي غَمَرَاتِ ٱلْبُعْدِ وَٱلْحِرْمَانِ وَخَلِّصْنَا مِنْ مَكْرِ ٱلَّذِينَ بَعُدُوا عَنْ شَاطِئِ
شَرِيعَةِ ٱلأَيْمَانِ يَا إِلَهَنَا وَمَالِكَ رِقَابِنَا عَرِّفْ عِبَادَكَ مَا ٱخْتَصَصْتَنَا بِهِ
فِي بِلَادِكَ لِيَعْلَمُوا بِأَنَّا مَا أَرَدْنَا ٱلْفَسَادَ وَمَا أَمَرْتَنَا بِهِ فِي كُتُبِكَ وَأَلْوَاحِكَ بَلْ
بِٱنْتِشَارِ آثَارِ ٱلْوِدَادِ وَتَزْيِينِ ٱلْعَالَمِ بِخَلْعِ ٱلأُنْسِ وَٱلأَيْحَادِ يَا مَالِكَ ٱلْعِبَادِ وَ
مَلِيكَ يَوْمِ ٱلتَّنَادِ ازحق جل کبریائه سائلیم آن جناب را درجمیع احیان حفظ
فرماید و برآنچه خیر محض است موفق دارد أَنِ ٱطْمَئِنَّ بِفَضْلِ ٱللَّهِ وَ
عِنَايَتِهِ إِنَّهُ مَعَكَ وَيُقَدِّرُ لَكَ كُلَّ خَيْرٍ فِي كِتَابِهِ همیشه شرح حالا نرانوشته
ارسال دارید ودرجمیع اوقات بحکمت ناظر باشید ازقبل فرموده
لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ ٱللَّهِ وَٱلْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَٱلرَّوْحُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ مَعَكَ مِنْ
أَحِبَّاءِ رَبِّكَ ٱلْعَلِيِّ ٱلْعَظِيمِ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ .

ازکلك اطهر مرکز میثاق جلّ ثنائه

هُوَ اللّٰه

ای عزیز روحانی دراین صبح نورانی نظر بمحبّت رحمانی و توسط ورقات منجذبه روحا خانم وخانم ضیا بتحریر این ورقه نوراء پرداختم تا بدانی دراین بساط چه قدر عزیزی و فراموش نشدی وخاموش نباشی وهمدم سروش کردی و پرجوش وخروش باشی وعلیك البهاء ضجیع محترمه وسائر متعلّقین و متعلّقات را تحیّت ابدع ابهی ابلاغ نمائید ع ع

هُوَ اللّٰه

حبیبا همشیره زاده ها را نهایت محبّت و مهربانی بدرجه ئی مجری دارید که جاذب قلوب باشد وبکوشید که نور ایمان در قلوبشان ساطع گردد حیف است که درمیان خویشان بی خبر مانند واز فیض رحمن محروم مانند مواظبت و معاشرت و ملاطفت و محبّت لازم ع ع

هُوَ اللّٰهُ

ای بازماندگان دو نفس مقدّس مبارک نامه شما رسید از مضامین واضح و مبرهن بود که بعون وعنایت جمال قدم بعد از صعود حضرت صادق سلیل جلیل حضرت شهید برامر الله ثابت و مستقیمید شما ها منتسب بجناب بنده نور مبین حضرت مشکینید و آن نفس بزرگوار مدت حیات را در محویّت و فنا و محبّت وخلوص در امر الله با نتهی رسانید شخصی بود روح مجسّم و نور مصوّر و در کمالات ظاهره از جمیع اقران ممتاز و چون مشام بنفحه رحمانیه معطّر نمود بکلّی فانی ومنقطع از دون حق گشت حتّی راحت و آسایش خویش را فدای سبیل الٰهی نمود از ایران با قلیم عثمانیان هجرت کرد مدتی در عراق بود بعد برومیلی شتافت و از رومیلی سفر بمدینه کبیره اسلامبول نمود و در آنجا بخدمت پرداخت شهیر آفاق شد و اسیر زنجیر محبّة الله و از مدینه کبیره سرگون گردید و در کالیپولی بساحت اقدس مشرف شد و در معیت حضرت احدیت در کشتی بنهایت روح وریحان گذراند چون بعکا رسیدیم ایشان را بقبرس بردند و در قلعه ماکوسا حبس نمودند مدت مدیدی در آن قلعه با نهایت زحمت ومشقت بسر برد چون جزیره مذکوره بتصرف دولت انگلیس افتاد ایشان را آزاد نمود فوراً بسجن اعظم شتافت و از مجاورین گردید شب و روز

مشغول بتحریر و ترتیب الواح و تنمیق قطعات اسم اعظم بود و آن قطعات بجمیع آفاق منتشر شد در ایران و توران و در اروپ و امریك و در آسیا و افریك شهری نیست که اثر نامه او در آن نباشد و اکثر الواح اسم اعظم است حتّی یکی از وزرای ایران در پاریس حکایت نمود که من بممالك روس شتافتم و از آنجمله بپاریس آمدم در مدینه مسکو در نهایت حزن و الم و یاس بودم تا بخانه شخص بسیار محترمی از دوستان خود داخل شدم چشمم بر لوحه ای افتاد که بر صدر آن اطاق معلّق بود و آن لوحه بخط حضرت مشکین در نهایت اتقان بود بغتتًا فرح و سروری عظیم رخ داد که الی الآن آن فرح و سرور در خاطر است ابدًا فراموش نمیشود این شخص وزیر معتبر الممالك داماد ناصر الدّین شاه بود و بایمان و ایقان فائز گشت و در پاریس بخدمات مشغول و همچنین شما ها منتسب شمع بارق حضرت صادق قید آن وجود مبارك پدر بزرگوار حضرت محبوب الشّهدآء را در قربانگاه عشق قتیل و شهید مشاهده نمود دیگر معلوم چه صدماتی بر او وارد شد در جمیع موارد صابر و در جمیع امتحانات ثابت تا آنکه بملکوت ابهی جهان بی پایان پرواز نمود شما منتسبین این دو نفس مبارك مقدّسید و در نزد عبد البهاء بسیار عزیز لهذا تضرّع بآستان مبارك مینمایم که در ظلّ عنایت و حمایت از جمیع طوارق و عوارض محفوظ و مصون باشید و سراج منیر آن دو بزرگوار را روشن و تابان نمائید اقتدا بآنان کنید فردوسی در شه نامه در حق کیخسرو میگوید :

نشان از دوشه دارد این نیک پی زافراسیاب وزکاوس کی

وعلیکم البهاء الابهی ع ع

امة الله بنت شهید ورقه معظمه روحا - حوریه - فرنگیس - اقدس - عذرا حسین آقا - حسن آقا

هُوَ اللّٰهُ

ای اثمار دوحه شهادت کبری آن روح مصوّر بمیدان جانفشانی شتافت وآن نور مجسّم از افق فدا اشراق نمود وپرتوی برآن خاندان انداخت که الی الابد روشن وتابان است شما اوراق آن شجرید واثمار آن سدرهٔ رحمانی قدر این موهبت بدانید وعلوّ این شرف بشناسید بکوشید که بنهایت طراوت ولطافت وحلاوت جلوه نمائید وعلیکم البهاء الابهی ع ع

اصفهان امة الله منجذبه روحا صبیّهٔ مرحوم حاج میرزا محمّد صادق علیه بهاء الابهی:

هُوَ اللّٰهُ

..... ای حفید شهید سبیل الهی محبت عبد البهاء بازماندگان شهدا بدرجه ئیست که ملاء اعلی تحسین مینماید این نفوس مبارک جان نثار نمودند بقول عوام شوخی برنمیدارد زهر شمشیر چشیدند وسینه چون آینه را هدف صد هزار تیر نمودند بزبان آسان میآید حال ملاحظه آنان کنید و

ملاحظه دیگران که از ذرهٔ هوی و هوس نمیگذرند اسیر شهوات نفسند و دلبند بسرور و خوشی این جهان تاریک و تنگ لهذا فرق بی پایان درمیان عبدالبهاء را آرزو چنان است که بتراب معطر این مرقدهای منوّر مشام معنبر نماید هذا منتهی آمالی و غایة مقصدی اسال الله بان یشرفنی بذلك ویوفقنی علی التأسی بهم روحی لهم الفداء قلبی لهم الفداء ازعون وصون خداوند آفرینش امیدوارم که محفوظ و مصون و بخدمات حضرت بیچون موفق گردی وسبب عزّت امرالله شوی بجناب آقا میرزا حسین آقا وحسن آقا وجناب میرزا نصرت الله از قبل من تعلّق خاطر برسان و پیام عاطر نامه ای به امة الله الموقنه آغابی بی مرقوم گردید درجوف است برسانید وعلیك البهاء الابهی عبدالبهاء عباس ۲۱ ربیع الاوّل ۱۳٤۰

هُوالأبهی

ص منتسبین حضرات سلطان الشّهداء ومحبوب الشّهداء علیهم بهاءالله الابهی

هُوالأبهی

ای فروع شجره شهادت کبری هرچند در این ایّام مصیبت جدیده رخ نموده ورزیّه شدیده حاصل گشته طیر تقدیس ازلانه بیگانه بیزار گشته وبآشیانه ملکوت ابهی پرواز نموده ولی این ایّام بعد از صعود جمال قدم بقاحکم فنا دارد وفناحکم بقا هر متوفی موقن ثابت از غربتی نجات یافته در وطن حقیقی

استقرار یابد و از بیگانگی خلاص گشته در حلقه مقرّبین درگاه کبریا درآید ذرّه رجوع به آفتاب کند و قطره استمداد از بحر فرات جوید تشنه به سر چشمه بقا پی برد و علیل بشفاخانه طبیب دانا وارد گردد باری از جهت نفس متوفّی موهبتی عظمی و رحمت کبری است امّا از جهت بازماندگان حرقت و فرقت است ولی این هجران و حرمان چون موقت است و عاقبت کلّ در انجمن عالم بالا و در ملاء اعلی در ملکوت ابهی مجتمع خواهیم گشت و این فرقت پر حرقت فراموش خواهد گشت لهذا باید متسلّی بود و صبر و تحمل نموده بنفحات روح بخش ریاض میثاق مشغول گردید تا هر دمی روحی تازه یافت و جانی جدید پیدا کرد والبهاء علیکم ع ع

لوح مبارک بافتخار فاطمه بگم یگانه دختر محبوب الشّهداء که در جوانی وفات یافت.

هُوَ اللّٰهُ

ارض صاد امة الله الورقة النّورانیه فاطمه بگم علیها بهاء الابهی .

هو الله یا بضعة الشّهداء غم مخور محبوب مهربان غمگسار است یعنی حضرت بهاء الله محزون مباش دل و جان شادمان گردد گریه مکن مویه منما آیت بشارت کبری ترتیل نما تا فرح جهان توحید بینی و موهبت خداوند مجید یابی پرتو عنایت الهی بدان خاندان و دودمان چنان جلوه نمود که اشراقش در مطلع آفاق فجر ساطع است وصبح اثر لامع پدر جلیل از این موهبت

کبری در تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر پس از دریای سرورش بهره گیر و از فیض عبودیتش نصیبی بر با وجود این عنایات و فیوضات و مواهب چرا گریه نمائی و مویه فرمائی فرح اندر فرح است و سرور اندر سرور . ع ع

اصفهان امة الله فاطمه بگم بنت شهید :

هُوالابهیٰ

ای بازمانده و یادگاران شهید محبوب حضرت کبریاء آنچه میخواهی و آنچه بطلبی و آنچه بگوئی جمیع مقبول درگاه خدا است این عبد رضای آن خاندان را سبب رضای حق میشمرم زیرا جمال مبارک نهایت عنایت را بشما داشته اند پس آنچه میخواهد دل تنگت بگو ولی این مساله چون تعلّق بشریعة الله دارد این عبد نفس نمیتواند بزند زیرا بحکم محکم کتاب پیش از دخول درسنّ ۱۵ زفاف جائز نه و تسمیه و تخصیص نیز باید قبل از زفاف نبوده یعنی بعد از نامزدی نکاح نباید بیشتر از ۹۵ روز طول بکشد و همچنین رضایت طرفین شرط اوّل است و رضایت قبل از بلوغ حکمی ندارد و بلوغ حدّش سنّ ۱۵ است لهذا این عبد هیچ نتواند گفت زیرا مخالف نصّ صریح شریعة الله والّا والله روح خویش را مضایقه ننمایم . ع ع

لوح مُبارک طلب مغفرت برای آقا میرزا محمد علی سلیل حضرت محبوب الشّهداء علیه بهاء الابهی

هُوَ اللّٰهُ

الٰهی الٰهی انّی اشکو بثّی وحزنی بما اعترانی الاحزان لمّا سمعت صوت النّاعی ینعی عبدك الرّفیع سلیل الرّجل الجلیل المجید من استشهد فی سبیلك وفك دمه الطّاهر علی التّراب فی محبتك مستهلل الوجه منجذب الفؤاد مستبشر الرّوح بالصّعود الی ملکوت تقدیسك ربّ انّ هذا السّلیل اتّبع اباه الجلیل فی السّلوك علی الصّراط المستقیم والمنهج القویم وقضی ایّامه وهو قریر العین بمشاهدة آیاتك ومنشرح الصّدر بنفحات قدسك وطلیق اللّسان بذکرك وقوی القلب علی حبّك ربّ انّه قد اصابت البأساء والضّرّاء وتحمل کلّ مشقّة وبلاء وهو یشکرك علی کلّ مصیبة کبری ورزیة عظمی ربّ انّه ما استراح فی حیاته ابدًا ولم یألُ جهدًا فی خدمة الاحبّاء الی ان سمع النّداء من الملاء الاعلی یا ایّتها النّفس المطمئنّة ارجعی الی ربّك راضیة مرضیة فلبّی النّداء وترك هذا الوطن التّرابی وطار الی ملکوت البقاء الوطن الالٰهی ربّ اکرم مثواه واجعل له مقعد صدق علیّا مترنّحا بصهباء اللّقاء فی الفردوس الاعلی مستغرقًا فی بحار الانوار فی ملکوت الاسرار انّك انت العفوّ العزیز الغفّار . عبد البهاء عبّاس ٢٢ ج ٢ سنه ١٣٢٧

هُوَ اللّٰهُ

ص ورقه مقدّسه امة الله فاطمه بگم همشیره جناب میرزا صادق علیها بهاء الله الابهی

هُوالابهیٰ

ای ورقه مقدّسه نورانیّه فی الحقیقه در سبیل الٰهی در هر زمان مطلع بلایا بودی و مرکز رزایاء جرعهٔ آبی ننوشیدی و روزی بی آه جانسوز نزیستی و شبی در بستر راحت نیارمیدی و دمی از شهد آسایش جان و راحت وجدان نچشیدی ولی محزون مباش دلخون مباش زیرا اگر راحت دل و آسایش روح و خوشی تن مهتم و مقبول و مرغوب بود حضرت سیّد الشّهداء البته میجست و آرزو مینمود و جمیع انبیاء و اولیاء از برای خود اختیار میکردند پس بدان که مصائب در راه حق مواهب و رضای بقضاء از خصائص اهل الله حرم آن متصاعد الی الله را نهایت رعایت مجری دارید و بیش از پیش محترم دارید و اطفال را بکمال روح و ریحان تربیت نمائید . ع ع

از کلک اطهر حضرت ولیّ محبوب امرالله :

ایتها المقتبسة من نار محبّة الله هرچند مدتی مخابره و مکاتبه بظاهر مقطوع بود ولی روابط معنویه و مخابرات روحانیّه هردم باقی و برقرار آن خادمه فعّاله آستان مقدّس از مؤمنات مقرّبات محسوب و در سلک کنیزان ثابت قدم پروفای جمال ابهی محشور از یاد نروید و در این بساط فراموش نگردید پس با دلی شاد و قلبی مطمئن در سبیل خدمت مداومت نمائید نصرت

بخشد و فتح و ظفر عنایت فرماید

. بنده آستانش شوقی

امة الله روحا خانم مغزی علیها بهاء الله ملاحظه نمایند :

خانم محترمه عریضه شما بمحضر انور وارد و بلحاظ اقدس محبوب عالمیان حضرت ولیّ امر الله روحی لاطافه الفداء فائز محتویات نامه دلیل برعنایات الٰهیّه و تائیدات صمدانیّه بود که الحمدلله از هرجهة شامل احوال گشته چه برهانی اعظم و اعلی و اکمل و ابهی از آنکه موفق برتشکیل انجمن شده اید که جمعی از اماء الرّحمن ثابته راسخه منجذبه را در محفل انس روحانی مجتمع ساخته اید و درس تبلیغ میدهید نفس این خدمت عظمی موهبت کبری است که بدان فائز و سرافراز و مفتخر شده اید لهذا باید در نهایت سرور و بشاشت و روحانیت باشید که بچنین فضلی مخصص گشته اید البتّه مداومت فرمائید و اسباب اکمال و انتظام این جمع نورانی را چنانکه باید و شاید فراهم کنید تا از هرجهة محبوب و مطبوع و مقبول و پسندیده آید البتّه این زحمت و اهتمام آن معظمه در درگاه ملیک علّام بعزّ رضا و قبول فائز اماء الرّحمن اعضاء لجنه مبارکه صغری بیگم نوری زاده بی بی مشکین فخرالملوک محبوبیه رقیه خانم بادکوبه ملکی جان آباده عذرا خانم محبوبیه منورخانم رضوانیه خانم آذر میدخت مغزی علیهن بهاء الله الابهی کلّ را از صمیم قلب تهنیت میگوئیم و مزید موفقیت و ترقیات معنویه برای هریك از آستان مقدّس تمنّا و رجا مینمائیم بیقین مبین بدانید که در ظلّ لحاظ عنایتند و منظور نظر الطاف حضرت رحمانیت حسب الامر مبارك مرقوم گردید نورالدّین زین رجب ١٣٤٧ - ٢١ دسامبر ١٩٢٨

قسمت هفتم

شهادت جناب ملّا کاظم طالخونچه‌ئی

و گرفتاری جناب آقا سیّد

آقاجان علیه بهاء الله

شرح شهادت جناب ملا کاظم طالخونچه ئی

طالخونچه یکی ازمضافات اصفهان است درآن ایام معدودی از احبای الهی در آن قریه بودند روزی جناب ملاکاظم و آقا سید آقاجان که از بندگان آستان جمال مبارك بودند درمجلسی بودند وجمعی ازمسلمین هم حضورداشتند جناب ملاکاظم مشغول قلیان کشیدن بودند ناگهان یکی ازحضار متعصب بدون هیچ سابقه وعلتی فریاد برآورد که ای وای قلیان نجس شد زیرا این شخص بهائی است از حاضرین هم بمتابعت آن مرد جهول فریاد برخاست سید آقاجان خواست با آب نصیحت و پند آتش آن مردمان نادان راخاموشی بخشد ولی مردم نادان گوش بنصیحت ناصح مشفق ندادند و بآن دومظلوم هجوم کرده باضرب و شتم شدید آنان را آزرده ساختند و باین مقدار هم اکتفا نکرده شرح داستان رابشیخ باقر ذئب نوشتند و او نیز بظل السلطان پیغام داد که مأموری چند بفرستد و آن دومظلوم را باصفهان بیاورند حاکم حسب الامر فقیه جهول رفتارکرد عوانان بطالخونچه رفتند و آن دومقرب درگاه الهی را با سر و پای برهنه و پیاده باصفهان آوردند و به محضر شیخ باقر بردند شیخ را چون نظر برآن دومظلوم افتاد پس از پرخاش و زشت خوئی بسیار آنان را امر به تبری

و سبّ و لعن کرد و تهدید بقتل نمود ولی آن دو دلداده ـ
محبوب حقیقی از تبری تحاشی کردند وگفتند از خدا خواهیم
صد هزارجان داشته باشیم که در راه او فداکنیم شیخ باقر را
آتش خشم شعله ور شد و بظل السلطان پیام داد که آن دونفر
را مصلوب بسازد و زینت دار نماید ظل السلطان که از قتل آن
دومظلوم در اول تردید داشت چون تهدیدهای متتابع شیخ
باقر راشنید از ریاست و مقام خود ترسید و عاقبت قرار بر آن
گذاشت که یکی از آن دو مظلوم را بقتل برساند و برای این
منظور تصمیم بقتل جناب ملاکاظم گرفت و سید آقاجان را به
ملاحظه سیادتش از قتل معاف داشت شیخ درظاهر باین
معنی رضا داد و از حاکم درخواست کرد میرغضب خود را مأمور
اجرای حکم نماید آنگاه جارچی درشهرانداخت و مردم را
خبر کرد و آن دونفرمظلوم را با طبل وشیپور بمیدان بردآن روز
بیستم ماه صفرسال ۱۲۹۶ هـ ق بود یکی از مریدان شیخ گفت
امروز اربعین سید الشهداء است و اگرقتل این شخص رابروز
دیگرمحول کنید بهتراست شیخ فرمود چون امروز اربعین است
ثواب این عمل بیشتراست و ملاکاظم راتسلیم دژخیم نمود ابتدا
او را بتوبه و تبری امر کرد اما اثری نبخشید و همچنان برمحبت
محبوب ابهی ثابت و مستقیم بود عاقبت دژخیم سر از بدن آن
بزرگوار جدا کرد و برای آنکه آن مظلوم بیشترزجربکشد شمشیر
را آهسته و بتدریج بکاربرد آنگاه بامرشیخ بدن او را بدار
آویختند درحین صلب ریسمان پاره شد شیخ فرمان داد دوباره

او را بدار کشیدند ولی بطوریکه گردن و سینه اش بطرف زمین و پایش بطرف بالا بود شیخ گفت هرکس باین مصلوب سنگی زند اجر عظیم دارد گویند زنی راد ردزادن گرفته بود و با آن حال از جا برخاست و بمیدان رفت تا بآن مظلوم سنگی بزند وهرچه او را نهی کردند که تو درحال زائیدن هستی وممکنست گرفتار درد و مصیبت شدیدی شوی ولی اوگوش نداد و رفت و سنگی بآن شهید زد آن روز بچه ها که بهم میرسیدند میگفتند مادرم رفته سنگ بزند .

آن جسم مطهر همانطور مصلوب بود شبانگاه جمعی رفتند و آتشی افروختند و ریش آن مظلوم مصلوب را سوزانیدند ولب و گوش و بینی او را بریدند و هر دو چشمش را از حدقه بیرون آوردند بحدهم بفرمان شیخ جمعی رفتند او را سنگسار کردند و شب دوم هم جمعی رفتند و بند بند او را از هم جدا ساختند روز سوم شیخ وارد میدان شد و آن جسم مطهر را پاره پاره — بخاك و خون آغشته دید و بلافاصله فرمان داد تا جمعی بر اسب سوارشدند و بر آن بدن شریف اسب ها تاختند و زیر سم ستوران آن جسم مقدس را بهم کوفتند و سپس او را بچاهی افکندند اما درباره سید آقاجان حکم شیخ باقر براین جاری شد که همان روز اول گرفتاری او را بچوب بستند و کتك بسیارزدند و سپس امرکرد گوشهایش را بریدند و مهارش کردند و در کوچه و بازارگردانیدند و عاقبت بزندانش انداختند و مدت یکماه در حبس بود تا روزیکه نورین نیرین را بفرمان شیخ و امام بشهادت

رسانیدند خواستند سید آقاجان را هم مقتول سازند ظل السلطان خبر یافت و او را بحضور خواست و چون از اول او را امان داده بود فرمان داد تا سید آقاجان در اصفهان نماند و از شهر خارج شود سید آقاجان از اصفهان با مأمورین خارج شد و در بین راه بملاقات جناب نبیل قائنی و جناب امین فائز شد و شرح حال خود را برای آنان نقل فرمود آنگاه نبیل و امین بجانب قزوین رفتند و شرح داستان را برای احبا بیان فرمودند سید آقاجان پس از آن رنج و زحمت مورد عنایت الهیه واقع و در لوحی باین مضمون میفرمایند که اگر چه شهید نشد ولی عند الله دارای مقام عظیم است .

جناب میرزا اشرف آباده‌ئی نیز از شهدای ارض صاد است که بفتوای ابن الذئب بشهادت رسید حضرت ولی امر الله جلثنائه در لوح مبارک " گاد پسیزبای " شرحی میفرمایند که مضمونش بفارسی این است :

" در اصفهان میرزا اشرف را شهید کردند و بدنش در زیر پا لگدمال گردید و این عمل بواسطه شیخ محمد تقی ابن الذئب انجام گرفت و جسدش را بالاخره بمردم دادند تا طعمه آتش و حریق ساختند و بقایای جسدش را در محلی نهاده دیواری را روی آن خراب کردند " انتهی .

جناب حاجی میرزا حید رعلی اصفهانی میفرمایند قوله" . . . آقا میرزا اشرف اصلا بشرویه‌ای بود و سید بود و مولود نجف آباد و تحصیل کرده در اصفهان از علماء و فضلا و بسیار ساده و مؤمن

احبای آباده او را بآباده بردند و درآنجا خانه و دستگاه دادند قریب سی سال در آباده ماند و حتی معروف بمیرزا اشرف آباده ای گردید . انتهی . شهادت میرزا اشرف در حدود سال ۱۳۰۷ هـ ق بوده است .

شهدای دیگرنیز در اصفهان بمیدان شهادت شتافته اند چه در دوره حضرت رب اعلی و چه در دوره جمال قدم و مرکز میثاق . استاد محمدعلی سلمانی متوفی در عشق آباد بسال ـ ۱۳۲٤ هـ ق در شرح حال خود که بقلم خود نوشته جمعی از بابیها را اسم میبرد که بچشم خود دیده بود که بعضی را کشتند و بعضی را گرفته و گوششان را بستونی میخ کوب کردند . . . " برای تفصیل احوال سایر شهداء بتاریخ امر مبارک و الواح صادره در آن باب مراجعه شود . در اینجا برسم نمونه قسمتی از خاطرات جناب نایب رضا قلی نیکوبین را درباره چند نفر از شهدا و مضطهدین احبا نقل میکنم قوله :

در آن اوان که ندای جانفزای امر نازنین الهی در کلیه آفاق و انفس انعکاس شدید حاصل نموده بود در هر شهری آشوبی و در هرسرزمینی ولوله‌ئی بود خلق اسلام تحت نفوذ علمای خود نسبت بعموم بهائیان از ظلم و ستم فروگذار نمینمودند و از جمله واقعه بسیار مهمی که درسال ۱۳۲۱ هجری قمری برپا شد ضوضای معروف بقونسولخانه روس بود که چنان شدید بود که شعله آتش صفحه ایران را فراگرفته اما نتیجه این شد که آهنگ امر الهی پر موج تر و نعره عاشقان شیدائی بگوش بی خبران

بیش از پیش برسد . اگر بخواهم مقدمات آن ضوضا را مذکور
و چگونگی بلایا و صدماتی را که در آن واقعه باحبای نازنین
وارد آمده بنگارم تصدیع دارد و انحراف حاصل گردد . همینقدر
اشارتا عرض میشود که در نتیجهٔ صدمات و بلیات دیرینه ایکه
از طرف مسلمین نسبت به بهائیان پی در پی وارد میآمد بهائیها
به تنگ آمده بنا بر صلاحدید عده‌ئی از رجال آنزمان از جمله
جناب میرزا حسن ادیب که در آنموقع تازه از طهران باصفهان
تشریف آورده بودند و مسافر شیراز بودند وجناب میرزا اسد الله
خان وزیر و جناب میرزا محمد خان لشکرنویس و جناب میرزا احمد
خان فاتح الملک وجناب حاجی میرزا محمد صادق ابن محبوب
الشهداء و یکی دونفر از صاحبمنصبان فوج جلالی کلیه احباب
از رجال و نساء در محل قونسولگری روس پناهنده شدند و
کسب تکلیف قطعی که حاکی از حصول آزادی بود خواستند چون
خود قونسول در اصفهان نبود نایب او قضایا را بدربار سلطنتی
مظفرالدینشاه تظلم و داد خواهی نمودند ویکی از دو امر
ذیل را جدّا تقاضا نمودند که یا باید بهائیان بکلی آزاد باشند
و یا تکلیف دیگری جهة آنان معین گردد . برای اجرای این
مقصد متجاوز از دوازده روز در محل مزبور مجتمع بودند حال
در این چند روز با چه روحانیت ندای یا بهاء الابهی فضای
محل را پر نموده و آهنگ جانبخش الواح و مناجات قلوبرا —
باهتزاز درآورده و اطفال خورد سال بنغمات روح بخش شب
و روز بتغنی بودند برای آذوقه آنها جناب خان وزیر

جناب مشرف (لشکرنویس) کمرهمت بمیان بست از بذل وجوه نقد برای خرید خواربار خود داری نمیفرمودند تا آنکه از طرف مسلمین تأمین گرفته شد . بدین ترتیب که با قرآن مجید قسم یاد نمودند که نسبت به بهائیان دیگر اذیت ننموده وآن طائفه را بحال خود واگذارند چون اندك اطمینانی حاصل گشت مصمم شدند از قونسول خانه خارج شده بامور خود پردازند لهذا شروع به خارج شدن نمودند و گرفتار حمله و جنجال وبلوای شدید مردم بازاری گشتند . درنتیجه سید ابوالقاسم نام اهل مارنان اصفهان در آن هنگامه شهید و نعش او بکلی مفقود الاثر گردید دونفر دیگر حاجی حسین وحاجی هادی که از تجار اصفهان بودند در میدان شاه شهید شدند ونعش آنها را بانفت آتش زدند . مابقی بهرسختی بود خود را از زیر دست و پای مردم نجات داده بعضی ها بمنازل خود رسیدند بعضی ها از شهر خارج شدند . دامنه این ضوضا و بلوای عام بسایر شهرهای ایران فی الحین سرایت نمود مخصوصا دریزد و نقاط دیگر که هنگامه غریبی برپا شده . ازجمله شبی را که در باغ کاج ظل السلطان جشن و آتشبازی مهیا کرده بوده وعده موزیك فوج ما را هم حاضر نموده بودند ظل السلطان بصدای بلند که همه حاضرین شنیدند اظهار داشت که آیا میدانید امشب چه شبی است امشب شبی است که خدای بابیها مرده است و بنده درهمان شب از استماع این جمله آنهم از دهن شخص بزرگ ایران در آن زمان با خود فکر میکردم و متحیرانه تعجب میکردم

و میگفتم این چه خدائی بـــود که مرد خلاصه مدتها دربحر تحیر فرورفتم از جمله در اصفهان ملاصالح نامی بود از اهـــل طالخونچه از توابع اصفهان که دارای مکتبی بود خیلی مشهور و معروف که بیشتر مورد توجه اعیان و اشراف قرار گرفته بـــود فی الجمله شناسائی هم باوالد داشت بـدین لحاظ پدر مـرا بمنظور تحصیل باو سپرد بدین ترتیب که پس از خاتمه مشـق نظامی سایر اوقات را بفراگرفتن درس و مشق بپردازم مدتی بر این منوال گذشت چون موقع مرخصی فوج در رسید مطابق معمول بولایت رفته پس از چندی که بشهر مراجعت نمودم روزی صبح برای مشق میدان در اثنای عبور در میدان شاه جمعیـــت زیادی را مشاهده نمودم که یکنفر را میان گرفته با چوب و ضرب و شتم آن بیچاره را کشان کشان بطرف مسجد شاه میبرنـــد نزدیک شدم و پرسیدم کیست گفتند یکنفر بابیست میخواهند او را نزد آقانجفی برده حکم قتل او را گرفته بقتل رسانند از این مشاهده متأثر شده جلو رفتم ناگاه ملاصالح مزبور را دیدم بی اختیار گفتم آقامیرزا شما هستید (آقامیرزا در آنزمان بمعلم اطلاق میشد) مردم از مشاهده این کیفیت بمن نگاههـــای خیره نموده مثل اینکه میخواهند همان عمل را نسبت بمن هـم انجام دهند لیکن بمناسبت لباس نظامی که در برداشتم جرئت جسارت نداشتند ولی دنبال ملاصالح را گرفته بکتك زدن — بیچاره پرداختند ملادر اثنای کتك خوردن نگاههای حاکـی از استمداد بطرف بنده دوخته گویا منتظر کمك و دادرســی

بود ولی البته یك طفل ضعیف در مقابل یك عده دشمن قوی چه میتواند کرد با این حال تعلق قلبی و حب باطن که نسبت بآموزگار خود داشتم بر من غالب آمده بی اختیار بگریه افتادم شروع بفریاد نموده بطرف جمعیت متوجه شدم در این اثنا یکی از نظامیها که اهل طالخونچه و با پدرم آشنائی داشت پدید آمد فورا بطرف او دویده گفتم این شخص معلم ماست نگذارید او را بزنند میخواهند او را بکشند نظامی مزبور گفت مگرنمیدانی این بابیست بگذار او را بزنند میخواهند او را بکشند بتو چه که او معلم تو بوده است برو دنبال کارخود . چون از ممانعت او تغییری درمن داده نشد لهذا مرا باخود برداشته از جمعیت خارج شده نزد والد رفتم و قضیه را کماهو نقل نمودم — پدرم چون از قضایا مطلع گشت برآشفته گفت آخر وکیل علی (همان نظامی مزبور) کینه خود را نسبت بملا صالح بیچاره بروز داده با ادای این کلمات ازجای برخاسته و برای نجات ملا از اطاق خارج شد و پس از ساعتی ملارا باهمان حالت سروپا برهنه بمنزل آورد و شب مخفیانه از شهر خارج نمود خلاصه تا پس از مدت زمانی که قضایا کهنه شد ملا دوباره بشهر آمده و مشغول کار خود شد .

* * *

قسمت هشتم

مآل حال مسبّبین

شهادت نورین

نتیجه

پس از شهادت نورین نیرین طولی نکشید که ظالمان پرکین و مسببین شهادت آن دو مظلوم هریك باشد عذاب مبتلی وبقهر الهی گرفتار شدند یکی تبعید و از اصفهان اخراج شد وبکمال ذلت و حقارت عمر را بپایان برد و دیگری بزخمی مهلك و مرضی شدید مبتلی گردید که همه نزدیکان و زن و اولادش از او متنفر وبیزار شدند ظل السلطان مورد قهر ناصرالدینشاه قرار گرفت ودائره حکومتش که اغلب بلاد ایران بود محصور در اصفهان شد وعاقبت الامر از ایران بخارج سفرکرد و مدتها حیران و بیقرار بود و پس از مراجعت بایران مبتلی بجنون شدید گردید بطوریکه از همه شئون عقل و درایت بی نصیب شد تا بحدی که زوائد وجود خود را میخورد و باکمال بدبختی جان داد وجسدش را به مشهد خراسان بردند ودفن کردند در بین راه سگی گرسنه شبانه خود را بجسد او در تابوت رسانید ومقداری ازگوشت و استخوانش را خورد ومضمون بیان مبارك حضرت عبد البهاء که درباره اش فرمودند اللهم سلط علیه کلبا حتی یقضم عظمه کاملا (۱) تحقق یافت مورخین معاصرش مانند محمد حسنخان صنیع الدوله (پسرحاجی علیخان حاجب الدوله مراغه‌ئی) و غیره درمؤلفات خود ازمشارالیه تعریف ها کرده و او را مورد تمجید قرار داده اند و ازجمله درمجلد پنجم مرات البلدان ناصری تألیف

---

(۱) — این بیان مبارك درلوحی که بعد ازشهادت حاجی کلبعلی نجف آبادی باعزازباز ماندگانش ازقلم مرکزپیمان جل ثنائه صادرشده است نازل گردیده است .

صنیع الدوله تصویر ظل‌السلطان را رسم کرده و شرحی از عظمت مقامش گفته است و با آنکه ظل السلطان احول و لوچ بوده تصویر او را صحیح و درست کشیده و تملق را بانتها رسانیده است در الواح مبارکه از او بظل زائل تعبیرفرموده‌اند در این‌مقام آنچه را که در کتاب رحیق مختوم جلد ثانی نگاشته‌ام بمناسبت نقل مینمایم :

ظل زائل

مقصود مسعود میرزای ظل‌السلطان پسر ناصرالدینشاه است که در اصفهان سبب شهادت نورین نیرین و جناب اشرف نجف آبادی آباده‌ٔ مسکن و جناب ملاکاظم طالخونچه‌ٔ گردید و نسبت بامر مبارک خیلی مخالفت کردعلت قیام او رابه مخالفت امرالله جمال‌مبارک در لوحی میفرمایند .. قوله تعالی:

در لوح میرمحمد حسین بیك بشرویه ای

عجب درآنستکه پادشاه ایران الی‌حین‌آگاه نشده برعنایت و صبر وحلم ربانی از حق بطلبید سلطان را آگاه نماید دشمن حقیقی او پسرش ظل‌السلطان‌است کل میدانند سیاح رابسجن اعظم فرستاد مخصوص‌از برای ظهور فساد اکبر و چون منع شد بر عناد قیام نمود و پادشاه هم اوهامات و مفتریات او را قبول کرد و مدن و دیار الهی را بذئب اعظم دنیا واگذارد رجمیع دنیا در شقاوت و نفاق مثل‌و شبیه نداشته و ندارد چندی قبل باین کلمه علیا نطق نمودیم انه شرب من‌دم الاولیاء مالا تماد له الدجلة ولا الفرات ولا الجیحون ولا السیحون . . . "

(تاریخ لوح ۹ ج ۱ سنه ۱۳۰۹ هجری قمری است)

حضرت ولی امرالله در لوح قرن احبای آمریك بیانـــی باین مضمون میفرمایند :

"... شاهزاده جبار و ستمکار مسعود میرزای ظل‌السلطان که ارشد ابناء ناصرالدینشاه بود و بد وخمس از قلمرو فرمانروائی پدرش حکومت داشت و از قلم حضرت بهاء الله به" شجرهٔ خبیثه" ملقب شده بود آخرکار بوبال و نکبت گرفتار گشت دائره فرمانروائیش محدود به اصفهان گردید از جمیع احترام و بزرگواری و جـــاه جلال خود برکنار و مهجور گشت شاهزاده جلال‌الدوله که از قلم اعلی " ظالم ارض یاء " نامیده شده یکسال پس ازسفاکی و شرارتی که مرتکب شد از مقام خود معزول و بطهران احضـــار گردید و قسمتی از اموالی را که از مظلومین سرقت کرده بـــود مجبور شد مسترد دارد (لوح قرن آمریك ص ۲۳۲)

قسمتی از بیانات مبارکه راجع بظل‌السلطان در این مقام ذکر میشـــود : قوله الاحلی .

"... درسویس راه میرفتیم بسمت هتلی که بـــالای کـــــوه ساخته اند یکدفعه نگاه کردم دیدم هیکل‌غریبی با کلاه فرنگی در میان جمعیت ما افتاد نزدیك من راه میرود چون باو نگـــاه کردم پیش آمد وتعارف کرد و گفت آقا شما عباس افندی نیستید گفتم چرا گفت خیلی میل داشتم خدمت شما برسم میآیم باز هـــم میآیم آنوقت مرا وداع کرده و رفت بعد خیلی ملاقات شد درپاریس یك هتلی گرفته بود روزی پانزده جینه فرانسوی کـــرایه آن بود

هتل‌چی‌ها هم پانزده جینه از او میگرفتند محض خوش‌آمد او پرنس میگفتند خوشش میآمد ما را در آن هتل مهمانی کرد وخیلی دستگاه چیده بود مهمانی مفصلی بود و مکرر خواست که قتل سلطان الشهداء را از خود دور کند و خود را بی‌تقصیر قلم دهد یك وقتی مناسب پیدا کرد گفتم خوب قتل حضرات در دست شما نبود اموال آنها را خوب بود رد کنید این را گفتم ابدا جواب نداد تمام درصدد بود که از آتیه او خبر دهم و اصرار داشت که در ایران نفوذ تام پیدا کند اسم سلطنت نمی‌برد ولی میخواست اول متنفذ ایران باشد تا اینکه یك روز زبان آورد و گفت من میخواهم آتیه خود را از زبان شما بشنوم چه میشود من باو گفتم ما غیب دان نیستیم لا یعلم الغیب الا هو ولی انسان عاقل میتواند بعضی مطالب را استنباط کند من آنچه میدانم این است که شما باید همه خیالات را از سر خود بیرون کنید آنها که شما میخواهید نمیشود ولی من متعهد میشوم که ثروت شما محفوظ بماند بدون هیچ خطری این ثروت برای شما و مصارف شما بماند صریحا باو گفته شد که چیزهای دیگر نمیشود ولی ثروت شما محفوظ است مطمئن باشید تا یك اندازه مطمئن شد اگرچه باطنا میل به نفوذ و قدرت داشت یك روز رفتم در بواد بولونی برای گردش یکدفعه دیدم ظل‌السلطان رسید از عربانه پیاده شد و یك زنی هم با او بود در این بین که نزد من آمده بود مشغول صحبت بود پسر نظام العلماء تبریزی پیدا شد او هم تعارف کرد ظل‌السلطان

بنا کرد از او تعریف کردن که آقا زاده نظام العلماء است
این سلسله چقدر با سلسله قاجاریه دوست صمیمی بوده اند
چقدر خدمت کرده اند چقدر هم همیشه مورد التفات قاجاریه
بوده اند می گفت تا ما را خسته کرد تا آنکه پسر نظام العلماء
وداع کرد و رفت بعد از رفتن ظل السلطان گفت آقا این را --
ملاحظه میفرمائید یك پدر سوخته ایست که در عالم نشده است
و بنا کرد باو فحش دادن گفت حالا میرود پیش رفقایش میگوید
ظل السلطان همراه آقا بود اسمعیل میرزا و اکبر میرزا (پسرهای
ظل السلطان) و جلال الدوله نزد من آمدند جلال الدوله
خیلی تضرع کرد وچند دفعه آمد از اعمال خود توبه نمود . . ."

(نطق مبارك در حیفا ۲ سنه ۱۹۱۶)

ظل السلطان بسیار جبار بود و از هیچ گونه عمل و اقدامی هرچند
زشت و قبیح هم بود فروگذار نمیکرد گویند دو سگ بسیار بزرگ
درنده داشت که بدست خود بآنها غذا میداد ومواظبت میکرد
و روزی بعزم تفریح با آن دو حیوان درنده بخارج شهر رفت
در بین راه یکی از زارعین بیچاره برای تظلم از جور و جفای
کدخدای قریه نامه ای باو تقدیم کرد ظل السلطان که سواره بود
نامه را گرفته نظری افکنده و ناگاه بآن دو سگ درنده اشاره ای
کرد آن دو حیوان خونخوار بجان آن زارع مظلوم بی پناه
افتادند و جسدش را پاره پاره ساختند شاهزاده قاجار که
نسل جلیل شاه کامگار ناصرالدینشاه قدر قدرت قوی شوکت
گردون رفعت بود آن منظره مهیب را تماشا میکرد و از شدت

لذت و سروری که از آن منظره باو دست داده بود قاه قـــاه
میخندید بشهادت تاریخ از اینگونه نفوس که از درد و رنـــج
مظلومان لذت میبردند در جهان بسیار بوده اند اسامی کاترین
ملکه روسیه قدیم و حجاج بن یوسف ثقفی و تیمورلنگ و امثـــال
آنان در کتب تواریخ ثبت و ضبط است ولی مظالم ظل السلطان
از همه آنان بیشتر و شدید تر بوده است گویند چون میـــانه
شاهزاده و شیخ باقر بعد از شهادت نورین نیرین برسر تقسیم
اموال آنان بهم خورد شیخ باقر راه نجف را در پیش گرفت و از
خوف شاهزاده اصفهان را ترك کرد ظل السلطان در دوره ـــ
پدرش همت گماشت که اورا از بین بردارد و خود بر سریـــــر
سلطنت ایران جایگزین شود باین امید حاجی سیاح ندیـــــم
مخصوص خود را بمگاحضور جمال قدم فرستاد و پیغامی عرض کرد
که اگر امر به بهائیان فرمایند تا او را مساعدت کنند و او بسلطنت
برسد قول میدهد که بهائی ها را رسمیت بخشد وچنین و چنان
کند حاجی سیاح بحضور مبارك رسید وپیام ظل السلطان را عرض
کرد فرمودند ما را در امور سیاسیه دخالتی نیست و ناظر بقلوب
عبادیم نه بسیاست بلاد حاجی سیاح که در لوح مبارك از او به
جاهل تعبیر فرموده اند جواب را بظل السلطان گفت شاهزاده
خشمناك شد وبه مخالفت امرالله قیام کرد و از جمله بشهـــادت
جناب ملاکاظم طالخونچه‌ئی و حضرت سلطان الشهداء ومحبوب
الشهداء اقدام کرد و باحباب اذیت بسیار وارد کرد جمال قدم
جل جلاله این مطالب را درضمن لوح مبارکی بتفصیل ذکـــــر

فرموده اند و از ظل‌السلطان بظل‌زائل تعبیر فرموده انـــد
عاقبت ظل‌السلطان از رسیدن بسلطنت مأیوس شد و مورد خشم
و قهر پدر قرارگرفت و ممالك وسیعه را از او گرفت و بحکمرانی
اصفهان اکتفا نمود .

عاقبت حال رقشـــــاء

مقصود میرسید حسین امام جمعه اصفهانی است که بمساعدت
شیخ باقر اصفهانی نورین نیرین را بشهادت رسانید و در لوح
برهان جمال قدم جلجلاله امام جمعه را برقشاء و شیخ باقـر
را بذئب ملقب ساختند تفصیل شهادت نورین نیرین در ذیل
کلمه خونخوار مسطوراست ذئب و رقشاء هر دو بجزای عمـل
خود رسیدند در الواح الهیه باین معنی اشاره شده از جمله
در لوحی میفرمایند . قوله تعالی :
" در ارض صاد ملاحظه نمائید آن خبیث اعظم که سبب و علت
شهادت نورین نیرین بود ببدترین عذاب اخذ شد بشأنیکـــه
جمیع من فی البیت از او اجتناب نمودند انتهی
و نیز در لوحی دیگر شرح نزول عذاب و سخط الهی رابرقشاء
و ذئب ذکر فرموده اند . قوله العزیز
" یا حبیب ان افرح بما غفرك الغفور وطهرك عن الاثام ان ربك
لهوالمطوف قد اخذ الرقشاء بقهرمن عنده و ترکه تحت سیاط
عمله المنکرالمبغوض انه کان من اس الفساد و جرثومه قد سلطنا
علیه قبل العقبی عقابا فی الدنیا استعاذ منه اهل النارالی اللـــه

المقتدر القدير قد احاطته نفحات العذاب من كل الجهات وهذا
قبل خروج الروح وبعده ساقته ملائكة القهر الى اسفل السافلين
(الى قوله تبارك وتعالى) واخذنا الذئب بوجع ما اطلع به الا
الله رب العالمين وكان ذلك اول سنة اعترض على اسمى الحاء ان ربك
لهو المنتقم الشديد لعمرى لا يبرئه الدواء ولا يعالجه ما فى ملكوت
الانشاء يزيد ولا ينقص الى ان يرجع الى مقره اذ ايرى ما لا يحصيه الذكر
ولا كل محص عليم واخذنا من قبله الرئيس بقدرة من عندنا كما اخذنا
من كان اكبر منه فى القرون الخالية وانا المبين الخبير. الواح بسيار
از جمال مبارك راجع به نزول سخط الهى بر قشاء وذئب موجود است
در كتاب بهجت الصدور مرحوم حاجى راجع بقاتلين سلطان الشهداء
ومحبوب الشهداء ميفرمايد: قوله عليه الرحمة. "... وبعد از
شهادت حضرت سلطان الشهداء روحى لرشحات دمه ودماخيه
الفداكه بواسطه اموال وثروت آن شهيدين فى سبيل الله جزاى ظلم
اما مجمعه راكور وكر كرد وبا حضرت والا ظل السلطان مخالفت نمود و
خلق را بر حكومت شورانيد روز چهلم شهادت آن شهيدين مظلومين
بود كه اما مجمعه را حضرت والا از اصفهان مجبورا محبوسا حركت
داد چنانكه در لوح برهان مما تبابا واز قلم من فى قبضته ازمة الامور
نازل شده فسوف تاخذك نفحات العذاب من كل الجهات كما
اخذت قوما قبلك انتظرى ..... انتهى "

حضرت ولى امرالله در لوح قرن احباى آمريكا بيانى باين مضمون
ميفرمايند "شيخ محمد باقر كه حضرت بهاء الله در لوح برهان
او را ذئب ناميده اند و نيز او را بجمله مثلك كمثل بقية الشمس

علی روس الجبال مخاطب داشته اند در نهایت بد بختی ومسکنت و ندامت و پشیمانی جان داد میرمحمد حسین ملقب برقشاء که جمال قدم او را از ظالم ارض طف بیرحم تر و شریر ترنامیده اند در همان ایام از اصفهان تبعید ونفی گردید و از قریه بقریه پناه میجست و ناگهان بمرضی گرفتار شد که بدنش بوی عفنی داشت و رائحه کریهه اش بدرجهٔ بود که زن و دخترش نیز باو نزدیك نمی شدند با این حال زار بمرد و هیچکس از اهل محل جرئت نکرد اورا بخاك بسپارد عاقبت بواسطه چند نفر حمال مدفون گردید ص ۲۳۳ هـ ۲۳۲ انتهی :

قبر میر محمد حسین رقشاء برادر سید محمد سلطان العلمای امام جمعه در محلی است در اصفهان بنام (سر قبر آقا) سال وفات سلطان العلماء بسال ۱۲۹۱ هـ ق نوشته اند میر محمد حسین برادر امام بود که بعد از او بمنصب امام جمعه رسید با مرضی عجیب در نهایت ذلت جان داد سال وفاتش بدست نیامد زیرا در تذکره های قبور و مزارات نامی از قبر او برده نشده و چون برای تحقیق بمحل مرقدش که در قبرستان سر قبر آقاست مراجعه شد سنگی بر روی قبرش نبود سر قبر آقا مقصود میرسید محمد امام جمعه بزرگ است که قبرش در آنجا یعنی در محله دردشت واقع است و بنام او معروف و بعد از شهادت نورین نیرین بین ظل السلطان و امام جمعه در سر تقسیم اموال بهم خورد وچندین مرتبه شاهزاده درشکارگاه مخصوص معروف "بقامش لو" امام را دعوت کرد ومسخره مخصوص

خود میرزاحسن سنتوری را وادار نمود که با حضور جمعی از مردم در محضر شاهزاده در حالیکه امام هم حاضر بود خود را بشکل و هیأت امام جمعه میساخت و بتوهین او میپرداخت سرانجام زخمی مهیب در گردن امام پیدا شد که برخی گویند سرطان بوده است و طولی نکشید که بهستی او در این جهان خاتمه داد در لوحیکه از قلم جمال مبارک صادر و قبلا مندرج شد صریحست که ابتلا و گرفتاری رقشاء در همان سال اول بعد از شهادت نورین نیرین بوده است و علی المشهور سال وفاتش در دومین سال بعد از شهادت شهداء بوده یعنی بسال ۱۲۶۸ هـ ق .

****

****

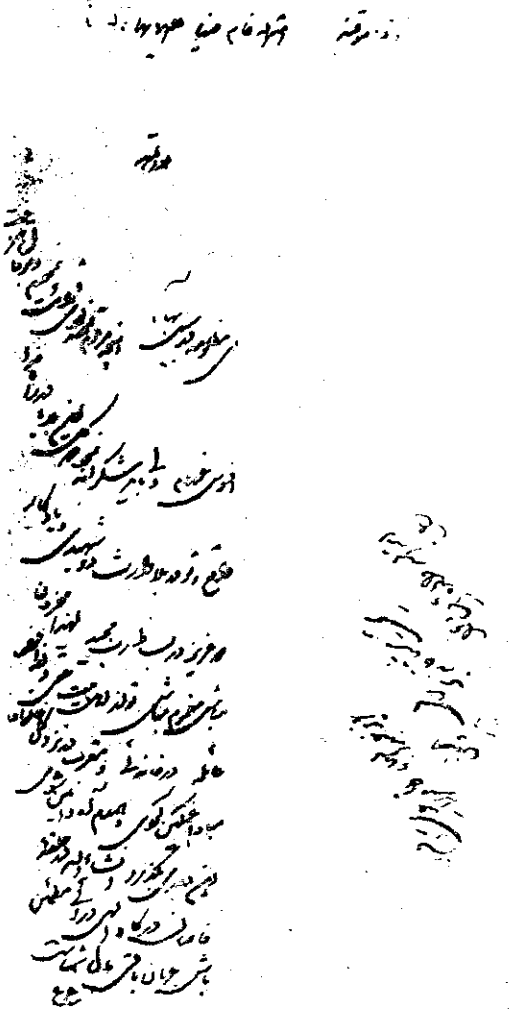

(لوح مبارك معروف بلوح ابن الذئب از قلم جمالقدم جل‌جلاله خطاب بآقا نجفی مزبور نازل شد و بوسیله یکی از احبـــای الهی بطور غیر مستقیم بمشار الیه رسید و علی المشهور اصـل آن لوح مبارك در نزد اولاد اوست) اولاد و احفاد ش امروز در اصفهان موجود و دارای ضیاع و عقار و املاك بسیـــار هستند بقول شاعر " خود مظلمه بر د و دیگری زر" مظالـم و رفتار ناهنجار این مرد هم اسباب تعجب اولوالا نظار است در این که آقا نجفی شبانه روزی چند مرتبه شراب مینوشیده هیچ شبهه ئی نیست جناب اردشیر هزاری که از احبـــای ثابت و مستقیم الهی و از یاران پارسی نژاد اصیل و نجیب و منقطع است برای نگارنده حکایت فرموده که در دوران حیات و ریاست آقا نجفی من در اصفهان شاگرد حجره تجـــارت ارباب جمشید تاجر پارسی معروف بودم روزی ارباب مـــرا حامل پیغامی ساخت که بآقا نجفی بگویم رفتم و اورا ملاقات کردم و پیام را رسانیدم و جواب گرفتم در وقت بازگشتن مجدداً مرا باز خواند و آهسته در گوشم گفت بارباب جمشید بگو کـه آقا نجفی گفت شربت من تمام شده هر چه زودتر مقـــداری تهیه کند و بفرستد من این پیام را که بارباب جمشید گفتـــم اوقاتش تلخ شد و بالحن ناراضی گفت سبحان الله این مرد چقدر شراب مینوشد که باین زودی تمام میشود من دو ســه روز قبل برایش یك صندوق شراب فرستادم حالا باز میگوید که شربت من تمام شده انگاه ارباب من صندوقی ازمشروبات

برای آقا نجفی فرستاد خلاصه جمیع مال و جان و نامـــوس
مردم در دست این مرد بود ولی گوشه وکنار مردمی بینـــاو
صاحبنظر بودند که اعمال و افعالش‌را نگوهش میکردنـــد و
بوسائل مختلفه نیشها باو میزدند میگویند کریم شیرکی مسخرهٔ
معروف شاه چندی در اصفهان بود وقتیکه آقا نجفی ســـوار
خرش میشد وبیرون میآمد مردم از هرطرف برای بوسیـــدن
دستش هجوم میکردند غوغائی بپا میشد بعضی هم کـــــه
دسترسی بآقا نداشتند سم و دم خر را میبوسیدند روزی کریم
شیرکی خود رابآقا نجفی که سوار خر بود ومردم هم بـــرای
بوسیدن دستش مهاجم بودند رسانید و دست بگردن خـــر
انداخت و سر و گوش خر آقا را میبوسید و بصدای بلند میگفته
" ای آقا ای پناه ما ای پیشوای ما ای آقا بقربان سر خـــرت
بروم " آقا نجفی معنی این لطیفه فهمید ولی بروی خـــــود
نیاورد . جناب سید صدرالدین درخشان که از احبـــای
فاضل و دانشمند اصفهان و عضو محفل مقدس روحانی آنسامان
هستند از قول والد بزرگوار خود مرحوم حجة الاسلام آقاسید
جواد علیه‌الرحمة برای نگارنده روایت فرمودند که در دوران
ریاست آقا نجفی یکی ازعلمای وارسته شهر که صاحبنظر بود
خود را بجنون زد تا آنکه دلش‌هر چه میخواهد بگوید نـــام
این مرد که مسلمان واقعی و باتظاهرات ریاکارانه امثال آقا
نجفی مخالف بود آقا سید حسن بود اغلب اوراق قرانیها ی
پاره و کاغذهای جور بجور را جمع میکرد و دور خود میچید و

و روی هرکدام مطلب مناسبی میبافت و ان را بهانه اظهار مقاصد واقعی خود قرار میداد رویه آقا نجفی این بود که هر روز برای تدریس طلاب علوم دینیه به مسجد شاه میرفت روزی مرحوم آقاسید حسن مزبور که معروف بآقای مسجد حکیمی بود در جلو درب مسجد شاه نشسته بود و اوراق قرآن در دست داشت و با خود زمزمه میکرد در آن اثناء آقا نجفی از دورپیدا شد وجمعی از طلاب علوم ومریدان عقب سرش راه میرفتند و مصداق " و اذا یسمع صوت النمال من خلفه یری نفسه اکبر من نمرود " مجسم میساخت آقا نجفی مقداری کتاب زیر بغل داشت و چون بدرب مسجد رسید چشمش بآقا سید حسن مسجد حکیمی افتاد پرسید آقاسید حسن اینجا چه میکنید ؟ سید تبسمی بر لب آورد و گفت آقا الان داشتم قرآن میخواندم و فکر میکردم که البته این آیات الهیه در این عالم مصداقی دارد الان این مسأله بر من مسلم شد زیرا مصداق این آیه که الان میخواندم درمقابل چشم من مجسم شد آقا نجفی گفت کدام آیه مصداقش ظاهر شد . آقا سید حسن ورق قرآن را جلو چشم آقا نجفی نگاهداشت و خواند " ان الذین حملوا التورات ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا " و بعد گفت آقا وقتیکه دیدم شما با این کتابهای زیر بغل آمدید مصداق این آیه را اشکار و واضح دیدم آقا نجفی سکوت کرد و راه خود گرفت و نیز فرمود که روزی آقا نجفی در زمستان و سرما در مسجد شاه از آب حوض که سراسر یخ بسته بود وضو میگرفت آقا

سید حسن مسجد حکیمی آمد گفت آقا هوا خیلی سرد است آقا نجفی گفت بلی ولی در راه خدا اینگونه سختی ها چه مانع دارد ؟آقا سید حسن گفت اگر آب این حوض گرم بود برای ما فقرا خوب میشد آقا نجفی گفت چطور ممکنست آ ب این دریاچه را گرم کرد ؟ آقاسید حسن گفت آقا این خیلی آسان است گفت چطور ؟ گفت من راهش را میدانم آقا نجفی گفت چطور ؟ آقا سید حسن گفت آقا بفرمائید موٴمنین بروند قبر مرحوم پدرتان را بشکافند واو رابیاورند نزدیك این حوض دفن کنند فورا از حرارت قبر ایشان آب این حوض بجوش خواهد آمد موٴمنین خندیدند و آقا نجفی سکوت کرد از این قبیل وقایع بسیار از او نقل شده است .

بعد از شهادت نورین نیرین لوح مبارك برهان از قلم حضرت رحمن خطاب بذئب و رقشاء صادر گردید ودر همین لوحست که آن دو رابرقشاءو ذئب ملقب فرموده اند صورت ان لوح مبارك را در این دفتر ثبت و مندرج میسازد لوح مبارکی هم بنام ابن الذئب بآقا نجفی از قلم جمالمبارك صادر شد که بوسیله احبای اصفهان باو داده شد آن لوح بسیار مفصل و مطبوع و منتشر و در دسترس احباء میباشد .

لوح مُبارک برُهان

نازل از قلم جمال قدم جلّ

اسمه الأعظم

هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُجْرِي الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

قَدْ أَحاطَتْ أَرْياحُ الْبَغْضاءِ سَفِينَةَ الْبَطْحاءِ بِما اكْتَسَبَتْ أَيْدِي الظّالِمِينَ
يا باقِرُ قَدْ أَفْتَيْتَ عَلَى الَّذِينَ ناحَ لَهُمْ كُتُبُ الْعالَمِ وَشَهِدَ لَهُمْ دَفاتِرُ الْأَدْيانِ
كُلِّها وَإِنَّكَ يا أَيُّهَا الْبَعِيدُ فِي حِجابٍ غَلِيظٍ تَاللّٰهِ قَدْ حَكَمْتَ عَلَى الَّذِينَ بِهِمْ
لاحَ أُفُقُ الْأَدْيانِ يَشْهَدُ بِذٰلِكَ مَطالِعُ الْوَحْيِ وَمَظاهِرُ أَمْرِ رَبِّكَ الرَّحْمٰنِ

ٱلَّذِينَ أَنفَقُوا أَرْوَاحَهُمْ وَمَا عِنْدَهُمْ فِي سَبِيلِهِ ٱلْمُسْتَقِيمِ قَدْ صَاحَ مِنْ ظُلْمِكَ
دِينُ ٱللهِ فِي مَا سِوَاهُ إِنَّكَ تَلْعَبُ وَتَكُونُ مِنَ ٱلْفَرِحِينَ لَيْسَ فِي قَلْبِي بُغْضُكَ
وَلَا بُغْضُ أَحَدٍ مِنَ ٱلْعِبَادِ لِأَنَّ ٱلْعَالِمَ يَرَاكَ وَأَمْثَالَكَ فِي جَهْلٍ مُبِينٍ
إِنَّكَ لَوِ ٱطَّلَعْتَ عَلَى مَا فَعَلْتَ لَأَلْقَيْتَ نَفْسَكَ فِي ٱلنَّارِ أَوْ خَرَجْتَ عَنِ
ٱلْبَيْتِ مُتَوَجِّهًا إِلَى ٱلْجِبَالِ وَنُحْتَ إِلَى أَنْ رَجَعْتَ إِلَى مَقَامٍ قُدِّرَ لَكَ
مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ يَا أَيُّهَا ٱلْمَوْهُومُ أَنْ أَخْرِقْ حُجُبَاتِ ٱلظُّنُونِ
وَٱلْأَوْهَامِ لِتَرَى شَمْسَ ٱلْعِلْمِ مُشْرِقَةً مِنْ هٰذَا ٱلْأُفُقِ ٱلْمُنِيرِ قَدْ قَطَعْتَ
بَضْعَةَ ٱلرَّسُولِ وَظَنَنْتَ أَنَّكَ نَصَرْتَ دِينَ ٱللهِ كَذٰلِكَ سَوَّلَتْ لَكَ نَفْسُكَ
وَأَنْتَ مِنَ ٱلْغَافِلِينَ قَدِ ٱحْتَرَقَ مِنْ فِعْلِكَ قُلُوبُ ٱلْمَلَأِ ٱلْأَعْلَى وَٱلَّذِينَ
طَافُوا حَوْلَ أَمْرِ ٱللهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ قَدْ ذَابَ كَبِدُ ٱلْبَتُولِ مِنْ ظُلْمِكَ
وَنَاحَ أَهْلُ ٱلْفِرْدَوْسِ فِي مَقَامٍ كَرِيمٍ أَنْصِفْ بِٱللهِ بِأَيِّ بُرْهَانٍ ٱسْتَدْلَلْتَ
عُلَمَاءُ ٱلْيَهُودِ وَأَفْتَوْا بِهِ عَلَى ٱلرُّوحِ إِذْ أَتَى بِٱلْحَقِّ وَبِأَيِّ حُجَّةٍ أَنْكَرَ
ٱلْفَرِيسِيُّونَ وَعُلَمَاءُ ٱلْأَصْنَامِ إِذْ أَتَى مُحَمَّدٌ رَسُولُ ٱللهِ بِكِتَابٍ حَكَمَ
بَيْنَ ٱلْحَقِّ وَٱلْبَاطِلِ بِعَدْلٍ أَضَاءَتْ بِنُورِهِ ظُلُمَاتُ ٱلْأَرْضِ وَعَزَوَاتُهَا
قُلُوبُ ٱلْعَارِفِينَ وَإِنَّكَ ٱسْتَدْلَلْتَ ٱلْيَوْمَ بِمَا ٱسْتَدَلَّ بِهِ ٱلْعُلَمَاءُ ٱلْجَهَلَ
فِي ذَاكَ ٱلْعَصْرِ يَشْهَدُ بِذٰلِكَ مَالِكُ عَصْرِ ٱلْفَضْلِ فِي هٰذَا ٱلسِّجْنِ ٱلْعَظِيمِ
إِنَّكَ ٱقْتَدَيْتَ بِهِمْ بَلْ سَبَقْتَهُمْ فِي ٱلظُّلْمِ وَظَنَنْتَ أَنَّكَ نَصَرْتَ ٱلدِّينَ
وَدَفَعْتَ عَنْ شَرِيعَةِ ٱللهِ ٱلْعَلِيمِ ٱلْحَكِيمِ وَنَفْسِهِ ٱلْحَقِّ يَنُوحُ مِنْ
ظُلْمِكَ ٱلنَّامُوسُ ٱلْأَكْبَرُ وَتَصِيحُ شَرِيعَةُ ٱللهِ ٱلَّتِي بِهَا سَرَتْ نَسَمَاتُ

ٱلْعَدْلِ عَلَىٰ مَنْ فِي ٱلسَّمٰوٰاتِ وَٱلْأَرَضِينَ هَلْ ظَنَنْتَ أَنَّكَ رِبْحْتَ فِيمَا أَفْتَيْتَ
لَا وَسُلْطَانِ ٱلْأَسْمَآءِ يَشْهَدُ بِخُسْرَانِكَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ فِي لَوْحٍ حَفِيظٍ
قَدْ أَفْتَيْتَ عَلَى ٱلَّذِي حِينَ إِفْتَائِكَ يَلْعَنُكَ قَلَمُكَ يَشْهَدُ بِذٰلِكَ قَلَمُ ٱللّٰهِ ٱلْأَعْلَىٰ
فِي مَقَامِهِ ٱلْمَنِيعِ يٰأَيُّهَا ٱلْغَافِلُ إِنَّكَ مَا رَأَيْتَنِي وَمَا عَاشَرْتَ وَمَا أَنَسْتَ
مَعِي فِي أَقَلَّ مِنْ آنٍ فَكَيْفَ أَمَرْتَ ٱلنَّاسَ بِسَبِّي هَلِ ٱتَّبَعْتَ فِي ذٰلِكَ هَوَاكَ أَمْ
مَوْلَاكَ فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ نَشْهَدُ أَنَّكَ نَبَذْتَ شَرِيعَةَ ٱللّٰهِ
عَنْ وَرَائِكَ وَأَخَذْتَ شَرِيعَةَ نَفْسِكَ إِنَّهُ لَا يَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ مِنْ شَيْءٍ
إِنَّهُ لَهُوَ ٱلْفَرْدُ ٱلْخَبِيرُ يٰأَيُّهَا ٱلْغَافِلُ أَنِ ٱسْتَمِعْ مَا أَنْزَلَهُ ٱلرَّحْمٰنُ فِي ٱلْفُرْقَانِ
لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا كَذٰلِكَ حَكَمَ مَنْ فِي قَبْضَتِهِ مَلَكُوتُ
ٱلْأَمْرِ وَٱلْخَلْقِ إِنْ أَنْتَ مِنَ ٱلسَّامِعِينَ إِنَّكَ نَبَذْتَ حُكْمَ ٱللّٰهِ وَأَخَذْتَ
حُكْمَ نَفْسِكَ فَوَيْلٌ لَكَ يٰأَيُّهَا ٱلْغَافِلُ ٱلْمُرِيبُ إِنَّكَ لَوْ تُنْكِرُنِي بِأَيِّ بُرْهَانٍ
يَثْبُتُ مَا عِنْدَكَ فَأْتِ بِهِ يٰأَيُّهَا ٱلْمُشْرِكُ بِٱللّٰهِ وَٱلْمُعْرِضُ عَنْ سُلْطَانِهِ ٱلَّذِي
أَحَاطَ مَنْ فِي ٱلْعَالَمِينَ يٰأَيُّهَا ٱلْجَاهِلُ فَٱعْلَمْ أَنَّ ٱلْعَالِمَ مَنِ ٱعْتَرَفَ
بِظُهُورِي وَشَرِبَ مِنْ بَحْرِ عِلْمِي وَطَارَ فِي هَوَاءِ حُبِّي وَنَبَذَ مَا سِوَائِي وَأَخَذَ
مَا نُزِّلَ مِنْ مَلَكُوتِ بَيَانِي ٱلْبَدِيعِ إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ ٱلْبَصَرِ لِلْبَشَرِ وَرُوحِ ٱلْحَيَوَانِ
لِجَسَدِ ٱلْأَمْكَانِ تَعَالَى ٱلرَّحْمٰنُ ٱلَّذِي عَرَّفَهُ وَأَقَامَهُ عَلَىٰ خِدْمَةِ أَمْرِهِ ٱلْعَزِيزِ
ٱلْعَظِيمِ يُصَلِّينَ عَلَيْهِ ٱلْمَلَأُ ٱلْأَعْلَىٰ وَأَهْلُ سُرَادِقِ ٱلْكِبْرِيَاءِ وَٱلَّذِينَ شَرِبُوا
رَحِيقَ ٱلْمَخْتُومِ بِٱسْمِيَ ٱلْقَوِيِّ ٱلْقَدِيرِ يٰبَاقِرُ إِنْ تَكُنْ مِنْ أَهْلِ هٰذَا ٱلْمَقَامِ
ٱلْأَعْلَىٰ فَأْتِ بِآيَةٍ مِنْ لَدَى ٱللّٰهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَآءِ وَإِنْ عَرَفْتَ عَجْزَ نَفْسِكَ خُذْ

اَعِنَّةَ هَوَاكَ ثُمَّ اَرْجِعْ إِلَى مَوْلَاكَ لَعَلَّ يُكَفِّرُ عَنْكَ سَيِّئَاتِكَ اَلَّتِي بِهَا اُحْتَرَقَتْ
أَوْرَاقُ اَلسِّدْرَةِ وَصَاحَتِ اَلصَّخْرَةُ وَبَكَتْ عُيُونُ اَلْعَارِفِينَ بِكَ انْشَقَّ سِتْرُ
اَلرُّبُوبِيَّةِ وَغُرِقَتِ اَلسَّفِينَةُ وَعُقِرَتِ اَلنَّاقَةُ وَنَاحَ اَلرُّوحُ فِي مَقَامٍ رَفِيعٍ أَتَعَرَّضُ
عَلَى اَلَّذِي أَتَاكَ بِمَا عِنْدَكَ وَعِنْدَ أَهْلِ اَلْعَالَمِ مِنْ حُجَجِ اَللّٰهِ وَآيَاتِهِ أَنِ
اُفْتَحْ بَصَرَكَ لِتَرَى اَلْمَظْلُومَ مُشْرِقًا مِنْ أُفُقِ إِرَادَةِ اَللّٰهِ اَلْمَلِكِ اَلْحَقِّ اَلْمُبِينِ
ثُمَّ اُفْتَحْ سَمْعَ فُؤَادِكَ لِتَسْمَعَ مَا تَنْطِقُ بِهِ اَلسِّدْرَةُ اَلَّتِي ارْتَفَعَتْ بِالْحَقِّ
مِنْ لَدَى اَللّٰهِ اَلْعَزِيزِ اَلْجَمِيلِ إِنَّ اَلسِّدْرَةَ مَعَ مَا وَرَدَ عَلَيْهَا مِنْ ظُلْمِكَ
وَاعْتِسَافِ أَمْثَالِكَ تُنَادِي بِأَعْلَى اَلنِّدَاءِ وَتَدْعُو اَلْكُلَّ إِلَى اَلسِّدْرَةِ اَلْمُنْتَهَى
وَاَلْأُفُقِ اَلْأَعْلَى طُوبَى لِنَفْسٍ رَأَتِ اَلْآيَةَ اَلْكُبْرَى وَلِأُذُنٍ سَمِعَتْ نِدَاءَهَا
اَلْأَحْلَى وَوَيْلٌ لِكُلِّ مُعْرِضٍ أَثِيمٍ يَا أَيُّهَا اَلْمُعْرِضُ بِاللّٰهِ لَوْ تَرَى اَلسِّدْرَةَ
بِعَيْنِ اَلْإِنْصَافِ لَتَرَى آثَارَ سُيُوفِكَ فِي أَفْنَائِهَا وَأَغْصَانِهَا وَأَوْرَاقِهَا
بَعْدَ مَا خَلَقَكَ اَللّٰهُ لِعِرْفَانِهَا وَخِدْمَتِهَا تَفَكَّرْ لَعَلَّ تَطَّلِعُ بِظُلْمِكَ وَتَكُونُ
مِنَ اَلتَّائِبِينَ أَظَنَنْتَ إِنَّا نَخَافُ مِنْ ظُلْمِكَ فَاعْلَمْ ثُمَّ أَيْقِنْ أَنَّا مِنْ أَوَّلِ
يَوْمٍ فِيهِ ارْتَفَعَ صَرِيرُ اَلْقَلَمِ اَلْأَعْلَى بَيْنَ اَلْأَرْضِ وَاَلسَّمَاءِ أَنْفَقْنَا أَرْوَاحَنَا
وَأَجْسَادَنَا وَأَبْنَائَنَا وَأَمْوَالَنَا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ اَلْعَلِيِّ اَلْعَظِيمِ وَنَفْتَخِرُ بِذَلِكَ
بَيْنَ أَهْلِ اَلْإِنْشَاءِ وَاَلْمَلَإِ اَلْأَعْلَى يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا فِي هٰذَا اَلصِّرَاطِ
اَلْمُسْتَقِيمِ تَاللّٰهِ قَدْ ذَابَتِ اَلْأَكْبَادُ وَصُلِبَتِ اَلْأَجْسَادُ وَسُفِكَتِ اَلدِّمَاءُ وَاَلْأَبْدَانُ
كَانَتْ نَاظِرَةً إِلَى أُفُقِ عِنَايَةِ رَبِّهَا اَلشَّاهِدِ اَلْبَصِيرِ كُلَّمَا زَادَ اَلْبَلَاءُ زَادَ
أَهْلُ اَلْبَهَاءِ فِي حُبِّهِمْ قَدْ شَهِدَ بِصِدْقِهِمْ مَا أَنْزَلَهُ اَلرَّحْمٰنُ فِي اَلْفُرْقَانِ

بقوله فتمنّوا الموت إن كنتم صادقين هل الذي حفظ نفسه خلف
الأحجاب خيرٌ أم الذي أنفقها في سبيل الله أنصف ولا تكن في تيه الكذب
لعين الهائمين قد أخذهم كوثر محبّة الرحمن على شأنٍ ما منعتهم مدافع
العالم ولا سيوف الأمم عن التوجّه إلى بحر عطاء ربّهم المعطي الكريم
تالله ما أعجزني البلاء وما أضعفني إعراض العلماء نطقت وأنطق
أمام الوجوه قد فتح باب الفضل وأتى مطلع العدل بآياتٍ واضحاتٍ
وحجج باهراتٍ من لدى الله المقتدر القدير أن احضر بين يدي
الوجه لتسمع أسرار ما سمعه ابن عمران في طور العرفان كذلك يأمرك
مشرق ظهور ربّك الرحمن من شطر سجنه العظيم أغرّتك الرياسة
أن اقرء ما أنزله الله للرئيس الأعظم ملك الروم الذي حبسني في هذا
الحصن المتين لتطّلع بما عند المظلوم من لدى الله الواحد الفرد
الخبير أتفرح بما ترى همج الأرض ورائك إنهم اتّبعوك كما اتّبع
قوم قبلهم من سبّى بحنّان الذي أفتى على الروح من دون بيّنةٍ ولا كتابٍ
منيرٍ إقرء كتاب الأيقان وما أنزله الرحمن لملك باريس وأمثاله لتطّلع
بما قضي من قبل وتوقن بأنّا ما أردنا الفساد في الأرض بعد إصلاحها إنما نذكر
العباد خالصًا لوجه الله من شاء فليقبل ومن شاء فليعرض إنّ ربّنا الرحمن
لهو الغنيّ الحميد يا معشر العلماء هذا يومٌ لا ينفعكم شيءٌ من الأشياء ولا
اسمٌ من الأسماء إلّا بهذا الاسم الذي جعله الله مظهر أمره ومطلع أسمائه الحسنى
لمن في ملكوة الأنشاء نعيمًا لمن وجد عرف الرحمن وكان من الراسخين

وَلَا يُغْنِيكُمُ ٱلْيَوْمَ عُلُومُكُمْ وَفُنُونُكُمْ وَلَا زَخَارِفُكُمْ وَعِزُّكُمْ دَعُوا ٱلْكُلَّ وَرَاءَكُمْ
مُقْبِلِينَ إِلَى ٱلْكَلِمَةِ ٱلْعُلْيَا ٱلَّتِي بِهَا فُصِّلَتِ ٱلزُّبُرُ وَٱلصُّحُفُ وَهٰذَا ٱلْكِتَابُ
ٱلْمُبِينُ يَا مَعْشَرَ ٱلْعُلَمَاءِ ضَعُوا مَا أَلْفَمْتُمُوهُ مِنْ قَلَمِ ٱلظُّنُونِ وَٱلْأَوْهَامِ تَاللَّهِ
قَدْ أَشْرَقَتْ شَمْسُ ٱلْعِلْمِ مِنْ أُفُقِ ٱلْيَقِينِ يَا بَاقِرُ ٱنْظُرْ ثُمَّ ٱذْكُرْ مَا نَطَقَ بِهِ
مُؤْمِنُ آلِكَ مِنْ قَبْلُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِٱلْبَيِّنَاتِ
مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كِذْبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ ٱلَّذِي
يَعِدُكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ يَا أَيُّهَا ٱلْغَافِلُ إِنْ كُنْتَ
فِي رَيْبٍ مِمَّا نَحْنُ عَلَيْهِ إِنَّا نَشْهَدُ بِمَا شَهِدَ ٱللَّهُ قَبْلَ خَلْقِ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ
إِنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْوَهَّابُ وَنَشْهَدُ أَنَّهُ كَانَ وَاحِدًا فِي ذَاتِهِ وَوَاحِدًا
فِي صِفَاتِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ شِبْهٌ فِي ٱلْأَبْدَاعِ وَلَا شَرِيكٌ فِي ٱلْأَخْتِرَاعِ قَدْ أَرْسَلَ ٱلرُّسُلَ
وَأَنْزَلَ ٱلْكُتُبَ لِيُبَشِّرُوا ٱلْخَلْقَ إِلَى سَوَاءِ ٱلصِّرَاطِ هَلِ ٱلسُّلْطَانُ أَطْلَعَ
وَغَضَّ ٱلطَّرْفَ عَنْ فِعْلِكَ أَمْ أَخَذَهُ ٱلرُّعْبُ بِمَا عَوَتْ شَرْزَمَةٌ مِنَ ٱلذِّئَابِ
ٱلَّذِينَ نَبَذُوا صِرَاطَ ٱللَّهِ وَرَاءَهُمْ وَأَخَذُوا سَبِيلَكَ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ وَلَا
كِتَابٍ إِنَّا سَمِعْنَا بِأَنَّ مَمَالِكَ ٱلْإِيرَانِ تَزَيَّنَتْ بِطِرَازِ ٱلْعَدْلِ فَلَمَّا تَفَرَّسْنَا
وَجَدْنَاهَا مَطَالِعَ ٱلظُّلْمِ وَمَشَارِقَ ٱلْأَعْتِسَافِ إِنَّا نَرَى ٱلْعَدْلَ تَحْتَ مَخَالِبِ
ٱلظُّلْمِ نَسْئَلُ ٱللَّهَ بِأَنْ يُخَلِّصَهُ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِهِ وَسُلْطَانٍ مِنْ لَدُنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ
ٱلْمُهَيْمِنُ عَلَى مَنْ فِي ٱلْأَرَضِينَ وَٱلسَّمٰوَاتِ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَعْتَرِضَ عَلَى نَفْسٍ
فِيمَا وَرَدَ عَلَى أَمْرِ ٱللَّهِ يَنْبَغِي لِكُلِّ مَنْ تَوَجَّهَ إِلَى ٱلْأُفُقِ ٱلْأَعْلَى أَنْ يَتَمَسَّكَ بِحَبْلِ
ٱلْأِصْطِبَارِ وَيَتَوَكَّلَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْمُهَيْمِنِ ٱلْمُخْتَارِ يَا أَحِبَّاءَ ٱللَّهِ ٱشْرَبُوا مِنْ عَيْنِ

ٱلْحِكْمَةِ وَسِيرُوا فِي رِيَاضِ ٱلْحِكْمَةِ وَطِيرُوا فِي هَوَاءِ ٱلْحِكْمَةِ وَتَكَلَّمُوا بِٱلْحِكْمَةِ
وَٱلْبَيَانِ كَذٰلِكَ يَأْمُرُكُمْ رَبُّكُمُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلَّامُ يَا بَاقِرُ لَا تَطْمَئِنَّ بِعِزِّكَ وَاقْتِدَارِكَ
مَثَلُكَ كَمَثَلِ بَقِيَّةِ أَثَرِ ٱلشَّمْسِ عَلَى رُؤُسِ ٱلْجِبَالِ سَوْفَ يُدْرِكُهُ ٱلزَّوَالُ مِنْ
لَدَى ٱللّٰهِ ٱلْغَنِيِّ ٱلْمُتَعَالِ قَدْ أُخِذَ عِزُّكَ وَعِزُّ أَمْثَالِكَ وَهٰذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَنْ
عِنْدَهُ أُمُّ ٱلْأَلْوَاحِ أَيْنَ مَنْ حَارَبَ ٱللّٰهَ وَأَيْنَ مَنْ جَادَلَ بِآيَاتِهِ وَأَيْنَ مَنْ أَعْرَضَ
عَنْ سُلْطَانِهِ وَأَيْنَ ٱلَّذِينَ قَتَلُوا أَصْفِيَاءَهُ وَسَفَكُوا دِمَاءَ أَوْلِيَائِهِ تَفَكَّرْ لَعَلَّ
تَجِدُ نَفَحَاتِ أَعْمَالِكَ يَا أَيُّهَا ٱلْجَاهِلُ ٱلْمُرْتَابُ بِكُمْ نَاحَ ٱلرَّسُولُ وَصَاحَتِ
ٱلْبَتُولُ وَخَرِبَتِ ٱلدِّيَارُ وَأَخَذَتِ ٱلظُّلْمَةُ كُلَّ ٱلْأَقْطَارِ يَا مَعْشَرَ ٱلْعُلَمَاءِ بِكُمُ
ٱنْحَطَّ شَأْنُ ٱلْمِلَّةِ وَنُكِّسَ عَلَمُ ٱلْإِسْلَامِ وَثَلَّ عَرْشُهُ ٱلْعَظِيمُ كُلَّمَا أَرَادَ مُمَيِّزٌ
يَتَمَسَّكُ بِمَا يَرْتَفِعُ بِهِ شَأْنُ ٱلْإِسْلَامِ ٱرْتَفَعَتْ ضَوْضَائُكُمْ بِذٰلِكَ مُنِعَ عَمَّا أَرَادَ وَ
بَقِيَ ٱلْمُلْكُ فِي خُسْرَانٍ كَبِيرٍ فَانْظُرُوا فِي مَمَالِكِ ٱلرُّومِ إِنَّهُ مَا أَرَادَ ٱلْحَرْبَ وَلٰكِنْ
أَرَادَهَا أَمْثَالُكُمْ فَلَمَّا ٱشْتَعَلَتْ نَارُهَا وَٱرْتَفَعَ لَهِيبُهَا ضَعُفَتِ ٱلدَّوْلَةُ وَٱلْمِلَّةُ
يَشْهَدُ بِذٰلِكَ كُلُّ مُنْصِفٍ بَصِيرٍ وَزَادَتْ وَبْلَاتُهَا إِلَى أَنْ أَخَذَ ٱلدُّخَانُ
أَرْضَ ٱلسِّرِّ وَمَنْ حَوْلَهَا لِيُظْهِرَ مَا أَنْزَلَهُ ٱللّٰهُ فِي لَوْحِ ٱلتَّرْبِيسِ كَذٰلِكَ قُضِيَ ٱلْأَمْرُ
فِي ٱلْكِتَابِ مِنْ لَدَى ٱللّٰهِ ٱلْمُهَيْمِنِ ٱلْقَيُّومِ إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ يَا قَلَمَ
ٱلْأَعْلَى دَعْ ذِكْرَ ٱلذِّئْبِ وَٱذْكُرِ ٱلرَّقْشَاءَ ٱلَّتِي بِظُلْمِهَا نَاحَتِ ٱلْأَشْيَاءُ وَٱرْتَعَدَتْ
فَرَائِصُ ٱلْأَوْلِيَاءِ كَذٰلِكَ يَأْمُرُكَ مَالِكُ ٱلْأَسْمَاءِ فِي هٰذَا ٱلْمَقَامِ ٱلْمَحْمُودِ
قَدْ صَاحَتْ مِنْ ظُلْمِكَ ٱلْبَتُولُ وَتَظُنُّ أَنَّكَ مِنْ آلِ ٱلرَّسُولِ كَذٰلِكَ سَوَّلَتْ
لَكَ نَفْسُكَ يَا أَيُّهَا ٱلْمُعْرِضُ عَنِ ٱللّٰهِ رَبِّ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ أَنْصِفْ يَا أَيُّهَا

ٱلرَّقْشَاءُ بِأَيِّ جُرْمٍ لَدَغَتْ أَبْنَاءَ ٱلرَّسُولِ وَنَهَبَتْ أَمْوَالَهُمْ أَكَفَرَتْ بِٱلَّذِي
خَلَقَكَ بِأَمْرِهِ كُنْ فَيَكُونُ قَدْ فَعَلْتَ يَا بَنَاءَ ٱلرَّسُولِ مَا لَا فَعَلَتْ عَادٌ وَثَمُودُ
بِصَالِحٍ وَهُودٍ وَلَا ٱلْيَهُودُ بِرُوحِ ٱللَّهِ مَالِكِ ٱلْوُجُودِ أَنْكَرُوا آيَاتِ رَبِّكَ ٱلَّتِي
إِذْ نُزِّلَتْ مِنْ سَمَاءِ ٱلْأَمْرِ خَضَعَتْ لَهَا كُتُبُ ٱلْعَالَمِ كُلُّهَا تَفَكَّرْ لِتَطَّلِعَ بِفِعْلِكَ
يَا أَيُّهَا ٱلْغَافِلُ ٱلْمَرْدُودُ وَسَوْفَ تَأْخُذُكَ نَفَحَاتُ ٱلْعَذَابِ كَمَا أَخَذَ قَوْمًا
قَبْلَكَ ٱنْتَظِرْ يَا أَيُّهَا ٱلْمُشْرِكُ بِٱللَّهِ مَالِكِ ٱلْغَيْبِ وَٱلشُّهُودِ هٰذَا يَوْمٌ أَخْبَرَ
بِهِ ٱللَّهُ بِلِسَانِ رَسُولِهِ تَفَكَّرْ لِتَعْرِفَ مَا أَنْزَلَهُ ٱلرَّحْمٰنُ فِي ٱلْفُرْقَانِ وَفِي
هٰذَا ٱللَّوْحِ ٱلْمَسْطُورِ هٰذَا يَوْمٌ فِيهِ أَتَى مُشْرِقُ ٱلْوَحْيِ بِآيَاتٍ بَيِّنَاتٍ عَجَزَ
عَنْ إِحْصَائِهَا ٱلْمُحْصُونَ هٰذَا يَوْمٌ فِيهِ وَجَدَ كُلُّ ذِي شَمٍّ عَرْفَ نَفْحَةِ ٱلرَّحْمٰنِ
فِي ٱلْأَمْكَانِ وَسَرَعَ كُلُّ ذِي بَصَرٍ إِلَى فُرَاتِ رَحْمَةِ رَبِّهِ مَالِكِ ٱلْمُلُوكِ يَا أَيُّهَا ٱلْغَافِلُ
إِنَّ ٱللَّهَ قَدْ رَجَعَ حَدِيثَ ٱلذَّبْحِ وَٱلذَّبِيحِ تَوَجَّهَ إِلَى مَقَرِّ ٱلْفِدَاءِ وَمَا رَجَعَ بِمَا
ٱكْتَسَبَتْ يَدُكَ يَا أَيُّهَا ٱلْمَبْغُوضُ ٱلْعَنُودُ أَظَنَنْتَ بِٱلشَّهَادَةِ يَنْحَطُّ شَأْنُ ٱلْأَمْرِ
لَا وَٱلَّذِي جَعَلَهُ ٱللَّهُ مَهْبِطَ ٱلْوَحْيِ إِنْ أَنْتَ مِنَ ٱلَّذِينَ هُمْ يَفْقَهُونَ وَيْلٌ لَكَ
يَا أَيُّهَا ٱلْمُشْرِكُ بِٱللَّهِ وَلِلَّذِينَ ٱتَّخَذُوكَ إِمَامًا لِأَنْفُسِهِمْ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ وَلَا
كِتَابٍ مَشْهُودٍ كَمْ مِنْ ظَالِمٍ قَامَ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ ٱللَّهِ قَبْلَكَ وَكَمْ مِنْ فَاجِرٍ قَتَلَ
وَنَهَبَ إِلَى أَنْ نَاحَتْ مِنْ ظُلْمِهِ ٱلْأَفْئِدَةُ وَٱلنُّفُوسُ قَدْ غَابَتْ شَمْسُ ٱلْعَدْلِ
بِمَا ٱسْتَوَى هَيْكَلُ ٱلظُّلْمِ عَلَى أَرِيكَةِ ٱلْبَغْضَاءِ وَلٰكِنَّ ٱلْقَوْمَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ
قَدْ قُتِلَ أَبْنَاءُ ٱلرَّسُولِ وَنُهِبَ أَمْوَالُهُمْ قُلْ هَلِ ٱلْأَمْوَالُ كَفَرَتْ بِٱللَّهِ أَمْ مَالِكُهَا
عَلَى زَعْمِكَ أَنْصِفْ يَا أَيُّهَا ٱلْجَاهِلُ ٱلْمَحْجُوبُ قَدْ أَخَذَتِ ٱلْأَعْتِسَافُ

وَنَبَذْتَ ٱلْأَنْصَافَ بِذٰلِكَ تَاحَتِ ٱلْأَشْيَاءُ وَأَنْتَ مِنَ ٱلْغَافِلِينَ قَدْ قَتَلْتَ
ٱلْكَبِيرَ وَنَهَبْتَ ٱلصَّغِيرَ هَلْ تَظُنُّ أَنَّكَ تَأْكُلُ مَا جَمَعْتَهُ بِٱلظُّلْمِ لَا وَنَفْسِي كَذٰلِكَ
يُخْبِرُكَ ٱلْخَبِيرُ تَٱللّٰهِ لَا يُغْنِيكَ مَا عِنْدَكَ وَمَا جَمَعْتَهُ بِٱلْأَعْيَانِ يَشْهَدُ
بِذٰلِكَ رَبُّكَ ٱلْعَلِيمُ قَدْ قُمْتَ عَلَىٰ إِطْفَاءِ نُورِ ٱلْأَمْرِ سَوْفَ تَنْخَمِدُ نَارُكَ أَمْرًا
مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ هُوَ ٱلْمُقْتَدِرُ ٱلْقَدِيرُ لَا تُعْجِزُهُ شُئُونَاتُ ٱلْعَالَمِ وَلَا سَطْوَةُ ٱلْأُمَمِ
يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ بِسُلْطَانِهِ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ تَفَكَّرْ فِي ٱلنَّاقَةِ مَعَ أَنَّهَا مِنَ ٱلْحَيَوَانِ
رَفَعَهَا ٱلرَّحْمٰنُ إِلَىٰ مَقَامٍ نَطَقَ أَلْسُنُ ٱلْعَالَمِ بِذِكْرِهَا وَثَنَائِهَا إِنَّهُ لَهُوَ ٱلْمُهَيْمِنُ
عَلَىٰ مَنْ فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَظِيمُ كَذٰلِكَ زَيَّنَّا آفَاقَ
سَمَاءِ ٱللَّوْحِ بِشُمُوسِ ٱلْكَلِمَاتِ نَعِيمًا لِمَنْ فَازَ بِهَا وَٱسْتَضَاءَ بِأَنْوَارِهَا وَوَيْلٌ
لِلْمُعْرِضِينَ وَوَيْلٌ لِلْمُنْكِرِينَ وَوَيْلٌ لِلْغَافِلِينَ ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ

قسمت نهم

آنچه را که قدمای امر

و مطلعین در باره شهادت

نوین نیرین بیان

فرموده اند

قسمتی از رسالـــــه

مرحوم ابوالفضائل گلپایگانی در شرح شهـادت

نورین نیریـــن

مرحوم ابوالفضائل محمد بن محمد رضای گلپایگانی المدعـــو بابی الفضل در ضمن رساله‌ئی که در جواب سائل از رمی بابیـان بشاه پرسیده مرقوم فرموده شـرحی درباره شهادت نوریـــن نیرین نوشته اند . قسمتی از رسالهٔ ایشان که از روی دفتـــر

۱ــ لوحی بافتخار جناب ابوالفضائل مؤلف کتاب فرائد از قلـم حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه بلحن مناجات نازل شـده قوله الاحلی : الله ابهی . یا بهاء الابهی اصبحت فی هذا الیوم النیروز و انوارتقدیسك متلاءلاة من کل الارجـاء و آیات توحیدك متلوة فی السن کل الاشیاء وبینات تفریدك موضحة فی منشورکتاب الانشاء فطوبی لمن رتلها ترتیلا یرنح اهل المـلاء الاعلی و یسمعه اهل ملکوت الابهی فسبحان ربی الاعلی ولما یـا الهی استقربی المقام مقبلا الی مطاف المقربین و اذن امامی کتـاب مسطور ولوح محفوظ و رق منشور یحتوی علی حجج بالغة وبراهین واضحة ودلائل لائحة رد اعلی من رد علیك ایراب ایدمنشئهـــا بتأییدات ملکوتك الابهی واشدد ازره بشدید القوی وانطقـــه بثنائك فی المجامع المعظمی و اجعله آیتك الکبری و الحجـــة البالغة فی اثبات امرك بین الوری و الایة الباهرة فی عالـــم الانشاء و الرایة المرتفعة علی صروح المجد الاعلی والدرة الیتیمة والجوهر الفریدة المتلاءلاة فی اکلیل الملی ای ربّ نور وجهـــه

یادداشتهای جناب آقای فضل‌الله شهیدی (فرزند حضرت شهید استاد علی اکبر معمار یزدی که در سنه ۱۳۲۱ هـ ق در یزد بشهادت رسید) در این مقام نقل و درج میگردد .

قوله علیه ا ل ۹ —.

جناب آقا میرزا حسن اصفهانی که غصنی برومند از اغصان شجره علویه بود وقریب هیجده هزار تومان از میرمحمد حسین امام جمعه اصفهان طلب داشت و در این ایام مطالبه میفرمود امام جمعه را خباثت باطن و رذالت فطرت برآن داشت که بجای احسان

بانوار ساطعة من ملکوت الابهی و اشعة بازغة من الافق الاعلی بما خدم امرك و اشهر برهانك و اظهر دلیلك و بین سبیلك و زین صحائف البیان بآیات توحیدك انك انت الکریم الرحیم عع جناب ابوالفضائل در سال ۱۲۶۰ هـ ق متولد شده و در سال نزول لوح رئیس و لوح کاظ که توسط جناب ذبیح کاشانی بایران رسید بامر مبارك بر اثر مشاهده ظهور مصداق مضامین آیات الواح مزبوره مؤمن شد وصدمات لاتحصی کشیده در سال ۱۳۰۰ هـ ق باسایر احباب بامر کامران میرزا حاکم طهران محبوس شد و آنچه را داشت اغیار و اعدا بغارت بردند و بالاخره به سفرهای تبلیغی پرداختند اغلب صفحات ایران و روسیه و ترکستان و آذربایجان را سیر و سیاحت نمود و مدتها در بخارا بنشر نفحات الله مشغول بوده و عاقبت در مصر رحل اقامت افکند و بامر مبارك سفری بامریکا فرمود و براین منوال بخدمت امرالله مألوف بود تا آنکه در ماه صفر ۱۳۳۲ هـ ق در

های میرزا در صدد قتل آن سید کریم بر آید و در این باب اندیشه بسیار نمود و گرد فراز و نشیب کار برآمد که چگونه این امر را بانجام برد و روزیرا در حمام با شیخ باقر مشورت نمود نـــد حاصل شورای عدلیه علمای اثنی عشریه آن شد که نواب ظـــل السلطان را بمال میرزا تطمیع کنند و او را بدین وسیله بـــا خود متفق نمایند تا آنکه اجزای حکومت و اصحاب شریعـــت بقتل میرزا یکدل و یکجهت گشتند چون روز ۱۷ ربیع الاول کـــه یوم عید مولود نبوی است اخوان جناب میرزا محمد حسین ومیرزا

مصر بملکوت ابهی صعود فرمود وابتدا در منزل جناب حاج میرزا حسن دفن شد وبعدا رمس اطهرش را بگلستان جاوید مصـــر منتقل ساختند مؤلفاتش مشهور و مقامش عند الله مذکور ودارای الواح بسیار از قلم جمال قدم و عنایات بیشمار از حضـــرت عبد البهاء است پسر از صعودش مرحوم فصیح الملک شوریده شیرازی متوفی بسال ۱۳٤٥ هـ ق که از فصحای بلیغ وشعرای شیرین کلام دوره ناصری و عصر اخیر محسوب و از احبای بـــا وفا و مؤمنین بامر مبارك بوده است در تاریخ صعود جنـــاب ابوالفضائل چنین فرمود .

سال هزار وسیصد وسی ودو بد که کرد
بوالفضل در صفر سفر ملك جاودان

تاریخ دیگرش بحســـاب جمل بجوی
بوالفضل بین که دید بهار او داد جان

پس از صعود ابوالفضائل بیانات مفصله در عظمت مقامش از لسان

محمد حسن و میرزا اسمعیل بعزم دیدن چنانچه در عیدها رسم است بخانه امام جمعه رفتند آن پست فطرت قسی القلب فرصت را غنیمت دانسته امر نمود آن دو برادر والاگهر را گرفتند و بفرستادتا جناب میرزا را نیز در خارج گرفته آن سه برادر ربی همال را خدمت نواب ظل السلطان ارسال داشت و نواب والا نیز حکم بحبس ایشان نمود و در ایام حبس چندین مرتبه میرزا را بخواست و با آنجناب گفتگو نمود از جمله روزی بمیرزا فرمود که امام جمعه و سایر علما از شما شکایت دارند

اطهر حضرت عبد البهاء جل ثنائه صادر شده که در محل خود ثبت و موجود است مرحوم ملکم خان که از سیاستمداران معروف ایران بود راجع بقضیه تیراندا ختن بابیان به ناصرالدینشاه از جناب ابوالفضائل سؤالی کرده بود ایشان در جواب مشارالیه رساله مفصله ای تألیف فرمودند و تاریخ امر و تعالیم مبارکه را بتفصیل بیان نموده اند و در ضمن همین رساله است که شرح شهادت نورین نیرین را مفصلا نوشته اند درباره ملکم خان مزبور که نامش بمناسبت بمیان آمد در الواح صادره از قلم مبارک حضرت عبد البهاء اشارتی موجود است از جمله در لوحی راجع بملکم خان میفرمایند . قوله الاحلی :

در این جهان هزاران سیاسیون آمدند و رفتند و نشریات بسیار مهم در روی زمین نمودند والان لا تجد لهم ذکرا و اثرا ملکم خان علیه الرحمة و الرضوان پنجاه سال بنشریات سیاسیه پرداخت و ایران را مملو از روزنامه قانون نمود و مؤسس تحریک

که مصدق امر جدید هستید میرزا پاسخ داد که بلی راستست لکن دشمنی امام جمعه با من از آنستکه چندین سال مخارج مأکول و ملبوس خود وعیالش را داده ام و مبلغی از او طلب دارم چون این ایام مطالبه طلب خود کرده ام بدشمنی او مبتلاگشته ام نواب والا گفت درست است ولی اکنون از این آئین تبری نما و بر بزرگان این دین لعن کن جناب میرزا سکوت فرمود و ظل السلطان مبالغه از حد برد و گفت بنمك اعلیحضرت شهریاری سوگند وبروح مطهر امیرالمؤمنین قسم که اگر لعن کنی در هرجا از معاونت و جانب داری تو کوتاهی نکنم وطلب تو را از امام جمعه وصول کنم و دشمنانت را مجاب و مأیوس گردانم باز هم آن مظهر استقامت جوابی نفرمودند در آخر

افکارگشت عاقبت دیگران درمیان آمدند و های و هوی بلند نمودند و زحمات پنجاه ساله و دربدری و آوارگی او این شد که در وقت شدت مرض آنچه نوشت و خواست که یکنفر از رفقای ایران در وقت وفات حاضر شود وصیتهای آن آواره را بشنود ممکن نشد در اواخر رنهایت یأس و ناامیدی و گله از یاران فوت شد رحمة الله علیه فی الحقیقة بیچاره ازمنصب عظمی ولقب نظام الدوله و عزت و اقبال در ایران محروم شد ودر جهان سیاسی طرفی نبست و ثمری ندید و نامی که منتهی آرزوی اوبود نیافت مأیوس و محزون از این عالم رفت و هر یك از جمهوری طلبان خود را اعظم از او میشمرد . . ."

انتهی

نواب والا گفت من بمیرم لعن کن معذلك ثمری نبخشود از مشاهده این وضع نواب والا متغیر شده و گفت آخر چرا لعن نمیکنی جناب میرزا فرمود اگر آنچه من میدانم حضرت والا میدانستند امر بلعن نمیفرمودند از استماع این کلام تغییری فوق العاده در مزاجش ظاهر شد و غضب شدید بر او عارض و آتش سبعیت و حرارت نفسانیت چندان در مزاجش اشتعال یافت که از حال طبیعی بیرون شد و رنگ چهره اش بسیاهی تبدیل یافت و چندین مرتبه دست بشمشیر برد و تا نیمه بیرون کشید و آخر چوب تعلیمی برگرفت و چندان بر سر و صورت آن کوه استقامت زد که عارض مبارکش مجروح شد و در مجلس استنطاق میرزا محمد حسین نیز از لعن و تبری ابا فرمود جناب میرزا اسماعیل را حداثت سن و جوانی از متابعت آن دو برادر فرخنده اختر مانع آمد و از دین حق تبری نمود و بدین جهت مستخلص و آزاد گشت باری امام جمعه و دیگران را اندیشه اینکه مبادا رتبه سیادت یا مکنت موجب نجات و استخلاص میرزا شود موجب آمد که در اتمام اینکار نوبت دیگر مشاوره کنند در مجلس مشاورت آراء بر این اتفاق یافت که شرح حال را بحضرت سلطنت معروض دارند و در قتل میرزا از نسی حاصل نمایند بناء علیهذا بحاجی ملاعلی کندی که امروز رئیس فقهای طهران است تلگرافی کردند که به حضرت اعلیحضرت شهریاری معروض دارد که علماء اصفهان بدولتخواهی اعلیحضرت همایونی دو نفر بابی را گرفته و محبوس داشته اند استدعا آنکه

ایشان را در قتل آنها مأذون فرمایند تا بدین خدمت در جزو
دولتخواهان حقیقی محسوب گردند چون این تلگراف بشـــــاه
رسید حکم نمـود که نواب ظل السلطان ایشان را مخلولا روانـه
طهران دارد از ملاحظه این حکم ظل السلطان در قتل میرزا
تعجیل ننمود ولی امام جمعه و شیخ باقر دانستند که پادشـاه
بقتل آن دو بیگناه داخل نشود و سفر دارالخلافه بی شك موجب
استخلاص ایشان میگردد لهذا دفعه ثالثه مشاورت نموده
رأی هر دو بر این قرار گرفت که بشورش عام این امر را انجـــام
دهند لهذا در یوم ۲۳ ربیع الاول سنه ۱۲۹۶ نخست امـر
نمودند که اصناف کسبه بازار دکانهای خود را بستند پس از آن
هریك از علماء مانند امام جمعه و شیخ باقر و حاجی میرزا هاشم
پسر امام جمعه سابق و میرزا عبد الجواد پسر آقا محمد مهـدی
کلباسی و آقا سید علی بروجردی و غیرهم از فقهای اصفهان که
زیاده از پنجاه نفر بودند هریك با جمع کثیری از الواط واشرار
و کسبه و اهل بازار سوار شده بجانب ارگ حکومت رفتند وبفریاد
وادینا وامذهبا شورش غریب در شهر افکندند بنوعیکه یکی از
ثقات حکایت کرد که صداهای وحشیانه ایشان تا قلعه گزکـه
در سه فرسخی اصفهان است مسموع شده بود در این وقـــت
نواب ظل السلطان در حمام بود از هیاهوی مردم مضطـــرب
گشت و از موجب ازدحام و اجتماعشان مستفسر آمد گفتنـــد
جماعت علماء و مقلدین ایشانند و عرضشان این است که ما را
در امر میرزا بیش از این صبر و سکون نیست استدعا آنکـــه

حضرت والا او را بقتل رسانند والا ما خود بغلبه اینکار را بانجام
بریم . نواب ظل السلطان از حمام بیرون آمد و علماء را بار
داد و آنها پس از حضور مطلب خود را معروض داشتند نواب
والا فرمود اینان خلاف و خیانت دولتی نکرده اند شما را با
ایشان گفتگوی دینی وملتی است و مرا در امر مذهب مدخلیتی
نیست و اعلیحضرت شهریاری نیز امر فرمودند که ایشان را روانه
طهران نمایم علیهذا حکم قتل ایشان را نتوانم کرد علماء
معروض داشتند که ما حکم بقتل ایشان میکنیم و جواب پادشاه
را خود میدهیم نواب والا فرمود که من بمیرغضب خود اجرای
حکم شما را نمیدهم چند نفر از علماء که یکی از ایشان شیخ
محمد تقی پسر شیخ باقر مشهور بشیخ نجفی بود در مجلس
آستین بر زدند و مدعی شدند که ما خود بدست خود ایشان را
بقتل میرسانیم چون نواب والا آن سنگدلان را بدین حد در
خون بیگناهان جری و دلیر دید فرمود علیهذا شما حکم
وجوب قتل ایشان را در صفحه ای بنویسید و بمن بسپارید تا
سند من باشد علماء نیز حسب الامر صحیفه در وجوب قتل میرزا
نگاشتند و گمانبیش نزدیك شصت نفر که همه حاضر و مجتمع
بودند سجل وشهادت خود را در آن صحیفه ثبت نمودند و
بحضرت والا ارسال داشتند چون آن ورقه بنظر نواب والا رسید
حکم فرمود که بنیاد معالی و مفاخر را بتیشه ظلم منهدم گردانند
و نهال برومند مکرمت و فتوت را بسیف بغی و عداوت مقطوع
نمایند چون حکم قتل آن دو رخشنده کوکب آسمان سیادت

صادر شد دژخیمان دیو خوی ایشان‌را از محبس بیرون کشیدند و در جنب عمارت طالار طویله که از عمارات معروفه اصفهانست و از بناهای سلاطین صفویه است خون ایشان را که روح صفوت و روان مردمیت بود بر زمین ریختند و پس از شهادت ریسمانی بپای ایشان بسته ابدان مطهرشان را بپای‌دار کشیدند نواب والا امر فرمود که یکدسته فراش در حول نعش ایشان مواظب باشند و مردم را از سنگ زدن و حرکات دیگرکه از آنها مشهود گشته بود منع کنند و آن دو بدن پاك تا عصر آن روز در پای دار بخاك افتاده بود در آن هنگام شیخ باقر حکم کرد که نعش ایشان را در زیر طاقی که نزدیك نهر نیاسرم بود برند و طاق را بر روی آنها خراب کردند پس از آن نواب ظل‌السلطان جناب میرزا اسمعیل‌را بخواست و فرمود آن دو بدن مطهر را دفن کنند لهذا ایشان را در مقبره تخت پولاد بخاك سپردند . انتهی .

****

**

نوشته مرحوم

میرزا اسدالله فاضل

مازندرانی درباره

شهامت نوین نیرین

شرح شهادت نورین نیرین بقلم مرحوم
میرزا اسدالله فاضل مازندرانی (۱)

شهیدین شهیرین روحا و جسدا از سلاله طاهره محمدی و دوگل خوشرنگ معطر از بوستان احمدی بودند و نامد وحفید شهید آن حضرت حسن و حسین را داشتند مولد و مسکنشان مدینه اصفهان از بلاد معظمه ایران بود و در شرافت و عزت و ثروت ممتاز از همگنان و در سماء امر حضرت بهاء الله دو کوکب درخشان بودند در اثناء سنه ۱۸٤٤ و سنه ۱۸٤٥ که صبح طلوع فجر حقیقت بود افق این دودمان بانوار الهیه منوّر و بخلع هدایت مزیت و اختصاص یافتند و در سنه ۱۸٤٦

---

(۱) که متجاوز از هفتاد سال در این جهان عمر کرده و پس از تصدیق بامر مبارك خدمات شایان بامرالله نمودند و حسب الامر حضرت عبدالبهاء سفری بامریکا نمودند وپس از مراجعت و تشرف بحضور مبارك مجددا بعد از صعود حضرت عبدالبهاء حسب الامر حضرت ولی امرالله بامریکا بتبلیغ امرالله سفرکردند وتاریخ امر منیع را پس از سی سال زحمت و کوشش که برای بدست آوردن مدارك و اسناد لازمه تحمل فرمودند جمع آوری کردند و آخر کار در حین اشتغال بامر تبلیغ در بلده خرمشهر خوزستان در همین سال جاری ۱۳۳٦ هـ ش بملکوت ابهی صعود فرمودند .

که حضرت باب بملت ضوضاء علماء اسلام و حکم حکومت از
موطن خود مدینه شیراز خارج و باصفهان ورود نمودند و
تشنگان سلسبیل معرفت و طالبان حقایق دیانت در آن مدینه
بلقاء آن حضرت فائز و سیراب میگشتند والد ماجد شان میرزا
ابراهیم شبی آن حضرت را بخانه خویش دعوت نمود و کلبه را
بانوار قدومش منوّرساخت در آن شب امطار سحاب فیض وعطا
لازال هاطل و موائد سماویه اش پیوسته نازل بود و از آنگاه
انوار هدایت ساحت ضمیر آن عائله را متدرجا بتمامه روشن
فرمود چنانچه بانتساب باین امر مشهور و در بوستان الهی
نخل باسق و شجر بارور بودند و پس از آنکه حضرت بهاءالله
حسب حکم و تبعید حکومت ایران از آن مملکت سرگون و موکب
مبارك در سنه ۱۸۵۲ در بغداد نزول اجلال نمود دوازده
سنه آن مدینه مطلع انوارهدایت و مرکز نشر حقیقت و مرجع
صاحبان دیانت و درایت بود نوبتی آن دوبرادر معاازاصفهان
به بغداد عزیمت نمودند و اوقاتی چند به پیشگاه حضور مشول
و به جنّت وصل و لقاء وصول یافتند و از نهر عذب سائغ جاری
از سرچشمه الهی نوشیدند و از باده جانبخش محبت الله
سرمست گشتند و آنچه را خواستند یافتند وبمنتهی آمال خود
کامیاب شدند و از محضر فضل و عطا ارتقاء به معارج عزت
و ثروت را رجا نمودند و بمزید قبول و استجابت فائز گشتند و
چون مراجعت باصفهان کردند مانند دوشاهباز با دو جناح
قوی باوج ترقی ملکی و ملکوتی در پرواز بودند خلق جدید مشاهدهٔ

میشدند و روح بدیعی در آن هیاکل مقدسه جلوه داشت
وجوهشان مستبشر بنعم و آلاء الهی بود و قلوبشان مجلای
انوار سبحانی صورتی متلألاء و روشن و اخلاقی مانند گلشن
لسانی شیرین و بیانی فصیح و دلنشین مخزن فکر و قلب مملو
از جواهر ثمینه معرفت و احساسات روحانی غنی بغناء الله و
مستغنی از ماسواه و مع ذلك در ثروت مادّیه نیزمشاربالبنان
شدند و در تجارت که اشتغال داشتند مکنت و دولت از هر
جهت متواتر و متوالی رسید چنانکه جاه و جلال و ثروت فراوان
حاصل و دستگاه مشاغل وسیع و روابط تجارت بسائرمدن متواصل
مرجع مهام امور بلد و بارگان و اعاظم از علماء متنفذ و تجار
متمول و اعیان دولت در مراوده و مرابط و طرف احتیاج واعتماد
و ملاحظه بوده اند و در عین حال جنابشان ملجاء فقراء بود
ملاذ ایتام و ارامل دستگیر هر افتاده‌ئی بودند و گنج فراوان
برای هر حقیر درمانده طبیب هر مریضی بودند و مجیر هرمسافر
بی زاد و توشه‌ئی هرگز سائلی را محروم نمینمودند و محل امید
هر مأیوس بودند باب جود و کرمشان بروی هر کس مفتوح بود
چندانکه در سنه قحطی که در اصفهان رخ داد این دوبرادر
خلق گرسنه را به بذل مال و جمع آوردن آذوقه و بخشیدن بهر
کسی نگاهداری و از هلاکت رهائی دادند و با آنکه در آن ازمنه
هیجان متعصبانه مردم بر ضد بهائیان بسیار شدید بود ملا
های متنفذ اسلامی همی حکم تکفیر و قتل میدادند وحکومت وقت
نیز طوعا ام گرها اجرا مینمود و هرروز اخبارانواع واقسام قتل و

و یغما و اسیری بهائیان بمسامع عالمیان میرسید بالا خص اصفهان که از این جهات در صف اول بلاد بود چنانچه در آن مدینه یکی ازملاهای کثیرالتمول شدید النفوذ اسلام بکرات و مرات بفتواء و اغواء موجب قتل عده کثیری از این طائفه گشت و مانند گرگی که بره گان بی آزار را یکایك برباید و چنگ و دندان بخونشان بیالاید خون جمعی بی گناهان بریخت از این رو وی را ذئب خواندند و حال او و پسرش که بعد از او جای وی را گرفت بنام ذئب و ابن ذئب مشهور و رساله مشروح معظمی از حضرت بهاء الله که بعنوان تنّبه او صادر اکنون در همه جای جهان بنام کتاب شیخ یا رساله ابن الذئب معروف است و نیز حکومت اصفهان در تصرف خودسرانه پادشاه زاده ـ مستبد ظالم شهوت ران طمع کاری بود که نفوس کثیره ئی را بلاجرم معدوم نمود و اموال بیحسابی را ربود و گویا از ریختن خون مظلومان و ستم بر بی گناهان لذتی مخصوص میبرد و اگر شرح جور و ستم همین عالم و حاکم تنها نوشته شود کتابی ضخیم حجیم گردد در چنین روزگاری دو برادر مزبور درخانه خود از برای عموم بهائیان باز داشته و در اجرای وظائف بهائیت خویش دمی کوتاهی نکرده و خوف و وهم از احدی نمینمودند بلکه علمدار این امر مبارك در آن مدینه و حامی مظلومان بودند و هرگاه از جمع دشمنان حمله و هجوم بر یکی از این مظلومان میشد ایشان بوسائل متنوعه حمایت و سعی در نجات میکردند و بالجمله خانه ایشان مرکز ایآب و ذهاب

مسافرین بهائی و محافل و مجامع مرجع شمرده میشد و ابدا خوف و هراس از عداوت ملاها و هجوم عام ناس نداشتند و چنان سرمست باده محبت و ایمان بودند که خود را بکلی فراموش کردند و گویا در زمین نبودند بلکه در فضای بی پایان دیگری در پرواز بودند چنانچه عریضه بحضورحضرت بهاء الله در ایام توقف مبارك در بغداد عرضه داشتند و آرزوی شهادت و ریختن خونشان را برای نمّو شجره امر الله و صعود بملکوت الله نمودند و فی الحقیقه در عالم جان و فواد بمقام شهادت حقیقی یعنی انقطاع از اراده و میل خود و فنا در اراده حق رسیده بودند که آرزومند این شهادت گشتند .

باری حال بر این منوال میگذشت تا در سنه ۱۸۷۹ که واقعه هائله عجیبه آن دو برادر واقع شد و شرح آن این است که در همان مدینه اصفهان یك پیشوای اسلامی شدید النفوذ حاکم مستقل مقتدر نیز ملاحظه داشت مشارالیه که حضرت بهاء الله وی را رقشاء (مار خوش خط و خال پر زهر) خواندند طرف محاسبه با آن دو برادر بوده و املاکش در سرپرستی ایشان واقع و متدرجا مبالغ کثیری که شاید قریب بیست هزار دالر میشد از او طلبکار شدند و در سنه مذکور مطالبه دیون را خواستند پیشوای مزبور را خیالی شیطانی بنظر آمد ومصمم شد که آنانرا بجرم انتساب به امر الهی از میان بردارد وازاداء دیون مذکوره سرباز زده دست تعدی باموال باهظه ایشان دراز نماید لذا این فکر شیطانی خویش را با شیخ ذئب

سابق الذکر سرّا در میان نهادند و مشارالیه بابراز کمال
عداوت و خونخوارگی خودوی را به اتفاق و همدستی خویش
امیدوار ساخت و بعزم واحد بر این عمل شنیع مصمم شدند و
متفقّا با شاهزاده حاکم ملاقات کرده و مهر از این راز مکتوم
برداشتند و عنوان نمودند که اینان بواسطه اهمیت مقام و
محبوبیت عامه و خصائل حسنه‌ئی که دارند مردم را متدرجا بامر
حضرت بهاء الله جلب و جذب مینمایند واسلام را از میان
میبرند لذا وظیفه شما این است که قیام کنید تا ایشان راقلع
و قمع کنیم شاهزاده در ابتدا تأنی نمود و بعذرهای چندی
متعذر گشت اولا اینکه کسی از ایشان عمل نالائقی ندیده بلکه
بخصائل و اعمالی که مرضی خدا و خلق است آراسته اند پس
بچه جرمی میتوان ایشان را معذب داشت در جواب گفتند
که هیچ جرمی اعظم از خروج از ربقه اسلام و ورود در ظل
امر جدیدی نیست شاهزاده گفت ثانیا ایشان از احفاد
حضرت محمدند و این مسئولیت درگاه خداوندی دارد درجواب
گفتند که جواب آن با ماو وزر آن در گردن ما چه که قاتل
حقیقی ما هستیم و رقشاء که دل بی صبر و قراری در شهادت
آنان داشت دست بگردن خودگذاشت اشاره باینکه من
مستحّل این وزر میشوم شاهزاده گفت ثالثا ایشان طرف
حساب با تجار بلادند و البته این واقعه موجب خسارت
تجار و ارتفاع صدای آنان میشود و شاید شخص شاه بازخواست
نماید جواب دادند که ما مسئولیت رابتمامه در عهده گرفته

و سند کتبی میدهیم که جواب تجار و شاه را خودمان بدهیم
لذا بخط خودشان سند سپردند و شاهزاده را تطمیع کردند
که از اموال فراوان ایشان نصیب وافری برای او خواهد شد
از این رو شاهزاده نیز با آنان همراه و دمساز گردید ومتفقا
مصمم بر این عمل گشتند و مقرر داشتند که عجالة مطلب را مکتوم
بدارند که احدی از آن مطلع نشود تا آنکه روز مولد حضرت
محمد که عید معتادست رسید و عادة مردم به ملاقات حاکم
و علماء میروند در محضر رقشاء که جمعیت معظمی از طبقات
مختلفه مردم حاضر بودند دستهئی از عوانان شاهزاده حاکم
نیز حاضر و مهیا و اوضاع را نوعی مرتب کرده بودند که چون
آن دو برادر حسب الرسم بملاقات رقشاء بیایند آنان را خوار
و دستگیر نمایند آن روز اتفاقا برادر مهتر محبوب الشهداء
با برادر کوچکترشان بآن محضر وارد شدند و در اثنائیکه
نشسته و مشغول بشرب چای بودند رقشاء بناء توبیخ شدید
میگذارد که شما بهائی و کافر و نجّس و مضل مسلمانان هستید
و حکم داد که ریختند و ظرفهای چای را از دستشان گرفته
دور انداختند و آن دو برادر را جمع فراشان شاهزاده حاکم
بکمال توهین به محضرش کشاندند ولی چون رقشاء از برادر
کهتر والاگهر سلطان الشهداء خبر نداشت جمعی را به
تجسس و تفحص گماشت تا خبر رسید که معظم له در خانه یکی
از ملاهای مشهور بلد میباشد لذا جمعی از عوانان خود را
برای دستگیر کردن ایشان بخانه عالم مذکور ارسال داشت

ولکن آن عالم کمال دوستی با سلطان الشهداء داشت و خوشنود از افکار و اخلاق و معارفش بود و کمال احترام ومراعات مینمود و ایشان نیز لدی الورود باو گفته بودند که امروز واقعه هائله بد سیسه رقشاء محض طمع باموال من واقع خواهد شد برای شهادت من تهیه محکم دیده است عالم مذکور بواسطه تقرب و خویشی که به شاهزاده داشت و از این رو مطمئن بود ایشان را در خانه خود مأمن مقرر داشت و با دلگرمی تمام اظهار نمود که من شاهزاده را از دسیسه رقشاء اطلاع خواهم داد و نخواهم گذاشت مکروهی واقع شود در این اثناء همهمه عوانان رقشاء که بطلب ایشان آمده بودند شنیده شد عالم مذکور بگماشتگان خود سپرد که آنان را جواب یأس دادند لذا آنان مراجعت برقشاء کرده و شرح ماجری گفتند و او شاهزاده را از ماوقع اخبار و به تنبّه عالم مذکور اصرار نمود شاهزاده فورا یکی از بزرگترین گماشتگان شدید خود را با متجاوز از صد تن از غلامان مخصوص بخانه مشارالیه بدستگیری سلطان الشهداء حکم اکید داد و مکتوبی بعالم مذکور نوشت و او را تحذیر نمود که حمایت ننماید چه که مخالفت تصمیم و اتفاق این چنین ملاهای متنفذ الکلمة عاقبتی بس وخیم دارد و چون آن مأمورین غلاظ و شداد بآن خانه سرازیر شدند وعالم مذکور تفصیل را دانست ناچار بکمال حزن و حسرت نزد سلطان الشهداء واقعه را اظهار داشت ایشان بی حزن و ملال با کمال خرسندی از مأمن بیرون دویدند و بسوی

قربانگاه عشق شتافتند و آن عده مأمورین وی را مانند مجـــرم
شدید التقصیری احاطه نمودند و به محضر حاکم کشیدند در آن
حالت حزن و حسرت انگیز که ایشان را میبردند انبوه مردم در
کوی و برزن بر آمده و انگشت حیرت و عبرت بدندان میگزیدند
و برخی میگریستند ولی خودش چندان شادمان وسپاس گویان
بود که گویا ببزمگه عیش و سرور میرفت و چون بقرب سرای عالـی
حکومتی رسیدند در محضر ناس ساعت و بعضی ملبوسات ثمینه
خود را بهمان گماشته شاهزاده بذل و بخشش نمود ولب بعذر
گشود که حال بیش از این مقدورم نبود چون وارد در محضـــر
حکومت شد برادران را آنجا مشـاهده کرد شاهزاده حاکـم
بمجرد حضورش با او بنای معاتبه را گذاشت و راجع بامـــر و
عقیده و ایمانش توبیخ و زشت گوئی آغاز نمود ایشان با کمـال
ادب اظهار داشتند که حضرت والا اگر شما هم میدانستیـــد
آنچه را من میدانم ابدا چنین سخنان نالایق و کلمات ناصواب
بر زبان نمیآوردید از این سخنان شاهزاده سخت در غضـب
شد و با سیلی و چوب دست و سر و صورت و بدنش را ضـــرب
شدید و جرح نمود و سخت گرفت که از امر الهی تبری نماید و
کلمات ناشایسته گوید ایشان سکوت اختیار کردند و شاهزاده
سخت در غضب بود آن عالم سابق الذکر محب ایشان حاضـر
بود چون دید از شدت عطش زبان در کامشان خشکیده فرمان
داد آب حاضر کردند ایشان آب را گرفته و با کمال ادب کـام
و لبی تر نمود شاهزاده در کمال حیرت و تعجب بآن عالـــم

گفت عجیب است که حتی در چنین حالتی از ادب و اخلاق
حسنه‌ئیکه شعار ایشان است دست برنمیدارند باری چون
چنان استواری در بنیان ایمان و پای فشاری در کیش و آئین
را مشاهده کرده با همه خشم فرمان داد تا آن برادران را
در محبس سخت در بند وزنجیر گران کشیدند و فراشان
یغماگر لباسهایشان را درآورده و از آن سو رقشاء گروهی از
گماشتگان خود را بفرستاد که در خانه ایشان ریختند و اهل و
عیال و اطفال را که در حال خوف شدید و اضطراب و گریه
بودند باجبار سخت در نقطه مجتمع و محصور بموانان نموده و
مدتی آنان را گرسنه و تشنه در آن حال نگاه داشتند تا
آنچه از نقود و جواهر و اثاث البیت بود تالان و تاراج کردند
و بعد بحجره تجارتشان رفته آنچه یافتند بر بودند و خود
کسی بمحبس فرستاد و آنچه از اسناد و برات که در جیب وبغل
برادران بود اخذ نمود و نیز به بازار آنچه اسناد مطالباتیکه
نزد صرافان و غیرهم داشتند گرفت و حتی همان روز شتران
بارکش مخصوصشان را ضبط نموده مخصوص خود ش داشت و
در آن مدتیکه ایشان محبوس بودند تجار بلاد تلگرافات متعدد
با شاهزاده حاکم مخابره کردند که صدمه ایشان موجب
خسارت مالی و وهن کلی بتجارت است و شنیده شد که از
طرف شاه نیز تلگرافی بشاهزاده رسید که ایشان را به طهران
روانه کند ولی طمع اموال و بیم عاقبت مخالفت ذئب و رقشاء
وی را بالاخره بر آن داشت که در اعدامشان شتاب و گناه

را بتمامه در ذمّه ذئب و رقشاء گذارد و وصول تلگراف را بمد وقوع واقعه اظهار دارد اگر چه در آن ظرف مدت چند بار با آن دو بزرگوار اصرار میکرد که تبری از امر الهی نمایند ونجات و خلاص یابند و حتی همین قدر بگوئید ما بهائی نیستیم کفایت خواهد کرد و در هر نوبت آن دو آیت استقامت نداء یا بهاء الابهی بلند نمودند و با آواز بلند گفتند که نهایت آرزوی ما این است که جان خود را در سبیل محبت آن مظهر حقیقت و نشر تعالیم الهیه اش فداکنیم و اخیرا رضا دادکه مبلغی گزاف از ایشان بستاند و از تبری و قتلشان صرفنظر نماید و مبلغی از آن وجوه مقرره را که قریب سیزده هزار دالر (۱) بود دریافت و برادر کوچکترشان میرزااسمعیل رااذن رفتن به بیرون دادکه باقی وجوه را فراهم آرد ولی ذئب و رقشاء که در شهادتشان عجله تمام داشتند در روز هفتم حبس مجلسی در محضر شاهزاده گردآورده و جمعی کثیر از ملاهای اهل فتوی را حاضر نمودند و در آن مجلس شاهزاده را اصرار و ابرام کردند و هر مسئولیتی راکه ازهرجهت مترتب شود دنیوی و یا اخروی در عهده و ذمّه خود قبول کردند و حکم شهادت آن دو بزرگوار را مهر و امضاء نمودند آنگاه

---

(۱) چون این مقاله در امریکا نوشته شده لهذا بجای تومان کلمه دالر که در امریکا مصطلح است ذکر شده و در تسعیر نرخ هر دو واحد در آن ایام یکی بوده است یعنی نه هزار تومان مطابق سیزده هزار دلار بوده است .

شاهزاده گفت پس قاتل شما هستید و بسیاف امر داد که آنچه آن دو ظالم میخواهند مجری دارد و آنان سیّاف را فرمان دادند که در قتلشان عجله نماید . دژخیم با تیغ کشیده بزندان در آمد موقعی بود که برادر مهتر والاگهر به برادر کهتر نصیحت میداد که ای برادر همانا مقصود اصلی این ظالمان من هستم هرگاه تو همین قدر بگوئی بهائی برادر من است و من نیستم نجات مییابی و پس از قتل من اهل و عیال و صغار مظلوم را نگاهداری و پرستاری میکنی و او در جواب میگفت که ای برادر آن محبوب یکتا بازماندگان ما را باحسن وجه محافظت مینماید و شرط وفا آن است که ما دو برادر در همه عوالم الهیه باهم باشیم و سیّاف در آغاز از ایشان پوزش خواست چه که سالها از خوان جود و کرمشان متنعم بود و خواهش کرد که کلمه تبری بگوئید مستخلص شوید تا من مرتکب چنین عمل فجیع نشده باشم سلطان الشهداء باو خطاب کرد که تو مأموری و بوظیفه خود مشغول باش لذا آن ظالم خونخوار آن دو بزرگوار را به میدان شهادت آورد و چشمهایشان را محکم ببست همینکه میخواست شروع به عمل نماید هر یك از آن دو سعی میکردند که در شهادت پیشقدم گردند و پیش از آن دیگر از این جهان بگذرند ولی آن دیگری ممانعت میکرد و قریب یکساعت بطول انجامید ذئب و رقشاء که با یکدیگر در محل مرتفعی قدم میزدند و مسرورانه و منتظرانه مکالمه مینمودند و با قلب قسی آن منظره رقت انگیز را مینگریستند

بسیّاف اشاره تأکید کردند که فورا آن عمل بانجام رساند و کاررا
تمام نماید لذا آن دو برادر را در حالیکه با همدیگر دست
بگردن بودند و به یابهاء الابهی متذکر و شکر الهی رابجای
میآوردند سربرید و جسد مبارکشان در خاك و خون غلطید و
پس ریسمانی به پای ایشان کرده برزمین کشیدند و در میدان
شاه بینداختند تا انبوه مردم بنگرند و پس از آن محل بکشیدند
و در زمین بائری زیر دیوار مخروبه‌ئی گذاردند و آن دیوار
عظیم را بر آن دو جسد بیفکندند بنوعیکه زیر فشار آن کوبیده
و درهم شکسته و پنهان شدند ولی در دل شب تاریك برادر
کوچکترشان میرزا اسمعیل باتفاق چند تن از خدامشان آن
جسدهای نازنین را از زیر خاك و خاشاك و سنگ درآوردند
و درکنار نهر (زاینده رود) در بیرون شهربرده وشستشو
داده کفن نمودند و حفاران را حاضر کردند و در قبرستان
قبری کنده و دفن نمایند ولی حفاران در بیم و هراس میگفتند
مبادا کسی آگهی یابد و ذئب و رقشاء مطلع گردند تادر آن
حال دو قبر حفر کردند آن دو جسد را در آن محل دفن
نمودند و با کمال خوف و اضطراب بمنازل خود مراجعت کردند
و آن ظالمان غافل از حق خصوصا شیخ ذئب را گمان چنان
بود که بکشتن این دو نفر بزرگوار مقتدر بر امحاء امر الهی
خواهد بود و بقلع و قمع این دو شجره مثمره از بوستان الهی
اثر و نشانی از بوستان نخواهد ماند و بعد از آن واقعه
جاسوس گماشته بودند که هر نفسی از بهائیان مطلع گردند

که وارد بلد شدند و یا مجالس و مجامعی و یا ظهور و بروزی
است بقتل برسانند و به آهوندهای مدارس و غیرهم تأکید
کردند و در جستجوی و تفتیش بودند که مدفن آن دو شهید
را پیدا کنند تا اجساد را از قبر بدر آورند ولی صبر و تحمل
این دو بزرگوار بر بلایا و گذشتن از مال و عیال در سبیل
حضرت مختار و قبولشان را در حالت سرور و با اختیار بزرگترین
دلیل بر قدرت و نفوذ عظمت این امر گردید و خصوصا بزرگواری
و اهمیت مقام صوری و معنوی و دیانت و اخلاق و انقطاعشان
درجه بزرگی و تأییدات قویه این امر عظیم را در تربیت
روحانیه نوع بشر واضح و عیان نمود و سوء اخلاق زمام داران
و ظلم و نفس پرستی آنان را مشهور خاص و عام ساخت و
فی الحقیقه این مصیبت عظمی نه تنها مؤثر بر بهائیان بود
بلکه کثیری از بیگانگان متعصب سوگوار و عزادار بودند و به
خواندن ابیاتی که یك بیت آن این است (آسمان گویا جز
این یك تیر در ترکش نداشت) مترنم گشتند و بعد از آن طولی
نکشید که مابین رقشاء و شاهزاده بهم خورد و رقشاء فراری
و متواری گشت و پس در آن جای گردنش که دست زده و گفته
بود تمام مسئولیتهای شهادت ایشان برگردنم دملی درآمده
و چنان مجروح و متعفن گشت که همه بستگانش از او متنفر
شده و او را از خانه خارج و در یك باغی بیرون شهر گذاردند
و بالاخره بهمان درد درگذشت و شیخ ذئب و ابن الذئب
دچار ذلت و خواری شدند و مانند شجر بی ثمر عاطل و باطل

گشتند و شاهزاده پس از چندی مطرود و منفور پادشاهی شد و در حضیض ذلت و هوان مقر یافت و اخیرا مطرود عموم ملت ایران و مجبور بزندگانی در خارج مملکت گشت و نوبتی عزم مراجعت بایران نمود تا در وطن زیست نماید و از آن ثروت باهظه که بهر نوعی خواست جمع کرد ایامی براحت بگذراند ملت ممانعت کردند و محبوسش ساختند و با شدّ سختی و خواری با وی معامله کردند در این موقع مناسب است این حکایت مذکور آید یکی از بهائیان مظلوم اصفهان که در ایام حکومت مستبده همین شاهزاده دچار تازیانه ملاهای یغماگر گردید و از خوف و خطری که برای او بود در خفایا و زوایا پنهان میشد نوبتی شکایت به شاهزاده مزبور برد و او را متذکر بدود آه مظلومانه قلب سوخته و انین و حنین بی پناهی داشت و مسئولیت درگاه الهی را به خاطرش آورد شاهزاده در جوابش بکمال استکبار و تمسخر عتاب کرد که برو شکایتم را نزد عبد البهاء بکن آنچه میتواند در حقم مجری دارد این عتاب و سرزنش قلب محزون آن بهائی مظلوم را بیش از هر چیز بسوخت تا پس از سالها که شاهزاده محکوم و منفور و محبوس ملت در سرحد مملکت بود و ممنوع از دخول بوطن خود و در نهایت ذلت و خواری زیست میکرد آن شخص بهائی از موطن بعید بآن محبس درآمده و شاهزاده را ملاقات و خود را معرفی نمود و مشارالیه را یادآور شد که در فلان سنه موقعی که به تو شکایت از مظالم و ستمهای وارده که تمام اموالم را یغما

کردند و جای امن و راحتی ندارم و هر آنی از خوف اعداء متواری هستم بمن گفتی که شکایت به عبد البهاء نما و من در ظاهر شکایت بحضورش نبردم ولی مقتضای عدالت الهیه مجازات و مکافات است چنانچه حضرت بهاء الله فرموده اند

(خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات)

لذا وقوع آن محتوم و لاریب فیه میباشد باری آن اعدای مقتدر باین احوال از جهان درگذشتند وچراغشان خاموش گشت ولی حضرت سلطان الشهداء ومحبوب الشهداء چراغی روشن کرده اند که الی الابد روشنائی میدهد و عطر خوش از ایام حیاتشان تا یوم شهادتشان ساطع که همواره مشام روحانیان را معطر میسازد حضرت بهاء الله الواح و عنایات و القاب ملکوتی سلطان الشهداء و محبوب الشهداء بآن دو عنایت فرمودند که حال به آن دو نام رحمانی مشهور در شرق و غرب آفاق میباشند . انتهی

* * *
* * *

**

نوشته مستشرق

معروف «ادوارد براون» در

بارهٔ شهادت

نورین نیّرین

مستشرق معروف ادوارد برون در کتاب معروف خود موسوم به (یکسال میان ایرانیان) در چند موضع راجع بامر مبارك عموما و درباره شهادت نورین نیرین خصوصا گاهی باجمال و زمانی بتفصیل نوشته است در اینجا خلاصه بعضی از مطالب او را از اصل انگلیسی بفارسی نقل میکنیم و حتی الامکان در نقل مطالب جانب اختصار را رعایت مینمائیم :

از جمله در فصل پنجم آن کتاب که راجع به طهران نوشته است میگوید شاه در قتل بابیان مستقیما دخالت ندارد پسر شاه ظل السلطان کسی بود که در سال ۱۸۷۹ میلادی دو نفر را در اصفهان بشهادت رساند و در سال ۱۸۸۸ میرزا اشرف آباده‌ئی را شهید کرد در بهار سال ۱۸۸۹ در سده و نجف آباد رنج و شکنجه بسیار باین طایفه وارد شد جلال الدوله پسر ظل السلطان و نوه شاه ۷ نفر بهائی را در شهر یزد در ماه مای سال ۱۸۹۰ بشهادت رساند این کشتار های عجیب همه غیر مستقیم بواسطه شاه ایران انجام میشد او فرمان میداد و مطلع بود در جولای ۱۸۶۹ میرزا بدیع از عکا لوح مفصلی را که از قلم حضرت بهاء الله جاری شده بود در طهران بدست شخص شاه داد و شاه بقتل میرزا

بدیع فرمان داد .

و در فصل هشتم کتاب یکسال در بین ایرانیان شرح مفصلی درباره نورین نیرین نوشته است ملخص آن اینست که میگوید یك هفته از ورود من باصفهان گذشته بود یکروز بعد از ظهر بیکار میان اطاق نشسته بودم اطاق من مشرف بحیاط بود با خود فکر میکردم که چه وقت باید بشیراز و یزد بروم در آن هنگام دو نفر دلال وارد شدند مقداری قالی و سکه های قدیمی و آلات برنجی وغیره با خود آورده بودند من از اطاق بیرون رفتم وآن اشیاء را که آورده بودند دیدم قیمتی را که آنها میگفتند بنظرم گران آمد یکی از دلالها جوان بود و دیگری مرد پیری بود که ریش حنائی داشت دلال پیر گفت آقا ما از راه دوری آمده ایم و این چیز ها را برای شما آورده ایم شما هم مقداری وقت ما را تلف کردید اگر با ما معامله نکنید کار خوبی نیست من خواستم باو بگویم که تو خودت اینجا آمدی منکه دنبال تو نفرستاده بودم در این بین دلال جوان بطرف من آمد و دهنش را بیخ گوش من گذاشت و آهسته گفت شما میترسید که ما شما را گول بزنیم مطمئن باشید من مسلمان نیستم که بخواهم شما را گول بزنم من بهائی هستم (بابی) من مدتها بود مترصد بودم که با این فرقه آشنا بشوم گمان میکنم او خیال میکرد که مسیحیها بهائی ها را از مسلمانها بهتر میدانند بهر حال کلام او در من اثر سحر آسائی کرد آرزوئی که داشتم و چهار

ماه منتظرش بودم بالاخره بدست آمد از سخن او تعجب مرا فرا گرفته بود وقتی که توانستم از تعجب بیرون بیایم و حال حرف زدن پیدا کردم باو گفتم تو بهائی هستی من از آغاز ورود بایران مترصد بودم شخصی را ملاقات کنم اگر ممکن است کتابی بمن بده من باین چیز هائی که آورده ای اعتنائی ندارم آنچه من میخواهم کتابهای شما است کتابهای شما است دلال گفت من سهی میکنم منظور شما را عملی کنم من قول میدهم که لااقل یکی دو کتاب برای شما بیاورم اما بگوئید بدانم چرا اینقدر دنبال کتابهای ما میگردید از کجا اسم بهائی را شنیدید شما آنطوریکه میگفتید تا کنون با هیچ کس ازبهائیان ملاقات نکردید گفتم سالها پیش از آنکه بایران سفر کنم و پیش از آنکه حتی سفر ایران بفکر من خطور کند درباره دین شما شنیده بودم یکی از علمای فرانسه که در دوره قیام حضرت باب در طهران زندگانی میکرده کتابی در خصوص بهائی هانوشته است و تمام وقایع و شکنجه و آزاری که بابیان متحمل شدند در آن کتاب نگاشته این کتاب بفرانسه است من این کتاب را خوانده ام و از آن ببعد خواستم اطلاعاتی حاصل کنم تاحال موفق نشدم حالا بعنایت الهی بواسطه توکه مرا مساعدت خواهی کرد بمقصود خود خواهم رسید دلال گفت ندای ظهور بفرنگستان هم رسیده است خیلی خوب مطمئن باشید هر چه در قوه دارم برای مساعدت شما بکار خواهم بست تا درباره این امر اطلاعات کامل پیدا کنید اگر میل داشته

باشید با شخصی که دانشمند و خدا پرست و بهائی است و در راه امر صدمه بسیار دیده ممکن است ملاقات کنید اگر بخواهید من وسیله ملاقات شما را با او فراهم میکنم این شخص در اصفهان رئیس و بزرگتر ماست و هر دو هفته یکمرتبه او به منزل هر یك از ما که بهائی هستیم میآید تا مطمئن شود که زندگانی ما مرتب است و ضمنا بتشویق و تحریص ما میپردازد من خودم یك دلال بیچاره بیسوادی هستم اما او آنچه را شما میخواهید بدانید بشما خواهد گفت حرفهائی که او آهسته در گوش من میگفت بهمین جا ختم شد دلال پیر مرد در این جریان با کمال بی صبری منتظر بود وقتی ما از مذاکرات فراغت یافتیم پیر مرد چند تکه از آن اشیاء را جدا کرده بمن داد منهم مقداری پول در مقابل زحماتیکه کشیده بود باو دادم و آنها را گذاشته باطاق برگشتم و در لحظه آخر بدلال جوان گفتم مبادا کتابها را فراموش کنی اگر ممکن است فردا صبح بیا روز دیگر در حدود همان ساعت روز قبل انتظار من پایان یافت زیرا دلال بهائی آمد و دو کتاب بمن داد من فورا او را باطاق خودم بردم در اطاق من مرد مسلمان و متعصبی نشسته بود وقتی که من با دلال وارد اطاق شدیم خواست بفهمد چه قضیه‌ئی است نام این شخص مسلمان حاجی صفر بود من ترسیدم در حضور او حرفی بزنم ناچار صبر کردم وقتی که اورفت کتابها را از دلال گرفتم دو کتاب برای من آورده بود یکی کتاب ایقان بود که رفیق من

گفت این کتاب خیلی مهم است و شامل دلائل مهمه بـــرای اثبات امر مبارك است کتاب دیگر که کوچکتر بود بطوریکـــه بعد ها فهمیدم از آثار عباس افندی پسر بهاء الله بود کـه دراین ایام پیشوای بهائیان و محل سکونتش در عکا از بـلاد سوریه است این کتاب در جواب علی شوکـت پاشا که از معنی حدیث کنت کنزا مخفیا سئوال کرده بود نوشته است آثـــاری بخط یکی از پسر های حضرت بهاء الله و نیز از خطوط ــ مشکین قلم بدست آمد مشکین قلم یکی از بهائیان است کـه در سال ۱۸۶۸ بحکم دولت عثمانی بقبرس تبعید شد رفیـق دلال من میگفت مشکین قلم در بین احباء دارای آثار زیـاد و زیبائیست مخصوصا آنچه را که بشکل مرغ مینویسد و بخـــط مرغی معروف است مشکین قلم در پایان نوشته های خـــود اینطور امضاء میکند :

در دیار خط شه صاحبعلم
بنده باب بهاء مشکین قلـــم

من این جواهر گرانبهاء را ازاو گرفتم بعد از دلال پرسیدم آیا تو میدانی آن دو سید یکه در سال ۱۸۷۹ برای خاطـر امر بهائی بشهادت رسیدند در کجا دفن شده اند گفـت بلی من آن نقطه را خوب میشناسم و اگر میل داشته باشیـد شمارا بآنجا راهنمائی میکنم اما آقا راستی شما که برای بدست آوردن کتابهای ما اینقدر سعی دارید و حاضرید قبـــر شهدای بهائی را زیارت کنید و شما که بعکا رفته ایـــد و

جمال مبارك را ملاقات کرده اید من خیال میکنم شما بهائی هستید آیا اینطور نیست لزومی ندارد که از من پنهان کنید گفتم رفیق من نه بهائی هستم و نه بمکا رفته ام اما میبینم دیانتی پیدا شده که فداکاران شجاعی تربیت کرده و پیروان جانفشانی مهیا ساخته زیارت قبر شهدای شما که در راه دین و عقیده خود از ثروت و جان خویش گذشتند برای تقدیم احترام باستقامت و شجاعت آنهاست ....

در این ضمن دلال پیر با مقداری عکس وارد شد اشیاء دیگر هم با خود آورده بود وقتی که آنها میخواستند بروند دلال جوان فرصتی پیدا کرد و آهسته در گوش من گفت شنبه آینده را فراموش نکنید وسیله فراهم میکنم و شخصی را در جای معین در شهر میفرستم و یا خودم میآیم و شما را میبرم در منزل بملاقات شخص بزرگی که رئیس ماست فائز خواهید شد قبل از روز موعد میآیم و محلی را که در آنجا باید منتظر باشید بشما میگویم خدا حافظ بالاخره روز شنبه رسید صبح زود رفیق دلال من آمد و گفت دم فلان کاروانسرا که در شهر است بیائید منتظر باشید کمی بعد از ظهر من با رفیقم بملاقات شما خواهیم آمد در ساعت معین حاضر شدم و بمحل موعود رفتم طولی نکشید که دلال پیر آمد و بمن اشاره کرد دنبال او بروم از میان بازار گذشتیم چون میدانست که من دنبالش میروم چندان بعقب سرش نگاه نمیکرد نیم ساعت با سرعت راه پیمودیم تا بمنزل دلال جوان بهائی رسیدیم دم در بمن

خوش‌آمد گفت مرا باطاق پذیرائی برد در ضمنی که برای من و مهمانان دیگر مشغول تهیه چای بود منتظر ورود شخص دیگری هم بود بعضی اشیاء نفیسه دیگر را هم بمن نشان داد یکی عکس مشکین قلم بود با دو پسرش دیگری عکس قبور شهدای اصفهان بود میگفت این عکس را یکی از اروپائیان ساکن اینجا که باشهدا معاشرت و ارتباط داشته است از قبور شهدا گرفته پس از مدتی صدای در بلند شد میزبان من با عجله در را باز کرد مبلغ بهائی وارد شد صاحب خانه ایشان را بمن معرفی کرد تازه وارد مردی بود خوش سیما و موقر در حدود ٤٥ سال داشت در مقابل من نشست و بنوشیدن چای مشغول شد رفتارش بسیار پسندیده وصحبتش جالب و جاذب بود روی هم رفته مردی بود که انسان نمیتواند او را فراموش کند و هرکس را با او ملاقات حاصل شود همیشه صورت او در خاطرش نقش میبندد دلال پیر که از منزل بیرون رفته بود همراه یکی از تجار بهائی برگشت باری حضور آن شخص محترم تا اندازه ای دایره گفتگو را کوچک کرد و من نتوانستم هر چه میخواستم بپرسم همین قدر فهمیدم که او یکی از مبلغین معروف بهائیست که در راه این امر رنج فراوان دیده و بارها بزندان افتاده و چند مرتبه تبعید شده از او پرسیدم بفرمائید ببینم چه باعث شده که این همه بلا و مصیبت را درباره امر بهائی تحمل میکنید در جواب گفت شما باید بعکا بروید تا علت اصلی این موضوع رابفهمید

گفتم آیا شما بعکا رفته اید اگر رفته اید چه دیده اید گفت من در عکا بوده ام و آنچه را که دیدم این بود که رجل کامل عالم انسانی را دیدم بیش از این چیزی نگفت پس از آن فرمود از قراری که معلوم است شما چند روز دیگر از اصفهان خواهید رفت خوشبختانه وسیله فراهم است که آنچه را میل دارید بدانید بشما بگویند من باحبای شیراز و آباده درباره شما خواهم نوشت که از شما پذیرائی کنند اگر بشهرهای دیگر هم میروید احبا همه جا هستند میتوانید آنها را ملاقات کنید آنگاه اسم دو نفر از احبا را در آباده و شیراز بمن داد گفت اینهارا یادداشت کنید اینها بملاقات شما خواهند آمد اگر خواستید میتوانید با آن ها معاشرت کنید حالا دیگر من میروم خدا حافظ شما باشد و شما را براه راست هدایت کند دلال جوان باو گفت آقا ایشان میخواهند قبور شهدا را زیارت کنند منهم قول داده ام که ایشان را ببرم شما هم اگر با ما تشریف بیاورید در بین راه از محضر شما استفاده میکنیم آن مرد گفت زیارت قبور شهدا بسیار خوبست و من این اقدام ایشان را تقدیس میکنم ولکن من با شما نمیآیم زیرا اغلب مردم مرا میشناسند و شاید از حکمت دور باشد خدا حافظ وقتی او رفت پس از مدت کمی منهم عازم رفتن شدم تاجر بهائی بعهده گرفت که مرا بدر کاروانسرای سابق برساند در راه برای صحبت کردن فرصت مناسبی نبود تاجر بهائی آهسته بمن گفت آقا ببینید ما در چه جائی هستیم مردم ما را مثل

حیوانات درنده درهم میشکنند و میکشند گناه ما فقط اینست که خدا را شناخته ایم و بمظهر امرالله ایمان آورده ایم وقتی که بکاروانسرا رسیدیم با راهنمای خود خداحافظی کردم و یکسره بمنزل رفتم تا وسائل سفر شیراز را فراهم کنم .

شخصی از اهل قریه خراسکان موسوم به عبدالرحیم که مکاری و چارسادار بود حاضر شد که سه رأس چهارپا بمن تا شیراز کرایه بدهد و برای هر رأس سه تومان کرایه بگیرد و در بین راه هر جا که بخواهم توقف کنم موافقت کرد نصف کرایه را باو پرداختم و وسائل لازمه فراهم شد روز بعد کمی بعد از ظهر بود که رفیق من دلال جوان آمد تا مرا بزیارت قبور شهدا راهنمائی کند مدت یکساعت در میان آفتاب سوزان میرفتیم تا بقبرستان بزرگی بنام تخته فولاد رسیدیم رفیق من باطراف نگاه کرد و قبر کن فقیری را که از بهائیان بود از دور صدا کرد و سه نفری راه افتادیم تا بنقطهٔ رسیدیم چند قطعه سنگ و مقداری ریگ ریزه بچشم میخورد دلال بمن گفت قبر این دو شهید اینجاست علت اینکه سنگی بر سر قبر آنها نگذاشته ایم این است که مسلمانان هر چه ببینند فورا میآیند و خراب میکنند و میشکنند حالا ما اینجا قدری مینشینیم و من برای شما شرح شهادت این دو برادر را نقل میکنم اما اول خوب است که این رفیق ما مناجاتی تلاوت کند و زیارت نامه شهداء را بخواند این را گفت و بقبری که نزدیک تر بود اشاره کرد و گفت این قبر حاجی میرزا حسن است که ملقب

به سلطان الشهداء است آن قبر دیگر مال برادر بزرگتر حاجی میرزا حسین است که ملقب به محبوب الشهداء است پس از آنکه قبر کن مقداری از آیات و مناجات بعربی و فارسی از روی کتاب کوچکی که از جیب خود بیرون آورد تلاوت کرد همانطور که ما پهلوی قبر ها نشسته بودیم دلال گفت این دو برادر هر دو سید بودند شغلشان تجارت بود ولی سیادت آنها از طرفی و بذل و بخشش بفقراء و مساکین از طرف دیگر هیچ کدام نتوانست آنها را از شر دشمنانشان محافظت کند این دو برادر مبلغ ده هزارتومان از شیخ باقر که یکی از علمای اصفهان بود طلب کار بودند شیخ باقر میدانست که این دو نفر بهائی هستند (۱) او پیش خود فکر کرد که برای رهائی از قرض خود که بآن دو برادر داشت از بهائی بودن آنها استفاده کند و آنها را بقتل برساند بنابراین با امام جمعه اصفهان که پیشوای علما بود در این خصوص مشورت کرد و گفت این دو برادر بهائی هستند و بقانون اسلام قتل آنها واجبست زیرا آنها حضرت رسول را خاتم النبیین نمیدانند و معتقدند که میرزا سید علی محمد شیرازی ظهور جدید است و از این گذشته این هر دو برادر خیلی ثروتمند هستند و اگر بعنوان مخالف

---

(۱) ــ این مطلب اشتباه است زیرا آن کس که بآن دو ــ برادر مقروض بود امام جمعه اصفهان بود نه شیخ باقر ولی ما در اینجا نوشته اصل انگلیسی را نقل کردیم .

اسلام کشته شوند ثروت آنها بما خواهد رسید امام جمعه پیشنهاد اورا قبول کرد این دو مرد نابکار نزد ظل‌السلطان رفتند که شاهزاده و حاکم اصفهان بود شاهزاده ابتداء با آنها همراهی نکرد و گفت چون این دو نفر برادر مخالف دولت و حکومت نیستند من نمیتوانم آنها را بکشم مگر اینکه شما فتوی بدهید که بر حسب قانون اسلام واجب القتل اند آنوقت من میتوانم اقدام کنم شیخ باقر و امام جمعه با هفده نفر دیگر از علماء شهر فتوی بقتل آند و مظلوم دادند ابتدأ آندورا در حبس انداختند گرفتاری آنها سر و صدای عجیبی در بین مردم بپا کرد حتی اروپائی های ساکن اصفهان که این دو برادر را بفضیلت و کرامت شناخته بودند ناراحت شدند تلگرافهای بسیار بشاه در طهران مخابره شد شاه بظل السلطان تلگراف کرد اما این تلگراف وقتی بشاهزاده رسید که آندو برادر را کشته بودند گلوی آنها را بریدند ریسمان بپای آنها بستند وبدنهای آندو را در میان کوچه و بازار کشیدند و تا دروازه بردند (۱) در آنجا آنها را زیر دیوار گلی انداختند و دیوار را روی آنها خراب کردند

---

(۱) براون در حاشیه مینویسد از قرار معلوم تلگراف شاه پیش از شهادت آن دو برادر بظل‌السلطان رسیده بود ولی آنرا مخفی داشت و پس از قتل آنان بشاه تلگراف زد که فرمان ملوکانه دیر رسید وقتی رسید که کار از کار گذشته بود و خیلی اظهار تأسف کرده بود .

هنگام شب یکی از نوکران پیر شهدا که محل ابدان آنها را میدانست آمد بدنها را از زیر دیوار بیرون آورد فشار خرابی دیوار آن دو بدن مقدس را درهم شکسته بود پیر مرد مزبور با آب زاینده رود خاك و خون را از بدن آنان شست و آنها را بقبرستان آورد دو قبر تازه کند و همانجا آنها را دفن کرد پیرمرد آندو بدن را در کنار زاینده رود شست صبح روز بعد نوکران شاهزاده و سربازان متوجه شدند که بدنها را از زیر دیوار بیرون آوردند در صدد تفحص بر آمدند ولی عاقبت راه بجائی نبردند و این دو بدن محفوظ ماند اما همانطور که گفتم ما نمیتوانیم بر سر قبر آنها سنگی بگذاریم و حتی برای زیارت مخفیانه میآئیم زیرا عناد مسلمین بسیار است اگر بفهمند چون دشمنی آنها بسیار است قبور را زیر و رو میکنند بعد گفت این رفیق ما (قبر کن) — بواسطه این دو شهید بامر مبارك مؤمن شده و از او پرسید آیا اینطور نیست پیرمرد گفت بلی بعد از شهادت این دو برادر من خواب دیدم که خلق بسیاری در این قبرستان جمع شده اند مثل اینکه برای زیارت محل معین آمده اند درخواب از یکنفر پرسیدم این قبر ها مال کیست که مردم آنرا زیارت میکنند جواب شنیدم این دو قبر مال سلطان الشهداء و محبوب الشهداء است باین جهت بامر مبارك مؤمن شدم باین امریکه مؤمنین بآن بخون خود شهادت بحقانیت آن میدهند و آنرا از طرف خدا دانسته اند از آن روز ببعد بحفظ و

حراست این دو قبر همت گماشتم و علامات مختصری قرار
دادم که از بین نرود دلال گفت این مرد آدم خوبی است
سابقا که احبا بزیارت این قبور میآمدند این مرد آنها را
بخانه خود میبرد و از آنها پذیرائی میکرد و چای و قلیان
میداد خانه اش همین نزدیکیها بود مسلمانان که باینمطلب
واقف شدند خانه او را ویران کردند و خود او را کتك زدند
و اسباب چای و قلیانش را شکستند این مرد خیلی فقیر است
بعد آهسته بمن گفت اگر پولی باو بدهید خیلی بجا است
من تقدیمی مختصری باو دادم برخاست و تشکر کنان دور
شد کمی دیگر ما آنجا نشستیم بعد براه افتادیم من آخرین
نگاه را بآن دو قبر انداختم و برای یادگار از روی هر کدام
سنگ کوچکی برداشتم بعد بطرف شهر آمدیم در بین راه باز
همان قبر کن را دیدم که با پسر کوچکش میرفت و چون ما را
دید دو مرتبه تشکر کرد و گفت برو که سفرت بخیر باشد من
خیلی از این مردم فقیر و پر محبت متأثر میشوم قسمتی از
افکار خودم را برای رفیقم گفتم دلال گفت اینطور است شما
مسیحی ها بما بهائی ها خیلی نزدیکتر از مسلمانها هستید
میدانید که مسلمانها شما را نجس میدانند اگر بعضی هم با
شما معاشرت میکنند بظاهر است و تعصب دینی آنها
شدید است ولی ما بهائی ها اینطور نیستیم بما دستور
داده اند که همه مردم طاهر و پاکند دینشان هر چه
میخواهد باشد مخصوصا ما بشما مسیحی ها محبت داریم

مصائبی را که حضرت بهاء الله شارع دین بهائی که رجعت مسیح است تحمل فرمود عینا همان مصائبی است که حضرت مسیح مؤسس دین شما تحمل فرمود حضرت بهاء الله وحضرت مسیح هر دو دارای علم و حکمت الهی بوده اند از دوران کودکی آثار بزرگی از آنها پیدا بود از رسوم و عادات مذمومه محیط خود بر کنار بوده اند حضرت باب هم بر همین قیاس و حضرت باب و حضرت مسیح هر دو بفتوای علمای متعصب و حکم فرمانروایان زمان خود بقتل رسیدند ....

ادوارد برون از این ببعد از قول دلال بهائی شرحی درباره تعالیم مبارکه و پیشرفت امر و فداکاری احبا و ماه صیام و جز اینها نقل کرده که از ترجمه آن صرفنظر شد.

و نیز در فصل دهم همان کتاب شرح مفصلی درباره‌وقایع امریه نوشته از جمله راجع به نورین نیرین چنین میگوید :

"... چند روز بعد از آن بملاقات رفیقم میرزا علی رفتم کمی بعد از ورود من حاجی میرزا حسن هم آمد و در حدود سه ساعت یکسره درباره دین بهائی مذاکره میکردیم در آن میان سرخوری رسید و مذاکره ما قطع شد بعد از آن درباره حضرت بهاء الله حاج میرزا حسن شرحی درباره آنچه که خود ش مشاهده کرده بود برای من از قرار ذیل نقل کرد گفت شما درباره شهدای اصفهان البته شنیده اید کمی قبل از وقوع شهادت آنان در عکا بودم حاجی میرزاحسن علی که در اصفهان او را ملاقات کردید و آقا سید هادی هم

در عکا بودند یکی دو روز قبل از آنکه از عکا بایران مراجعت کنیم حضور حضرت بهاء الله مشرف بودیم در آنجا باغی بود که گاهی تشریف میبردند آن روز در آن باغ نشسته بودند و ما هم در محضر مبارك ایستاده بودیم جمیکل مبارك امر فرمودند که بنشینید ما نشستیم آنگاه امر کردند برای ما چای بیاورند در ضمن اینکه مشغول نوشیدن چای بودیم فرمودند بزودی واقعه مهمی بوقوع خواهد پیوست شبانگاه آقاسید هادی شخصا از حضور مبارك سئوال کرد که این واقعه عظیم در کجا واقع خواهد شد فرمودند در ارض صاد سید هادی این مطلب را ببعضی از دوستان خود که در ایران بودند نوشت وقتی ما بایران رسیدیم حاج میرزا حسن علی در طهران ماند و من بسفر خود ادامه داده بجانب اصفهان عزیمت کردم در کاشان خبر گرفتاری نورین نیرین را شنیدم با خود گفتم که آنها ثروت مند هستند ناچار خلاص خواهند شد هیچوقت خیال نمیکردم که بیان مبارك اشاره بشهادت آنها باشد و معتقد بودم مقصود از واقعه عظیمه مرض وباء یا قحطی یا زلزله است چهار یا پنج روزبعد خبر شهادت آنان در کاشان بمن رسید دیگر باصفهان نرفتم و بطهران مراجعت کردم و دانستم که جمله واقعه مهمه اشاره بشهادت شهداء بوده است امام جمعه که بقتل آنان فتوا داد دست بگلوی خود زد و گفت اگر کشتن این بابی ها گناهی داشته باشد بگردن من کمی بعد ازشهادت

شهداء امام جمعه بذلت دچار شد از اصفهان بمشهد رفت طولی نکشید که خنازیر شدیدی در گلو و گردنش پیدا شد و بهمان مرض مرد یکماه بعد از شهادت شهدا لوح مبارکی از عکاء شامل انذارات شدیده برای شیخ باقر رسید طولی نکشید شیخ بکربلا رفت و پس از مراجعت باصفهان دید که زن و دخترش را که بینهایت زیبا و جمیل بوده شاهزاده حاکم هر دو را بحرمسرای خود برده است بدبختی دیگری بلافاصله بشیخ باقر مسلط شد و همان طوریکه حضرت بهاء الله در ضمن لوح او فرموده بودند با ذلت تمام مرد و از مال و ثروت خود که بظلم جمع کرده بود کوچك ترین بهره نبرد میرزا علی گفت من خودم آن لوح را زیارت کردم و از روی او استنساخ نمودم .

* * * *

* * * *

* *

نمونه خط سلطان الشهداء

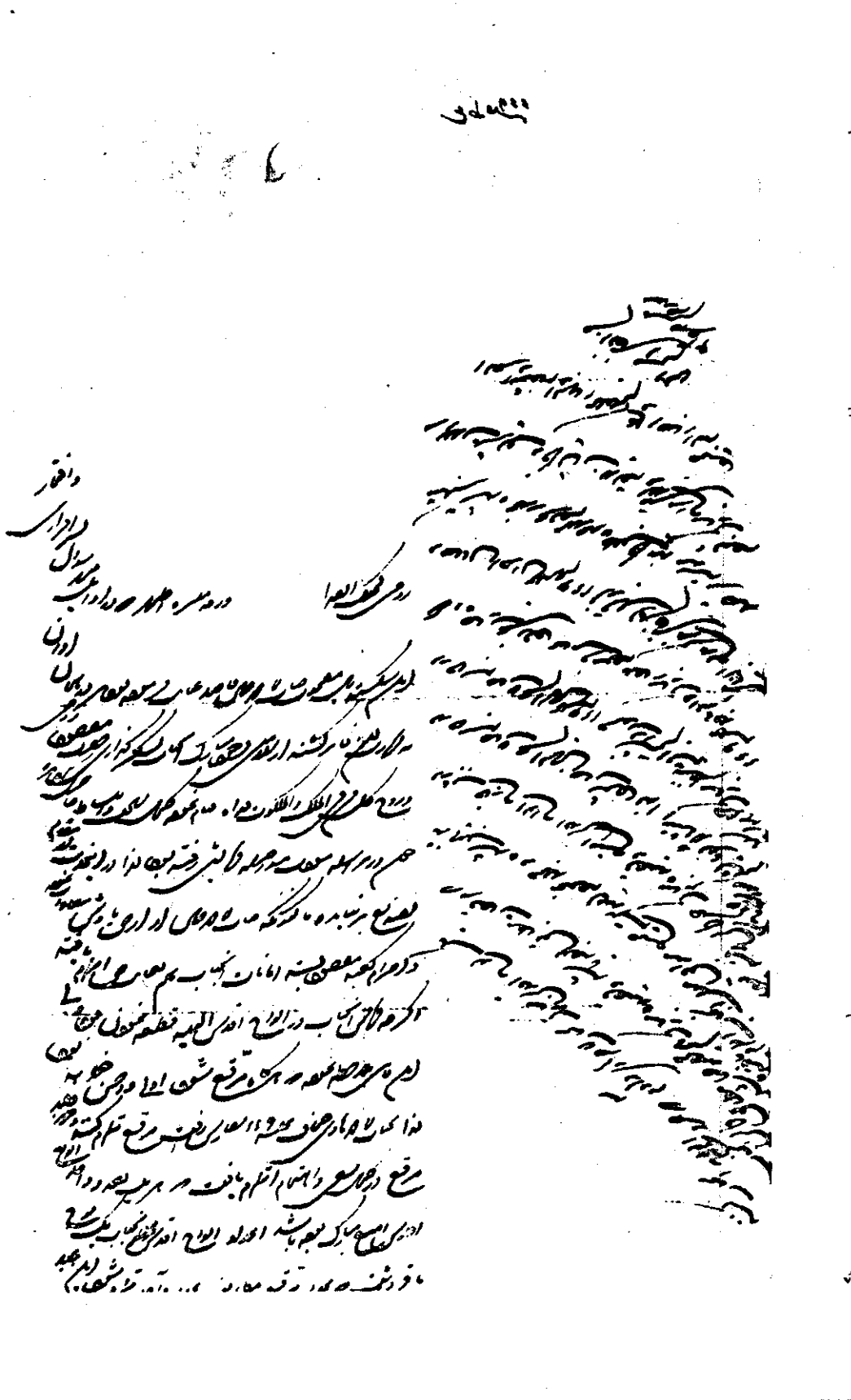

نمونـــه خط محبوب الشـــهدا

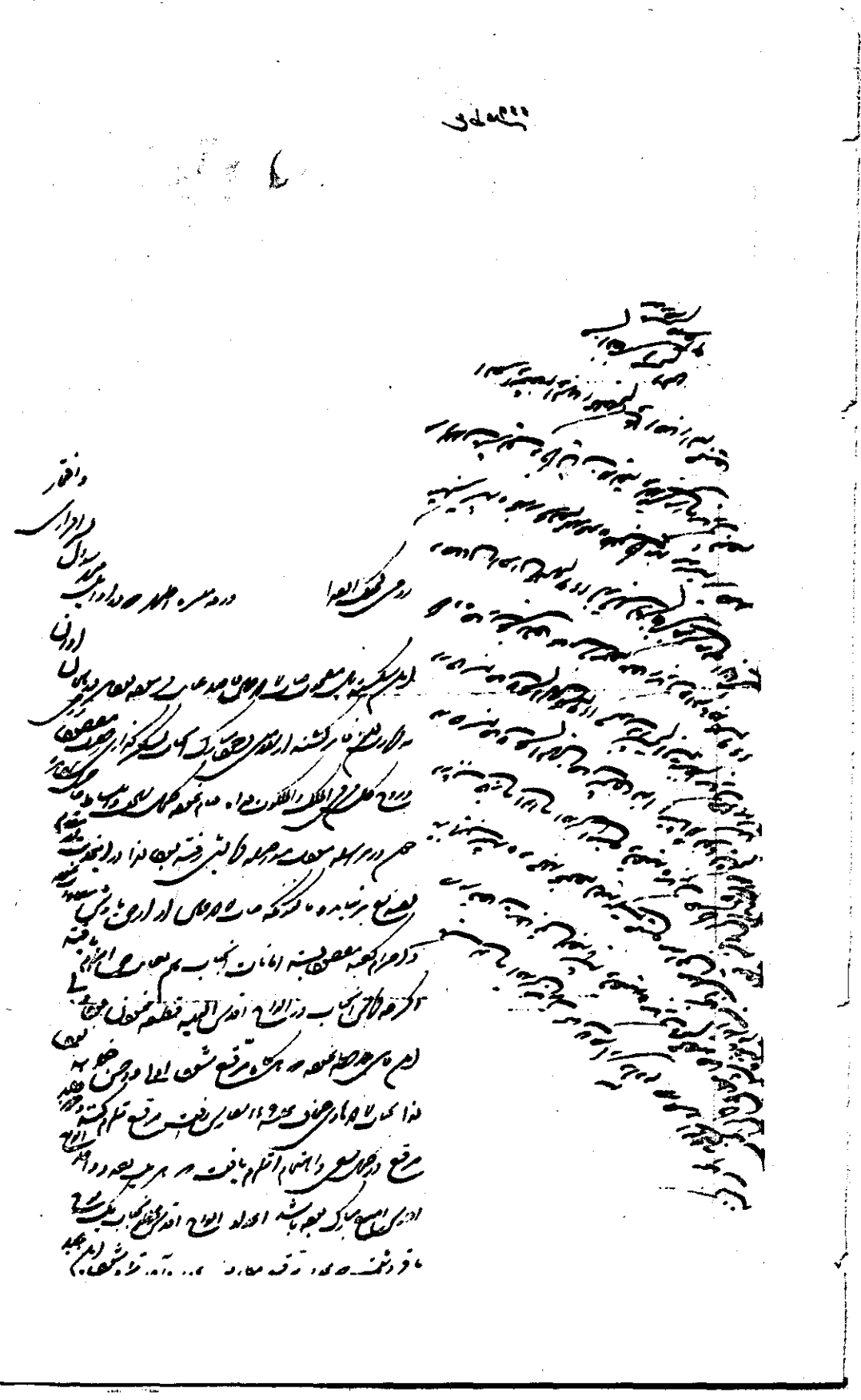

طوبی خانم حرم حاج میرزا محمد صادق

[illegible] نامه شما رسید از مضامین [illegible] و [illegible] بالتقدیم

[illegible] حضرت شهید [illegible] شما [illegible]

حضرت مسکینه آن نفس بزرگوار مدت حیات [illegible] و [illegible] شخص [illegible]

مجسم [illegible] و کمالات [illegible] از اقران ممتاز و چون شما [illegible] سفر [illegible]

[illegible] راحت [illegible] در ایران [illegible]

[illegible] سفر [illegible] آفاق شد [illegible]

[illegible] و در [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] چون [illegible] مدت [illegible] در آن

[illegible] و چون [illegible] دولت [illegible]

نمود [illegible] و [illegible]

و آن [illegible] جمیع آفاق منتشر در ایران و [illegible] و در اروپ و [illegible]

[illegible] و آثار آن [illegible] اعظم است [illegible] در ایران [illegible]

[illegible] و از آن [illegible] چون [illegible]

شخص [illegible] چشم [illegible]

[illegible] در نهایت [illegible] چون [illegible] اعظم [illegible]

شخص عظیم [illegible] دارد و الی الآن [illegible]

[illegible] این شخص [illegible]

[illegible] و همچنین شما [illegible] آن وجود مبارک [illegible]

حضرت [illegible] الشهدا [illegible] شهید [illegible]

صابر و در جمیع امتحانات ثابت تا [illegible] جهان [illegible] شما [illegible]